

پارکشت

نگاهی به مبحث رجعت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بازگشت

نگاهی به مبحث رجعت

مجموعه سخنرانی استاد

سید مجتبی حسینی

حسینی، مجتبی، ۱۳۳۸
بازگشت: نگاهی به مبحث رجعت / مجموعه سخنرانی
تهران: کتاب نیستان، ۱۳۸۱
۱. وعظ. ۲. زیارتنامه وارث. ۳. رجعت. ۴. حسینی مجتبی،
الف. عنوان. ب. عنوان. نگاه به مبحث رجعت.
۲ ب ۵ ح ۵/۱۰ / ۲۹۷/۰۸BP کتابخانه ملی ایران ۱۲۷۱۹-۸۱ م

بازگشت (نگاهی به مبحث رجعت)

سیدمجتبی حسینی

طرح جلد از سیدعلی شجاعی

کتاب نیستان

چاپ دوم ۱۳۸۵

۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹-۲۸۳-۳۳۷-۹۶۴

لیتوگرافی: گرافیک گستر

چاپ و صحافی: کانونچاپ

تلفن: ۵-۲۲۶۱۲۴۴۳

فهرست مطالب

۱ بازگشت
۱۱ سخنی کوتاه درباره کتاب
۱۳ مجلس اول
۱۵ سرآغاز
۱۵ رجعت
۱۶ تاریخ رجعت
۱۶ رجعت در کلام متقدمین
۱۷ دلایل مطرح نشدن جدی بحث رجعت
۱۸ آخرالزمان چیست؟
۱۹ آیا بازگشت ممکن است؟
۱۹ بازگشت از نظر عقلی
۱۹ بازگشت از نظر قرآن
۲۰ حضرت عیسی <small>علیه السلام</small>
۲۱ قوم بنی اسرائیل
۲۲ عزیز نبی
۲۳ گاو بنی اسرائیل
۲۸ جایگاه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و شیعیان او
۲۸ شفاعت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۹ ذکر دعای پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۲۹ دعای پیامبر برای علی <small>علیه السلام</small>

۳۳	مجلس دوم
۳۵	رجعت و آیات قرآن
۳۶	جابر ابن عبدالله انصاری
۳۷	حدیث جابر
۳۸	جابر و آیه رجعت
۳۹	رجعت از دیدگاه امام سجّاد <small>علیه السلام</small>
۳۹	اولین امام در رجعت کیست؟
۴۰	شیعیان در دوران رجعت
۴۲	یاران سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> در رجعت
۴۲	رجعت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> پس از شهادت
۴۴	دلایل دیگری از علل مطرح نشدن بحث رجعت
۴۵	وظیفه ما در قبال بحث رجعت
۴۶	ابن بابویه
۴۸	رجعت عاشورایی
۵۳	مجلس سوم
۵۵	روایت امام صادق <small>علیه السلام</small> در باب رجعت
		مقایسه جامعه معاصرین با قدما، از دیدگاه جامعه‌شناسان
۵۶	و روانشناسان تربیتی
۵۷	ثواب و عقاب و اثر تربیتی آن
۵۹	زیانهای تربیتی دیدگاه عذاب و ثواب
۶۰	مسیحیت و ثواب و عقاب
۶۰	راه امید کجاست؟
۶۱	نه برای بهشت و نه از ترس جهنم
۶۴	عشق شیعه به رجعت
۶۴	لقمه حلال و رجعت

۶۵	حکایت بهلول و هارون الرشید
۶۵	زبان عاشقان حسین <small>علیه السلام</small>
۶۹	پاداش فرزندان مسلم
۷۱	مجلس چهارم
۷۳	آیات رجعت
۷۳	معیشت سخت چیست؟
۷۵	خسارت واقعی چیست؟
۷۶	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و اهل قبور
۷۷	همرهان واقعی بعد از مرگ
۷۹	تأویل آیه چیست؟
۸۰	بهشت عاشقان
۸۱	سلمان و رجعت
۸۲	بخشی از آیات رجعت
۸۳	اسماعیل صادق الوعد و رجعت
۸۴	بر سر بالین امام زمان (عج)
۸۷	مجلس پنجم
۸۹	آیه‌ای دیگر از رجعت
۸۹	طرح سؤال اساسی آیه
۹۰	روایت امام باقر <small>علیه السلام</small>
۹۳	مهلت شیطان کی تمام می‌شود؟
۹۴	جنگ امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و شیطان
۹۴	پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> آخرین ضربه را بر کتف شیطان می‌زند
۹۵	عکس العمل مردگان در رجعت علی <small>علیه السلام</small>
۹۶	حکومت‌های متعدد علی <small>علیه السلام</small>
۹۸	برجستگان در رجعت

۹۸ سیدالشهداء <small>علیه السلام</small> در رجعت
۱۰۱ مجلس ششم
۱۰۳ بازگشت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۴ وداع با مکه
۱۰۵ تأویل آیه و رجعت
۱۰۶ خصوصیات اهل رجعت
۱۰۷ زمان مطرح شدن رجعت
۱۰۸ رجعت و عاشورا
۱۰۹ حسرت بهشتیان
۱۱۱ بهشت روی زمین
۱۱۲ اسماعیل صادق الوعد
۱۱۵ مجلس هفتم
۱۱۷ بازگشت رجعتی و معادی
۱۱۸ آیه‌ای دیگر از رجعت
۱۱۸ قریه در قرآن
۱۱۹ یک مثال جالب قرآنی
۱۱۹ ارزش جوامع انسانی
۱۲۰ عذاب کوچک و بزرگ
۱۲۱ رجعت بزرگترین معمای مفسرین
۱۲۲ آیه و دلیل صریح و قطعی رجعت
۱۲۳ سؤال مأمون از ثامن الحجج <small>علیه السلام</small>
۱۲۴ اعتقاد ابوحنیفه به رجعت
۱۲۴ مباحثات هشام با حجاج
۱۲۵ آیه‌ای دیگر از رجعت
۱۲۵ انداز سوره مدثر رجعتی است

۱۲۶ جنگ با شیطان
۱۲۷ مأموریت حضرت حجّت (عج) و رجعت
۱۲۷ خبر دادن زینب <small>علیها السلام</small> از رجعت
۱۳۱ مجلس هشتم
۱۳۳ یوم الله، روز تجلی خداوندی
۱۳۵ روز تجلی خداوندی
۱۳۵ حضور خداوند (جلّ و علا) در رجعت
۱۳۶ روز خداگرایی
۱۳۶ روز حادثه عجیب
۱۳۷ پنهان، از شدت آشکاری
۱۳۸ روز احساس خدا
۱۳۸ یوم الله از زبان امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۳۹ یوم الله ظهور
۱۴۰ یوم الله رجعت
۱۴۰ یوم الله قیامت
۱۴۱ اعتقاد به رجعت
۱۴۱ مردان خاص خدا
۱۴۱ شهادت برای رسیدن به رجعت
۱۴۵ مجلس نهم
۱۴۷ آیه‌ای دیگر از رجعت
۱۴۷ سؤال زراره از امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۴۹ اهل عراق و رجعت
۱۵۰ توفیق شهادت مؤمنین
۱۵۰ پیش‌مرگان امام زمان (عج)
۱۵۱ هنوز فرصت باقی است

۱۵۲ جایگاه سلمان در رجعت
۱۵۲ از علی <small>علیه السلام</small> جدا نشویم
۱۵۳ ابوذر، رجعتی است
۱۵۵ بیاید رجعتی باشیم
۱۵۷ تا مجلس دهم
۱۵۹ پایان سخن

به چشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی
خیال سبز خطی نقش بسته‌ام جایی
سرم ز دست بشد چشم از انتظار بسوخت
در آرزوی سر و چشم مجلس آرایی
زمام دل به کسی داده‌ام من درویش
که نیستش به کس از تاج و تخت پروایی
در آن مقام که خوبان ز غمزه تیغ زنند
عجب مدار سری اوفتاده در پایی
مرا که از رخ او ماه در شبستانست
کجا بود به فروغ ستاره پروایی
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد از او غیر او تماشایی
دُرر ز شوق برآرند ماهیان به نثار
اگر سفینهٔ حافظ رسد به دریایی

سخنی کوتاه درباره کتاب

بی تردید «رجعت» از معارف و اعتقادات بسیار ارزشمند شیعه است که ائمه معصومین علیهم السلام در مواقع و موارد متعددی با نقل این مهم بارقه‌های امید را در دل شیعیان مخلص انداخته و به معرفی ویژگی‌های ایشان پرداخته‌اند. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِرَجْعَتِنَا»^{*}

از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما ندارد.

از این رو کمتر عالم شیعی را می‌توان یافت که در خصوص لزوم و اثبات آن بحث و بررسی نکرده باشد. لیکن در سالهای اخیر کمتر به این موضوع پرداخته شده و مسأله رجعت همانند بسیاری از معارف غنی اهل بیت علیهم السلام از دسترس شیعیان - به ویژه فارسی زبان - به دور مانده است. مجموعه حاضر، حاصل یک دهه سخنرانی استاد ارجمندم جناب آقای سیدمجتبی حسینی در باب رجعت است که با استناد و استدلال قرآنی و روایی، تجزیه و تحلیل شده است.

بر این باورم که با مطالعه دقیق و عمیق این جزوه، دریچه نگاه جدیدی پیش روی عاشقان و ارادتمندان آستان معصومین علیهم السلام گشوده می‌شود و همّت والای جوانان شیعه، این آرزوی دیرین را به انجام خواهد رساند
إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزُ فَوْزاً عَظِيماً

إِنْ شَاءَ اللَّهُ - مرتضی اسماعیلی - رمضان المبارک ۱۴۲۳

مجلس اول

سرآغاز

بحثی را که پیرامون «زیارت وارث» شروع می‌کنیم، «رجعت» است که در معارف شیعی پیرامون آن زیاد بحث شده است. تا دوستان در حد لزوم مسایل کلی رجعت را بدانند.

در فرازی از این زیارت چنین آمده است:

«إِنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ»^۱

به شما مؤمن هستم و به رجعت شما یقین دارم.

رجعت

شما در اکثر زیارات به عباراتی شبیه به این برمی‌خورید و به گونه‌های مختلف، این عبارت زیارت وارث بیان می‌شود. مثلاً در زیارت جامعه می‌خوانیم:

«مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ»^۲

به بازگشت شما ایمان دارم و رجعت شما را تصدیق می‌کنم.

«ایاب» یعنی بازگشت؛ یعنی رجعت. اما مفهوم رجعت طبق آنچه از

مضامین روایات برمی‌آید این است که ائمه علیهم‌السلام به همراه مؤمنین خالص و

مشرکین خالص در شرک و آنهاییکه ائمه شرک هستند، بعداً (قبل از

قیامت) زنده خواهند شد و دنیای جدیدی اتفاق خواهد افتاد. این خلاصه

مضمون رجعت است که ان‌شاءالله از جنبه‌های مختلف تبیین می‌شود.

تاریخ رجعت

زمان رجعت مربوط به آخرالزمان و بعد از ظهور حضرت حجّت علیه السلام است و ترتیب تاریخی آن به این شکل خواهد بود که پس از قضایا و اتفاقاتی همچون ظهور سفیانی، دجال و مسائلی از این قبیل که بعضی حالت سمبلیک داشته و بعضی نیز واقعی اند، ظهور صورت می پذیرد و خود امام زمان علیه السلام تشریف می آورند و حکومت می کنند که به دلیل اتصال به رجعت شاید حکومت کاملی هم نباشد. زیرا مدتها بعد از آن قضیه رجعت پیش می آید؛ یعنی تمام ائمه معصومین علیهم السلام تشریف می آورند و جهان جدیدی را ترسیم می کنند.

رجعت در کلام متقدمین

بحث رجعت همانگونه که در متون گذشته و روایات منقول دیده می شود، یکی از بحثهای متداول متقدمین بوده است. شیخ طوسی، شیخ کلینی، شیخ صدوق، سیدبن طاووس و بسیاری از بزرگان قدیم^۴ در باب رجعت بحث کرده اند تا جایی که بسیاری از ایشان در این مورد ادعای اجماع نموده اند.^۵

رجعت یکی از مسائلی است که تمام شیعیان اجماعاً به عنوان یک اصل اعتقادی قبول دارند.

همه ما اصول دین را می دانیم و اگر از ما سؤال شود فوراً می گوییم: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد.

اما در «اعتقادات شیخ صدوق» لیستی از اعتقادات شیعه که شامل مباحثی از قبیل: معراج، برزخ، حشر جسمانی (معاد جسمانی) و... آمده است. یعنی اگر فردی از شیعه معتقد به اینها نباشد اعتقادات او کامل

نیست. بحث رجعت نیز یکی از اصول اعتقادات شیعه قلمداد شده است. اعتقاد به رجعت، آنقدر بین شیعه مطرح بوده که اهل تسنن برای خرده‌گیری از معارف شیعی، همواره دست روی آن می‌گذاشته‌اند و متقابلاً شیعه نیز به آنها جواب می‌داده است و این بحث از مسائل رایج هر زمان بوده است.

در سالهای جدید این بحث متروک ماند یا لااقل کمتر بحث شد و همه مسائل اعتقادی در این خلاصه شد که اصول دین سه تا و اصول مذهب دو تا است. بعد هم گفته شد البته امامت و عدل جزئی از توحید است و به این ترتیب قضایا خیلی خلاصه شد. اما گذشتگان مسایل را اعتقادی را بازتر بررسی می‌کردند.

دلایل مطرح نشدن جدی بحث رجعت

ادّله مختلفی وجود دارد که چرا بحث رجعت متروک مانده است. (ما فعلاً در صدد بیان تفصیلی آن نیستیم و شاید در موقعیت دیگری بحث شود) تعدادی از ادّله برمی‌گردد به اینکه ممکن است دیدگاههای جدیدی در خصوص رجعت ایجاد شده است و فرصت کافی برای اظهار نظر افراد نبوده است و در این میان به ندرت بعضی‌ها مباحثی دارند. اما به آن شدت و حدّتی که در قدما دیده می‌شود، در میان متأخرین و خصوصاً معاصرین مطرح نمی‌گردد.

یک دلیل، دقت و ظرافت بحث است از سویی، و از سویی دیگر اینکه این قضیه از مسائل عادی نیست که انسان به راحتی بپذیرد. یعنی دوباره زنده شدن مرده، کمی برای بعضی‌ها عجیب است. و این وسیله که ائمه معصومین علیهم‌السلام، (سیدالشهداء، امیرالمؤمنین و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به همراه

مؤمنین خالص و یاران با وفای ائمه علیهم السلام برمی گردند، و مشرکین و ائمه کفر و شرک هم برمی گردند، انصافاً بحث بعیدی است و ذهن های ما که به مسایل عادی و طبیعی کرده است، این مسایل کمی برایش ثقیل است. دلیل دیگر این است که به تصوّر خیلی ها، احادیث رجعت همان احادیث قیامت است. بدین معنی که وقتی گفته می شود ائمه معصومین علیهم السلام برمی گردند، فکر می کنند بحث قیامت است. آن هم بدین علت است که در این روایات، بحث آخرالزمان و حیات دوباره مطرح می شده است.

آخرالزمان چیست؟

برای تبیین مسأله آخرالزمان باید گفت چهار دسته زمانی مختلف وجود دارد که عبارتند از:

- آخرالزمان

- ظهور امام زمان (عج)

- رجعت

- قیامت

هر کدام از دوره ها، احادیث مربوط به خودشان را دارند. ولی بعضاً به علت نزدیکی زمانی، آنها را جابجا مطرح کرده و احادیث را مخلوط می کنند. ممکن است خصوصیتی را از آخرالزمان بدانیم، ولی از ویژگیهای زمان ظهور باشد و همچنین شاید ویژگی هایی که فکر می کنیم برای زمان ظهور است، مختص رجعت یا قیامت باشد.

این چهار دسته چون عهد نزدیک به هم دارند، مسایل و احادیثشان در ذهن خلط می شود. لذا بعضی ها نمی توانند مستقلاً آن را تشخیص دهند. به طور کلی در مجموعه روایاتی که از بازگشت صحبت می شود، اگر

بازگشت همگان است، از همان دسته روایاتی هستند که مربوط به قیامت است. چرا که حشر جمعی در قیامت اتفاق می‌افتد. و اگر مربوط به بازگشت عده‌ای از انسانها باشد، مربوط به رجعت است.

آیا بازگشت ممکن است؟

در بحث رجعت ابتدا باید دید آیا چیزی به نام زنده شدن مردگان از نظر عقلی پذیرفتنی است؟ و آیا با قرآن سازگاری دارد؟ یعنی اگر یکی از برادران مسلمان گفت: رجعت اصل نیست و با قرآن سازگاری ندارد و ممکن نیست قبل از قیامت مرده زنده شود، ما در جواب چه بگوییم؟ ابتدا باید گفت بهتر است ما این بحث را با غیر مسلمین و غیر اهل تسنن نداشته باشیم. زیرا اصولاً صحیح نیست کسی را که یکی از اصول دین ما را قبول ندارد، یکباره وارد بحث رجعت بکنیم. برای آنها باید از خداشناسی و انسان و معاد شروع کرد. اما در جمع خودمان که اعتقاد به خدا و قدرت لایزال او داریم، اشاره به این بحث‌ها، جا دارد.

بازگشت از نظر عقلی

ابتدا باید ببینیم زنده شدن مردگان با عقل سازگار است یا نه؟ به وضوح می‌توان گفت این موضوع تضادی با عقل ندارد. چون اگر تفکر ما نسبت به خداوند و جهان، تفکر درستی باشد، قضیه به سادگی قابل فهم است. فلاسفه و متکلمین نیز ثابت کرده‌اند که به هر حال می‌شود مرده‌ای زنده شود.

بازگشت از نظر قرآن

مورد بعدی این است که آیا قرآن اشاره‌ای به این مسأله دارد یا نه؟
و اصلاً قرآن زنده شدن مردگان را قبول دارد؟ یا روح کلام قرآن، این
حرف را رد می‌کند؟

آن طوری که از آیات قرآن برمی‌آید قرآن از گذشتگانی ذکر می‌کند که
زنده شده‌اند. حتی استدلال حضرت ابراهیم علیه السلام به نمرود^۶ برای نشان
دادن خدا، این بود که خدای من کسی است که زنده را می‌میراند و مرده را
زنده می‌کند. نمونه‌های بسیاری در قرآن ذکر شده است که به تعدادی از
آنها اشاره می‌کنیم.

حضرت عیسی علیه السلام

۱- در آیات مربوط به حضرت عیسی علیه السلام در جایی می‌فرماید:

أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ^۷

مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.

۲- در عبارتی دیگر خداوند خطاب به عیسی علیه السلام می‌فرماید:

وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي^۸

و تو مردگان را به اذن من از قبر بیرون می‌آوری.

زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی علیه السلام یکی از معجزاتی است
که قرآن بدان اشاره کرده و تقریباً بین همه مذاهب از مسلمانان و نصاری
مشهور است.

پس اصل زنده کردن مردگان در گذشته به شکل معجزه عیسی علیه السلام در

قرآن آمده است که مسلماً با قیامت و حشر جمعی متفاوت است. به جز معجزه عیسی علیه السلام در موارد خاصی و بنا به ضرورتها و جهات معینی، خداوند زنده کردن مرده یا مردگانی را با عبارات متفاوتی بیان نموده است.

قوم بنی اسرائیل

یکی دیگر از مواردی که مرده‌ای زنده می‌شود، آنجاست که می‌فرماید:

وَ إِذَا قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً^۹

قوم گفتند: ای موسی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر خدا را آشکارا ببینیم.

فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ^{۱۰}

پس صاعقه‌ای شما را فرا گرفت و هنگامی که آن را دیدید، مُردید. صاعقه‌ای شما را فرا گرفت تا نشان دهد شما که از دیدن یک صاعقه که مخلوق کوچک کوچکی از خداست می‌میرید و توان تحمل دیدن این را ندارید، چگونه می‌خواهید خدا را ببینید؟

قرآن صریحاً در آیات سوره بقره می‌گوید:

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^{۱۱}

سپس شما را بعد از مرگتان زنده کردیم شاید شما شکرگذار باشید.

پس خود قرآن اشاره به نوعی زنده شدن بعد از مرگ می‌کند.

از مجموع روایاتی که ذیل این آیه آمده است، چنین برمی‌آید که عده‌ای از قوم بنی اسرائیل گفتند: ما می‌خواهیم خدا را آشکارا ببینیم. گفته شد ممکن نیست.

آنقدر اصرار کردند تا بالاخره به دلیل عصیان در برابر حرف

موسی عليه السلام و شرکشان، عذابی نازل شد و قرار شد به عذاب برزخی و اخروی برسند و همین که اینها را به طرف عذاب می بردند عده‌ای از فامیل‌ها و آشنایان اینها می آمدند و به موسی عليه السلام گفتند: ای موسی! به همین دو کلام مقدّسی که خدا را قسم دادی و ما از نیل گذشتیم، به همان دو کلام مقدّسی که تو قسم دادی و ما به فرعون چیره شدیم، به همان دو کلام مقدّسی که تو قسم دادی و همه مشکلات ما حل شد، حالا خدا را به همان دو قسم بخوان که اینها زنده شوند.

موسی (.) دست به دعا برمی داشت و خدا را به آن دو کلام مقدّس که چیزی نبود مگر نام مقدّس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین عليه السلام قسم داد. در این هنگام کسانی که زنده شدند، چنین تعریف کرده‌اند:

وقتی که مُردیم، ما را به سوی عذاب‌های برزخی می بردند. در آن حال دو آقای بزرگواری آمدند و فرمودند: اینها را به طرف عذاب نبرید. ملائکه موکل عذاب گفتند: اینها مشرک‌اند و باید به عذاب برسند. آن دو فرمودند: قرار است در زمین کسانی خدا را به نامهای ما قسم بدهند و خدا اینها را به نام ما زنده خواهد کرد.

عُزیر نبی

در قرآن، در جای دیگری در مورد عزیر نبی آمده است. وقتی عزیر از شهری رد می شد، دید گویا به سبب زلزله یا چیز دیگری همه خانه‌ها خراب شده و سقف‌ها ریخته‌اند، عده‌ای هم زیر آوار مرده‌اند.

در حالی که ایمان داشت، با خود گفت: خیلی عجیب است خدا اینها را چگونه می خواهد زنده کند؟

ندایی از طرف خدا آمد. ای عزیر! بخواب، او به خواب رفت. (خواب

مرگ)، عزیز مُرد. بعد از مدّتی خدا بیدارش کرد (زنده‌اش کرد) و از او پرسید: ای عزیز!

«كَمْ لَيْلَتْ»^{۱۲}

چند وقت خوابیدی؟

جواب داد: «لَيْلَتْ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»^{۱۳}

فکر می‌کنم یک روز، شاید هم کمتر.

فرمود: خیر تو صد سال مرده بودی.

«فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّه»^{۱۴}

بین غذا و نوشیدنی‌ات خراب نشده است.

دید غذایش سالم مانده است.

«وَأَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ»^{۱۵}

به حمارت نگاه کن.

دید استخوانهای پوسیده آن حکایت از زمانی طولانی می‌کند. و معلوم است یک روز و نصف روز نبوده بلکه مدّت بسیار طولانی گذشته است. سپس خدا آن حیوان را زنده کرد و فرمود: ما اینگونه زنده می‌کنیم. عزیز گفت:

«أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۱۶}

من ایمان و یقین دارم که خدا بر همه چیز قادر و تواناست.

و نکته هم در همین آخر آیه است که خداوند بر هر کاری قادر و تواناست.

گاو بنی اسرائیل

یکی از شیرین‌ترین و پر نکته‌ترین داستانهای قرآن که البته بیشترین حجم داستانهای قرآن را نیز به خود اختصاص داده است، داستان قوم

بنی اسرائیل است. از دلایل عمده آن هم این است که مسائل قومی و فرقه‌گرایی در میان آنها زیاد بوده است. قرآن نیز بیش از اقوام دیگر درباره آنان بحث کرده است. در روایات آمده است که نظیر مسائل بنی اسرائیل، برای امت پیامبر ﷺ نیز خواهد بود.

خلاصه داستان گاو بنی اسرائیل این است که: گویا دو پسر عمو با هم به خواستگاری دختری رفته بودند و دختر هم یکی از اینها را می‌خواست است و بالاخره هم دختر را به او داده بودند. فرد دیگر به خاطر این مسأله، پسر عموی خود را کشت و جنازه مقتول را برد و در محله دیگری انداخت - و هر محله‌ای نشانه یک قومی را داشت. (حتی تا چند سال پیش در تهران هم محله‌ها همین طوری بود مثل محله عربها، محله ارمنی‌ها و...) - جنازه را در محله دیگری انداخت تا خونس را به گردن آنها بیندازد.

این واقعه بلوایی در جامعه بنی اسرائیل به راه انداخت. قتل مرموزی اتفاق افتاده بود که کسی علت قتل و قاتل را نمی‌شناخت. تلاش‌ها به جایی نرسید و همه به هم بدبین شده بودند و جامعه در جو بدبینی و تهمت‌ها از هم گسیخته می‌شد. بنی اسرائیل هم به خون حساس بودند و اگر در این میان کسی کشته شود معلوم است چه داستانی پیش می‌آمد.

پس از تلاشهای زیاد به نتیجه‌ای نرسیدند و نزد موسای نبی آمدند و گفتند: یا رسول الله بالاخره تکلیف چیست و ما باید چکار بکنیم؟

حضرت موسی عليه السلام از خدا خواست تا این مشکل را حل کند. سپس موسی به دستور خدا به قومش گفت:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً»^{۱۷}

خدا شما را امر کرده که گاوی را بکشید.

همگی گفتند:

أَتَّخِذْنَا هُزُؤًا^{۱۸}

آیا ما را مسخره می‌کنی؟

ما می‌گوییم قاتل را پیدا کن، می‌گویی گاو بکشید؟! اصلاً اسم این سوره را بدین جهت بقره گذاشته‌اند چون بحث آن روی این بقره است.

موسی گفت: أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ^{۱۹}

به خدا پناه می‌برم از اینکه آدمی جاهل باشم. (من پیغمبرم و

آمده‌ام شما را راهنمایی کنم.)

بحث‌ها و ایرادات بنی اسرائیلی شروع شد. گفتند: این گاو چه گاوی است و باید چه خصوصیتی داشته باشد؟ به هر حال یا می‌خواستند طفره بروند، یا فکر می‌کردند که در خود گاو خاصیتی هست و از عنایت خدا غافل بودند. اول گفتند: رنگش چه باشد؟ سنش چقدر باشد؟ و... آخر خداوند فرمود: یک گاو زرد باشد. خیلی پیر نباشد. خیلی هم بچه نباشد. (جوان باشد.)

گفتند: إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا^{۲۰}

ما بالاخره نفهمیدیم این چه گاوی است!؟

گاوی که زرد باشد و با این خصوصیات، هیچکدام از ما ندیده‌ایم. از خدا بخواه برای ما بیشتر توضیح دهد. فرمود: گاوی باشد که زمین شخم نزده باشد زردی آن طور خاصی است. گاوی نیست که اگر آدم ببیند، ناراحت شود. رنگش یک باره آدم را می‌گیرد.

یک دفعه قوم بنی اسرائیل به یاد گاوی افتادند که آن روزها مطرح بوده است. (یکی از نکات مهم این داستان همین است. این گاو بت شماست و باید آن را بکشید.)

چهل شب موسی عليه السلام به میقات رفت و شما گوساله پرستیدید. حالا

باید این بت را بشکنید تا قاتل پیدا شود.

خدا با کنایه می‌گوید: قاتل اصلی شما آن بت شماست که الان به صورت گاو است. شاید در زمان کنونی، ماشین آخرین سیستم با هزار جور مشخصات بت شماست. آدمی که اینگونه به هر در و دیواری می‌زند و سر هر صغیر و کبیری را کلاه می‌گذارد تا چنین ماشینی داشته باشد. این بت اوست. هر کسی بتش یک چیزی است. یکی ممکن است بتش همین ماشین آخرین سیستم باشد. یکی ویلای سوپر فلان و...

این که شما از کشتن گاو طفره می‌روید، معلوم است که نسبت به این گاو حساس هستید. بت شما گاوتان است و باید آن را بکشید تا قاتل معلوم شود. نکته دیگر داستان این است که خدا در بطن یک کار، ممکن است ده تا کار دیگر را هم انجام دهد. آن هم اینکه گاو در خانه جوانی بود که مردم خیلی تحویلش نمی‌گرفتند. و می‌گفتند این اُمْل است. در روایت آمده است: که این جوان شنیده بود که موسی عليه السلام هر کاری کرده است، با نام ائمه معصومین و پیغمبر اکرم عليه السلام کرده است. او هم و کار و مرامش این بود که بر پیغمبر عليه السلام و آل او درود می‌فرستاد. لذا مردم هم او را ترک کرده بودند و زیاد تحویلش نمی‌گرفتند. این جوان سرمایه‌ای به جز همین گاو نداشت.

در روایات معدود دیگری نیز آمده که: روزی آمدند این گاو را به قیمت خوبی از او بخرند، ولی کلید طویله‌اش زیر سر پدرش بود که خوابیده بوده و جوان به احترام پدرش او را بیدار نکرده و چنین معامله شیرینی را از دست داد. خدا هم به خاطر این کار طوری کرد، که همه قوم سراغ این گاو آمدند.

به هر حال وقتی مردم آمدند از قلب جوان گذشت که هر قیمتی می‌گوید، نگاهی هم به مادرش بکند که او چه می‌گوید. به فرض از

چهار دینار شروع شد و مادر گفت هشت دینار، بعد شانزده دینار، و همین طور تصاعدی بالا رفتند تا اینکه گفتند گاوی مثل این را برای ما بیاورید. هر چه فکر کردند دیدند فقط این یک گاو هست و دومی ندارد. آخر گفتند: پس وزنِ همین را طلا بکنید و برای ما بیاورید که قرار شد این کار را بکنند. قرآن در این رابطه می‌فرماید: شما یک قتلی انجام دادید و بعد آن را پوشانیدید. اما خدا آن را بیرون کشید. چطور؟ این طور که قرار شد پس از کشتن گاو، موسی طرحی از جانب خدا بدهد.

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ

تَعْقِلُونَ.»^{۲۱}

پس دستور دادیم که بعضی از اعضای این گاو را به بدن کشته بزنید و ببینید خدا اینگونه مردگان را زنده خواهد کرد. قدرت الهی را ببینید شاید به فکر بیفتید.

این کار را کردند و مقتول زنده شد و گفت این قاتل من است که ادعای خونخواهی مرا هم می‌کند و چیزی هم طلبکار است. بعد هم علت کشته شدن خود را بیان نمود.

در این میان، بت آنها گاو بود که باید کشته می‌شد و همه مردم باید ببینند گاوی که به دستور خدا کشته می‌شود، چه طور باعث زنده شدن مرده‌ای می‌شود.

پس اصل زنده شدن مردگان در قرآن هست حتی مفسّرانی از اهل سنت، نظیر زمخشری در ذیل آیه ۱۵۹ سوره نساء، اشاره به زنده شدن مردگان اهل کتاب و ایمان آوردن به پیامبر ﷺ دارند که در اصل احیای موتی مانند رجعت است. چنانچه بعضی در تعلیل نام ذوالقرنین گفته‌اند که او یک بار مرد (در اثر ضربه تکذیب‌آمیز قومش) و سپس خداوند او را زنده کرد.^{۲۲} ادامه مبحث آیات را به بخش‌های بعدی وامی‌گذاریم.

جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان او

در ادامه بحث مستقلى هست كه:

«كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى»^{۲۳}

خدا این گونه مرده‌ها را زنده می‌کند.

این بحث چیست و چه مطلب مهمی در آن نهفته است؟

گاوی كه در خانه يك مؤمن و يك درود فرستنده به اميرالمؤمنين علیه السلام بوده، خدا این خاصیت را به او داده كه اگر به مرده بزنند، زنده می‌شود. حالا شما كه خودتان می‌خواهید به اهل بیت علیهم السلام ارادت بورزید، ببینید چه جایگاهی می‌توانید داشته باشید. لذا آنها كه به عنوان فضایل علی علیه السلام می‌گویند: او مرده را زنده می‌کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخته‌اند.

زنده كردن مردگان فضیلت علی علیه السلام نیست. این معجزه عیسی علیه السلام است. علی علیه السلام خیلی بالاتر از این حرف‌هاست. اگر می‌خواهید فضیلت علی علیه السلام را بگویید، به همه بگویید گاوی در خانه يك محبّ مخلص علی علیه السلام، كشته‌ای را زنده كرد و راز آن قتل مرموز را كه هیچ كس نتوانست بفهمد، آشكار كرد. و این نبود مگر به خاطر انتساب به امیرالمؤمنین علیه السلام اگر علی علیه السلام قرار است زنده كند آن علی علیه السلام دل‌ها را زنده می‌كند. علی علیه السلام همه آفرینش را زنده می‌كند.

شفاعت امیرالمؤمنین علیه السلام

آنهايي كه به موسی علیه السلام گفته بودند: می‌خواهیم خدا را ببینیم و حرف پیغمبرشان را هم قبول نکردند و بالاخره صاعقه‌ای آنها را فرا گرفت و مردند، می‌گویند: ما را به سوی عذاب می‌بردند كه آقای بزرگواری جلوی ملائکه موکل را گرفت و فرمود: دست نگهدارید. گفتند: اینها مشرکند و

باید عذاب شوند... نه! نه!... عده‌ای قرار است در دنیا خدا را به نام من قسم بدهند و اگر جایی خدا را به نام من قسم بدهند، خدا آن کار را حتماً خواهد کرد. بنابراین اینها زنده خواهند شد.

وقتی ایستادند یک مرتبه ندا رسید. اینها باید زنده شوند. علی علیه السلام این است.

ذکر دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از اصحاب نزدیک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود. تا ببیند ایشان چه می‌گویند. دید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: خدایا به حقّ علی، به حقّ علی... بعد چیزی از خدا می‌خواهد عرض کرد: یا رسول الله! شما هم وقتی دعا می‌کنید خدا را به حقّ علی قسم می‌دهید... آری اصلاً دعایی که در آن نام علی علیه السلام نباشد خیلی تحویل گرفته نمی‌شود. ^{۲۴}

دعای پیامبر برای علی علیه السلام

یک بار امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید: یا رسول الله می‌خواهم برایم دعا کنید. چه دعایی بکنم در حقّ تو. شما دعا کنید من هم آمین می‌گویم. فرمود:

إِلَهِي بِحَقِّ عَلِيٍّ إِغْفِرْ عَلَيْنَا ^{۲۵}

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خود علی علیه السلام هم که می‌خواست دعا کند می‌فرمود: خدایا به حقّ علی علیه السلام.

این بحث مقدمه‌ای بود بر این که در قرآن به چیزی به نام زنده شدن مردگان و رجعت، اشاره و بلکه تصریح شده است که ان شاء الله در بحث‌های بعدی ادامه می‌دهیم.

ما در زیارت جامعه می خوانیم که: خدایا! ما در رجعت ائمه معصومین علیهم السلام باشیم. لذا یکی از مسائل رجعت این است که خود ایشان حضور پیدا می کنند. خود سیدالشهداء علیه السلام می آیند. دشمنان ایشان هم می آیند. آن وقت آنجا آن طوری که باید و شاید قصاص می شوند. ما می خواهیم این را ببینیم. اگر شیعه می گوید:

يَكْرَهُ فِي رَجْعَتِكُمْ^{۲۶}

یعنی بالاخره می خواهم بینم خدا با قاتلین اباعبدالله علیه السلام چه می کند. با آن کسی که به اباعبدالله علیه السلام دشنام داده چه می کند. تا یک مقدار قلبها تسکین پیدا کند.

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الْمُسَدِّقُونَ بِرَجْعَتِكُمْ»^{۲۷}

و رحمة الله و برکاته.

پی‌نویس‌های مجلس اول

- (۱) مصباح‌المتهدج / زیارت وارث و بحارالانوار / جلد ۱۰۱ / ص ۳۵۹
- (۲) من لا یحضره الفقیه / زیارت جامعه کبیره و بحارالانوار / جلد ۱۰۲ / ص ۱۵۲
- (۳) نورالثقلین. جلد ۴ / ص ۱۰۰
- (۴) شیخ مفید، سیدمرتضی علم‌الهدی، شیخ حرّ عاملی و... درباب رجعت ادّعی‌ای اجماع کرده‌اند.
- (۵) مجمع‌البیان / جلد ۷ / ص ۳۵ و الايقاظ من الهجعه / ص ۳۳ - ۶۶
- (۶) سوره بقره / آیه ۲۵۸
- (۷) سوره آل عمران / آیه ۴۹
- (۸) سوره مائده / آیه ۱۱۰
- (۹ و ۱۰) سوره بقره / آیه ۵۵
- (۱۱) سوره بقره / آیه ۵۶
- (۱۲ و ۱۳) سوره بقره / آیه ۲۵۹
- (۱۴ و ۱۵ و ۱۶) سوره بقره / آیه ۲۵۹
- (۱۷ و ۱۸ و ۱۹) سوره بقره / آیه ۶۷
- (۲۰) سوره بقره / آیه ۷۰
- (۲۱) بحارالانوار / جلد ۱۰ / ص ۱۲۴
- (۲۲ و ۲۳) سوره بقره / آیه ۷۳
- (۲۴) بحارالانوار / جلد ۳۶ / ص ۷۳ و جلد ۴۰ / ص ۴۳
- (۲۵) شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید / جلد ۲۰ / ص ۳۱۶
- (۲۶ و ۲۷) من لا یحضره الفقیه / زیارت جامعه کبیره

مجلس دوم

رجعت و آیات قرآن

در جلسه گذشته در آیاتی به زنده شدن مردگانی که در همین دنیا، قبل از قیامت و بعد از مرگ زنده شده‌اند اشاره داشتیم و در این جلسه و جلسات بعد بیشتر به آیات و خصوصاً روایاتی که در باب رجعت است، می‌پردازیم. یکی از مهمترین آیاتی که در باب رجعت آمده است، آیه ۸۳ سوره نمل است که می‌فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا»^۱

روزی که از هر امتی دسته‌ای را محشور می‌کنیم، از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند.

این آیه خصوصاً با تفسیری که ذیل آن از ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده است، اشاره به رجعت دارد.^۲ برای اینکه در مسأله قیامت بحث حشر جمعی است. یعنی همه مردم در قیامت محشور می‌شوند. این جور نیست که گروهی محشور شوند و گروهی محشور نشوند. اما این آیه می‌گوید:

روزی که ما دسته‌ای از مردم امت‌های گذشته را محشور می‌کنیم، نه همه‌شان را. پس معلوم می‌شود که مسأله، با قیامت فرق دارد. شاید بتوان گفت این آیه مهمترین آیه‌ای است که دلالت صریح بر رجعت داشته و ذیل آن بیشترین بحث رجعت را مطرح کرده‌اند. انصافاً هم اگر نگوئیم نص است، ظاهر در بحث رجعت است. دقت کنید! دسته‌ای را محشور می‌کنیم تا همه را، فرق می‌کند.

در این آیه به صراحت اشاره کرده که:

و يَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا^۳

روزی که ما از هر امتی دسته‌ای را محشور می‌کنیم.

اگر همه را محشور کنیم، می‌شود قیامت، و اگر دسته‌ای را محشور کنیم می‌شود رجعت. یعنی بازگشت عده‌ای از انسانها به همین دنیا بعد از مرگشان، و اقداماتی که در آنجا اتفاق خواهد افتاد.

بحث رجعت در زمان اهل بیت علیهم‌السلام، قضیه‌ای رایج بوده است. البته از همان ابتدا هم ممکن بود که مردم در این مسأله با اشکال روبرو می‌شوند؛ اما اکثراً در فرهنگ شیعه رجعت را پذیرفته بودند. و کاملاً به آن توجه داشتند. عمد دارم در خصوص بحث، کمی مسائل حاشیه‌ای را هم مطرح کنم تا تمرکز در بحث شما را خسته نکند و نکات جنبی هم از دست نرود.

جابر ابن عبدالله انصاری

جابر ابن عبدالله انصاری شاید تنها صحابی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود که زمان امام باقر علیه‌السلام را هم درک کرد.

جابر کسی است که دوران پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را درک کرد. دوران امیرالمؤمنین علیه‌السلام را درک کرد. دوران امام حسن علیه‌السلام را درک کرد. دوران امام حسین علیه‌السلام را درک کرد. دوران زین‌العابدین علیه‌السلام را درک کرد و بالاخره بخشی از دوران امام باقر علیه‌السلام را نیز درک کرد. کسی را در تاریخ نداریم که به این اندازه ائمه علیهم‌السلام را درک کرده باشد.

اگرچه این فیض عظمایی برای او بود ولی این را نباید نادیده گرفت که شاید کسانی از نظر تعداد کمتر از ائمه علیهم‌السلام را درک کرده باشند، ولی عمیق درک کرده‌اند.

او از زمان امام حسن علیه السلام به بعد نابینا شد و شاید یکی از دلایلی که او در کربلا حضور نداشت همین بود.

حدیث جابر

یکی از مهمترین روایات ما را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جابر فرمود:
جابر روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد:
یا بن رسول الله! در آیه:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.^۴

آمده که: از خدا اطاعت کنید، از رسول اطاعت کنید و از اولی الامر هم اطاعت کنید.

جابر عرض کرد: عَرَفْنَا اللَّهَ.

خدا را می شناسیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم معلوم است. این اولی الامر چه کسانی هستند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

أَوْلَاهُمْ عَلِيٌّ أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِ عَلِيٍّ علیه السلام است. بعد حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، و محمد بن علی علیه السلام، سپس حضرت فرمودند: جابر تو زمان او را درک خواهی کرد. بعد فرمودند: جابر وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان. بعد هم اسامی امامان را ادامه دادند تا امام آخر الزمان (عج) این یکی از روایاتی است که شیعه و سنی نقل کرده اند و در آن اسامی و تعداد اهل بیت علیهم السلام بطور مشخص آمده است.^۵

جابر ابن عبدالله انصاری پس از اهل بیت علیهم السلام اول کسی بود که به زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام رفت. اول در آب فرات غسل کرد و با آن حال و اوضاعی که نابینا بود، صدا زد: حبیبی حسین وقتی به سوی قبر رفت، از او

سؤال کردند از کجا فهمیدی اینجا قبر حسین علیه السلام است؟ گفت: من بوی حسین علیه السلام را حس می‌کنم. (که خود زیارت ایشان، داستان مفصل و سوزناکی دارد).

جابر و آیه رجعت

جابر خدمت امام باقر علیه السلام رسید و عرض کرد:
 آیه وَ يَوْمَ يَخْشَرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا، اشاره به رجعت دارد.

حضرت علیه السلام فرمودند:

«رَحِمَ اللَّهُ جَابِرًا قَدْ بَلَغَ عِلْمُهُ فَقَدْ عَرَفَ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ»^۶

خدا جابر را رحمت کند. علم او آنقدر شده که تأویل آیه را فهمیده است. او پرده و پنهان این آیه را فهمیده بود که این آیه در مورد رجعت است. بنابراین آیه مورد بحث طبق اقوال اهل بیت علیهم السلام، مفسرین شیعی و کلاً کسانی که در باب رجعت بحث کرده‌اند، از مهمترین آیات است. آیات دیگری نیز هست که در مباحث بعد مطرح می‌کنیم.

علاوه بر آیات، در هر بخش روایاتی هم مطرح کرده و با آنها آشنا می‌شویم. چند محور اساسی را ذیل روایات باید پیگیری کنیم. یکی از این محورها، تحلیل روایات است. چون خود این مسأله مهم است که ببینیم آیا در روایات، به چیزی به نام رجعت اشاره دارد یا نه؟ و صحبت از زنده شدن قلبها و دلهاست، یا زنده شدن انسانها بعد از قیامت؟ تحلیل روایات در جهت‌گیری مسأله، کمک زیادی می‌کند. ولی بحث سندی آنها را در اینجا نمی‌آوریم. چون خسته‌کننده خواهد بود. ما فعلاً همه سندها را در حدی می‌گیریم که بتوان آن روایت را تحلیل کرد.

رجعت از دیدگاه امام سجّاد علیه السلام

روایتی در سفینه البحار است که در تفسیر صافی و قمی نیز نقل شده است که:
امام سجّاد علیه السلام فرمودند:

قَدْ يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةُ^۷

نَبِيّ شما به سوی شما حتماً باز خواهد گشت و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام نیز برمی گردند.

این روایت را به غیر رجعت نمی شود تعبیر کرد. چون اولاً واژه، واژه رجعت است «یرجع». ثانیاً وقتی می گوید «الیکم» یعنی «کم»ی وجود دارد. پس شمای موجود منظور است. اگر قیامت باشد، باید بگویند: همه تان محشور می شوید که در این صورت دیگر به سوی شما محشور شدن، معنی ندارد. پس شیعه ای وجود دارد و عده ای در زمان حیات هستند و هنوز قیامت نشده که پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی آنها باز می گردد. متنها یک نکته دقیقی وجود دارد و آن این که از روایات باب رجعت استشمام می شود که یک نوع رجعت انفرادی برای اهل بیت علیهم السلام هست. یعنی می گویند این امام می آید و بعد امام دیگری.

اولین امام در رجعت کیست؟

معمولاً روایات گفته اند که بعد از امام زمان (عج) اولین امامی که رجعت می کند حضرت امام حسین علیه السلام است.^۸ همه دنیا منتظر او هستند که شاید دلایلی هم داشته باشد.

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۹

من می خواهم در روی زمین خلیفه ای قرار دهم.

از همان اول ملائکه و انبیاء و همه منتظرند ببینند، این حسین علیه السلام که

بوده است. بنابراین اول کسی هم که رجعت می‌کند، حضرت سیدالشهدا علیه السلام است. بعد از ایشان سایر ائمه علیهم السلام انفرادی و تک‌تک تشریف می‌آورند و حکومت می‌کنند.

شیعیان در دوران رجعت

در دوران رجعت البته هم اهل کفر وجود دارند و هم اهل شرک و تکذیب و هم مؤمنین خُلص، بنابراین احتمالاً جنگ و درگیری‌هایی خواهد شد و شهادت‌هایی هم اتفاق خواهد افتاد.

بعضی از شیعیان خدمت اهل بیت علیهم السلام می‌رسیدند و عرض می‌کردند: ما خیلی دوست داریم در راه خدا شهید بشویم. اما چه تضمینی وجود دارد که حتماً شهید بشویم؟

مثلاً شیعیانی که در زمان امام صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام و یا امام رضا علیه السلام بودند و جنگی به آن صورت نبوده که کسی در رکاب اهل بیت علیهم السلام شهید شود.

هر چند افرادی همانند زید آمدند و قیامی راه انداختند و البته بعداً امام باقر علیه السلام حرکت زید را تأیید کردند و فرمودند: مقام ایشان بالاست. ولی آنها که در خط اهل بیت علیهم السلام بودند، برایشان لذت آن چنانی نداشت و آن حرکتی نبود که شیعه عاشق امام صادق علیه السلام عشقش این باشد که دور و بر زید شهید بشود. بلکه لذت این است که در رکاب امام جعفر صادق علیه السلام شهید بشود، در رکاب امام رضا علیه السلام شهید بشود.

شیعیان به ائمه علیهم السلام عرض می‌کردند گناه ما چیست که نباید شهید بشویم؟ و تکلیف ما چه می‌شود؟ می‌فرمودند: اگر شما آدم درستی باشید، اگر هم بمیرید، در رجعت زنده می‌شوید و در جنگ‌هایی که در

زمان حکومت ما اتفاق می افتد، شما هم شهید می شوید. آنها هم که یک بار شهید شدند چه؟ آنها هم احتمالاً زنده می شوند و چون امتحانشان را داده اند، به مرگ طبیعی می میرند.

در روایات وارد است که شهدا دوباره زنده می شوند و رجعت می کنند و می میرند و آنها که اهل شهادت باشند و عمری به دنبال شهادت باشند، ولی با مرگ هایی غیر از شهادت مرده باشند، در رجعت زنده می شوند و شهید می شوند.^{۱۰}

در دعاها و زیارات مختلف، به ویژه زیاراتی که خدمت امام زمان (عج) داریم، در دعاها عهد، دعای صباح و دعاها دیگر، یکی از مهمترین فرازها این است که من دوست دارم که از خاک بیرون آیم، در حالی که شمشیر بر کمر بسته ام، آرزو می کنم در رکاب تو بجنگم و شهید شوم. شاید اکثر شما در دعای عهد بخوانید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ^{۱۱}

خدایا مرا از یاران او و... از شهیدان در رکاب او قرار بده.

چه لذتی از این بالاتر؟!...

شما این را بدانید هر چند ما این لذت را نچشیده ایم، ولی این طور که برای ما گفته اند لذتی بالاتر از این نیست که کسی جلویی چشمان امام زمان (عج) و در رکاب او شهید شود و به زمین بیفتد و بعد هم سرش به زانوی آقایش باشد و از دنیا برود.

تصور می کنم مسلماً، آنها هم که در زمان اهل بیت علیهم السلام این گونه شهید شدند - همانند اصحاب و یاران وفادار سیدالشهدا علیه السلام - در زمان رجعت هم حاضر نخواهند شد، به مرگ طبیعی بمیرند. آنها هم خواهند گفت که آن لذت فراموش نشدنی را، دوباره به ما بچشان.

یاران سیدالشهدا علیه السلام در رجعت

وقتی شب عاشورا، حضرت سیدالشهدا علیه السلام از پسر امام حسن علیه السلام می پرسد که تو چه می خواهی بکنی؟ می گوید: می خواهم فردا با تو شهید شوم. شهید بشوی؟! بلی. حضرت فرمود: شهادت در رکاب من چه ارزشی نزد تو دارد؟ گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^{۱۲}

بعد هم عرض کرد که دوست دارم هفتاد بار زنده شوم و دوباره در رکاب تو شهید شوم. از این لذت بالاتر اصلاً وجود ندارد.

حالا برای این که بدانید، مقام کسانی که دور و بر ابی عبدالله علیه السلام هستند چگونه است، روایات رجعت را بررسی می کنیم. در یکی از این روایات آمده است: وقتی سیدالشهدا علیه السلام وقتی رجعت می کنند، هفتاد پیغمبر با ایشان مبعوث می شوند. این هفتاد نفر انبیاء بنی اسرائیل نیستند. آنها که به جای خود مبعوث می شوند. آن موقع است که مردم تازه می فهمند قاسم بن الحسن علیه السلام کیست. علی اصغر علیه السلام کیست. علی اکبر علیه السلام کیست. ابوالفضل العباس علیه السلام کیست. حتی حبیب و عون و دیگران و حتی غلام حضرت کیست. اینها در لباس پیامبری، با حضرت در رجعت محشور می شوند. این است که بحث رجعت، بحث دقیقی است و باید همه در آن دقت زیادی داشته باشند.

رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادت

نکته دقیقی در مورد رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادتشان وجود دارد که هست، عده زیادی را به شبهه انداخته است.

حضرت علیه السلام به حسین علیه السلام وصیت کرد که وقتی خواستید مرا دفن کنید، چند جنازه شبیه به هم را بر روی شترها بگذارید و وقتی به دروازه شهر رسیدید، هر کدام را از یکی طرف بفرستید. خودتان هم جنازه مرا به

همان طرفی که خودش می‌رود ببرید. آن قدر حرکت دهید تا آقای نقابداری جلوی شما را بگیرد، او خودش جنازه را می‌گیرد و به زمین می‌گذارد. بدن را همان جا دفن کنید.

(قبر امیرالمؤمنین علیه السلام هم همانند همسرش حضرت زهرا علیها السلام، تا زمان امام صادق علیه السلام مخفی بود. چون دشمنان مقاصدی داشتند و تا سالها کسی نمی‌دانست قبر کجاست. در آن زمان نجف جای آبادی نبود و تپه‌ای بیش نبود. تا اینکه بعداً خطر برداشته شد و شیعه فهمیدند قبر ایشان کجاست و کم‌کم رفتند سراغ حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند.)

به وصیت عمل کردند و هر تابوتی به سویی رفت تا کسی در شهر نفهمد جای واقعی قبر کجاست و خود پشت آن تابوت را گرفتند و جلوی تابوت بر دوش جبرئیل و میکائیل بود. همین طور رفتند تا آقای نقابداری آمد و گفت همین جا نگه دارید.

امام حسن علیه السلام عرض کردند: شما که هستید؟ فرمود: مگر پدرتان وصیت نکرده بود؟ عرض کردند: چرا وصیت کرده بود. ولی ما دوست داریم بدانیم شما که هستید که امام علیه السلام این طور وصیت کرده‌اند؟ وقتی نقاب را کنار می‌زند، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌بینند همان صورت پدرشان است و امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که بعد از مرگشان می‌گویند همین جاست قبر من.

برای اینکه امر مشتبه نشود، عرض کنم که حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، همین نجف است که آن موقع تپه‌ای بیش نبوده و همین حرکت تابوت‌های مختلف به سمت و سوهای متفاوت باعث شد تا چندین سال در جاهای مختلف مردم احساس می‌کردند حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آنجاست. و برای زیارت به آنجا می‌رفتند.

همین مزار شریف افغانستان را هم چیزی شبیه حرم امیرالمؤمنین علیه السلام درست کرده‌اند. چون فکر می‌کنند یکی از احتمالاتی که جنازه و تابوت فرضی حرکت کرده، به این سمت بوده است و جاهای دیگری نیز... ولی مسلماً قبر در نجف است و پس از دوران امام صادق علیه السلام همه چیز مشخص شده است.

دلایل دیگری از علل مطرح نشدن بحث رجعت

همانطور که گفتیم قضیه رجعت در بین متقدمین شیعه، زیاد بحث می‌شد. در متأخرین این بحث کمتر شد و متأسفانه در معاصرین کسی نبوده که متنی قوی در باب رجعت نوشته باشد یا بگوید. علت عمده هم این است که در معاصرین همه می‌خواهند تمامی مسایل را با عقل خودشان بسنجند. عقل امثال بنده هم کفاف نمی‌دهد. پس هیچ کس بحثی در مورد آن نمی‌کند. اما متقدمین می‌گفتند: اگر عقلی هست، عقل امیرالمؤمنین علیه السلام است. عقل امام باقر علیه السلام است. آن زمان «قال الباقر و قال الصادق» ی بود.

الآن اگر بنده بخواهم برای شما حرف بزنم تا یک سند نیاورم، مثلاً فلان دانشمند فرانسوی در فلان گوشه خانه‌اش یا در گوشه آزمایشگاهش فلان چیز را کشف کرده، آن هم از روی روزنامه و...

هر چه بگویم نمی‌شنوند. حالا چه درست باشد، چه غلط. اگر یک کارگر چینی هم یک حرفی بزند، سندیت پیدا می‌کند. اگر اسم آن چنانی هم داشته باشد که فکر کنیم خارجی است، اصلاً نمی‌پرسیم او کیست؟ و چه مقامی دارد؟ شاید اصولاً سواد هم نداشته باشد.

قرآن را هم که می‌خواهیم تعریف کنیم، می‌گوییم در تأیید این آیه،

فلان کس هم فلان حرف را زده است! متأسفانه فعلاً وضعیت ما این است. اما متقدمین این طور نبودند. یکی از دلایل این بود که آنها به عهد ائمه علیهم السلام نزدیک تر بودند. وقتی مردم به سراغ ائمه علیهم السلام می آمدند، به هر حال در چهره ائمه علیهم السلام دو چیز بود، یکی وظیفه به اینکه همان کاری را می کردند که باید بکنند و دیگر اینکه در چشمان آنها می خواندند، که اینها می خواهند کار دیگری بکنند.

وظیفه ما در قبال بحث رجعت

ما اگر بخواهیم در مورد رجعت بحث کنیم باید مقداری کتابها را ورق بزنیم، مقداری خودمان را به اهل بیت علیهم السلام نزدیک بکنیم و خودمان را صحابه امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بکنیم، تا آنها برایمان از رجعت بگویند. اگر این کار را نکنیم چیزی نمی گویند و در نتیجه همه حرفهایی که من به شما می گویم، شک و شبهه تان را بیشتر می کند. باید کاملاً حس کنید که تفضلی شده و شماها در محضر امام سجاده علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام توفیق حضور پیدا کرده اید و آنها یکی از رازهای بزرگ شیعه را به شما می گویند. لذا در روایت است که علامت کسی که از ما اهل بیت علیهم السلام، این است که رجعت را قبول دارد.^{۱۳} خیلی ها شیعه شیعه می گویند، اما اگر می خواهید بدانید که واقعاً از ماست و ما امتحانش کرده ایم و در میان خودمان پذیرفته ایم، این است که رجعت را قبول داشته باشد، معاد جسمانی را بپذیرد، معراج را قبول کند. باید مسائل را عمیقاً درک کرده باشد. اگر گفته اند، روح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد و چنین و چنان کرد، اینها خوب است، ولی معراجی که امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و خود پیامبر

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند این نیست. معادی که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده این نیست. رجعت یعنی روح ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و کلام و پیام ایشان برمی‌گردد. این خیلی قشنگ است، ولی رجعت فقط این نیست. باید دید ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چه می‌گویند. شاید خداوند به همین سبب تفضلی به ما بکند و بگوید اینها رجعتی هستند. بگذارید برگردند آن وقت که قرار است برگردند.

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا»^{۱۴}

قرار است دسته دسته افراد صالح برگردند و افراد بد هم برگردند. خداوند وقتی که همه را برگرداند، معلوم می‌شود که یک عده هم اقلأً چندی بحث رجعت را داشته‌اند تا ببینند امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ چه فرمودند. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ چه فرمودند. بگذار به این امید ما در رجعت باشیم که اگر خدای نکرده قرار است به عذاب الهی دچار شویم، اقلأً این عذاب را از دست سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ بچشیم. شاید یک بار او را دیده باشیم. البته این را هم بگویم اگر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بخواهد ما را عذاب کند، عذاب اول و آخرمان همان خواهد بود. بقیه‌اش هرچه باشد نعمت است. ما می‌خواهیم جزو رجعتی‌ها باشیم. عده‌ای هم بگویند چیزی حالیشان نیست. بگذار بگویند. ما باکی نداریم. اما یکی از مباحث متروکی را که قدمای ما داشتند و با آن نفس می‌کشیدند و تغذیه می‌شدند و زنده بودند. مطرح کردیم.

ابن بابویه

یکی از این بزرگان ابن بابویه^{۱۵} است که در ری مدفون است. او فقیه مسلط و با سواد است و آن قدر در روایات غور و غوص کرده که فقهای ما می‌گویند هر وقت در روایتی شک می‌کنیم، به فتوای او مراجعه

می‌کنیم. چون فتوای او عین روایت است. او چنین فردی است. همین مرد می‌گوید: مرا در ملک ری دفن کنید، چون شنیده‌ام اولین ملکی که محشور می‌شود این جاست. من می‌خواهم زودتر از همه بینم بلایی که بر سر اولی و دومی می‌آید چیست؟ یعنی روی این مباحث حساب باز می‌کردند. الآن بعد از چند قرن تاریخی از بدن او کم نشده است؟! علم جواب ندارد. علم برود خودش را درست کند، چرا ما از اعتقاداتمان دست برداریم؟ ما البته با مسلمات علمی تضادی نداریم. خودمان هم موظف هستیم به خواندن علم. باید رفت و یاد گرفت، فریضه است. وظیفه و واجب است. خصوصاً در این زمانه حساس که باید قدرت علمی در دست مسلمانان باشد. اما این‌ها با فرمولهای ثابت شده در تضاد نیست. کسی که یک نخود از این فهمید و یک نخود از آن. فکر می‌کند در تضاد است. اما کسی که عمیق در علوم عمیق باشد، می‌فهمد که تضادی ندارند. البته ممکن است بحث کمی ثقیل و مشکل باشد. شما که از عزیز نبی بالاتر نیستید. جلسه گذشته گفتیم که از کنار دهی می‌گذشت که همه سقف‌ها پایین آمده بود، با خود گفت: خدا چه گونه می‌خواهد اینها را زنده کند. خداوند هم فرمود: حیف می‌آید تو این حرفها را نفهمی و عزیز همان جا مرد. شاید خدا همین اراده را در مورد ما داشته است و نخواسته که همین طوری از دنیا برویم. مرحله به مرحله اینها را به ما فهمانده است و می‌فهماند. نکته‌ای که عزیز پس از زنده شدن گفت این بود که: حالا فهمیدم خداوند به همه چیز آگاه است و او قدیر است و تواناست.

اگر شما هم این نکته را متوجه بشوید، دیگر از بحث رجعت باکی ندارید. همچنان که اگر این موضوع را متوجه نباشید، در بحث معاد هم همین مشکل را دارید. هر مشکلی که در بحث رجعت است، در معاد هم

هست. لذا اگر کسی خدا را با آن توان بی نهایت در هستی تصور کند، دیگر مشکل عمده‌ای برایش وجود ندارد.

رجعت عاشورایی

خدایا! آن چیزی که به صراحت گفته‌اند، اولین کسی که در رجعت خواهد آمد، حضرت سیدالشهداء (روحی و ارواح العالمین له الفداء) است. ما با هر کدام از ائمه علیهم‌السلام رجعت کنیم، ذوق می‌کنیم. اما این توفیق را به ما بده که در زمان سیدالشهداء علیه‌السلام برگردیم. ما یک عمری است که حسین علیه‌السلام را می‌شناسیم و بقیه ائمه علیهم‌السلام را در چشمان حسین علیه‌السلام می‌خوانیم. این همان رجعت انفرادی است که از مجموع روایات استنباط می‌شود. یک رجعتی هم دسته جمعی است که گفته‌اند همه ائمه علیهم‌السلام می‌آیند و آخرین کسی که از ایشان به ظاهر از دنیا می‌روند، نور وجود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام است. شما مسأله رجعت را در ایامی بحث می‌کنید که نام حسین علیه‌السلام برپاست. در ایامی هستید که می‌گویند: بر بام فلک سپیده قرآن می‌خواند. آدم با یاد او حالت عادیش را از دست می‌دهد. سر از تنش جدا کرده‌اند و آن‌گاه بر تارک فلک بر روی نی قرآن بخواند. بر بوسه‌گه رسول زد چوب، یزید زیرا که سر بریده قرآن می‌خواند آیا این رجعت نیست؟! شما به این می‌گویید مرده؟! این رجعت است، این حیات است. سیدالشهداء علیه‌السلام، رجعت را همان جا بالای نی، به همه نشان داد.

«و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

پی‌نویس‌های بخش دوم

- (۱) سوره نمل، آیه ۸۳
 - (۲) بحارالانوار/ جلد ۵۳/ ص ۴۰ و ۵۱ و ۱۱۸ و ۱۳۱ و جلد ۹۳/ ص ۸۶ و الغدیر/ جلد ۲/ ص ۲۵۸
- ضمناً در انتهای پی‌نویسهای این بخش اسامی تعدادی از مهمترین تفاسیری که در خصوص دلالت این آیه (سوره نمل/ آیه ۸۳) به اصل رجعت اشاره و تأکید کرده‌اند با ذکر نشانی آورده شده است.
- (۳) سوره نمل/ آیه ۸۳
 - (۴) سوره نساء/ آیه ۵۹
 - (۵) بحارالانوار/ جلد ۳۶/ ص ۲۵۰ و ارشاد مفید/ ص ۲۴۵
 - (۶) تفسیر برهان/ جلد ۴/ صفحه ۲۱۱ و ۲۳۹
 - (۷) بحارالانوار/ جلد ۵۳/ ص ۵۵
 - (۸) تفسیر برهان/ جلد ۱/ ص ۵۹۹
 - (۹) سوره بقره/ آیه ۳۰
 - (۱۰) تفسیر برهان/ جلد ۲/ ص ۸۲۹
 - (۱۱) مفاتیح‌الجنان/ دعای عهد و بحارالانوار/ جلد ۵۳/ ص ۹۶
 - (۱۲) تاریخ طبری/ جلد ۶/ ص ۲۲۸
 - (۱۳) تفسیر برهان/ جلد ۲/ ص ۷۸۲
 - (۱۴) سوره نمل/ آیه ۸۳
 - (۱۵) ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق
 - (۱۶) رجال مامقانی/ جلد ۳/ ص ۱۵۴ (در سال ۱۱۰۳ هجری سیل قبر او را ویران ساخت و پیکر شریفش پس از ۹۰۰ سال نمایان شد که کفن پوسیده بود ولی جسد شریفش بدون هیچ تغییری صحیح و سالم مانده بود).
- بخشی از مهمترین کتب تفاسیر که در ذیل آیه ۸۳ سوره نمل بحث رجعت را مطرح کرده‌اند:

(۱) المیزان فی تفسیر القرآن/ علامه سیدمحمدحسین طباطبایی ۱۴۰۲ ق/ تهران -

دارالکتب اسلامیة/ چاپ سوم/ جلد ۱۵/ ص ۴۳۵

- (۲) الجديد في تفسير القرآن / شيخ محمد سبزواری نجفی ۱۴۰۲ ق / بیروت - دارالتعارف للمطبوعات / جلد ۵ ص ۲۵۴
- (۳) مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر / میرسیدعلی حائری تهرانی ۱۳۴۰ ق / تهران - دارالکتب الاسلامیه / جلد ۸ / ص ۱۱۴
- (۴) بیان السعاده فی مقامات العباده / سلطان محمد جنابذی ملقب به سلطان علیشاه ۱۳۲۷ ق / تهران - انتشارات دانشگاه تهران / جلد ۳ / ص ۱۸۱
- (۵) تفسیر القرآن الکریم (تفسیر شبر) / سید عبداللّه شبر / ۱۲۴۲ ق / دارالبلاغه للطباعه و النشر و التوزیع / جلد ۱ / ص ۳۸۴
- (۶) کنزالدقائق و بحر الغرائب / شیخ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی قرن ۱۲ / تهران - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی / جلد ۹ / ص ۵۹۴
- (۷) تفسیر المعین / مولی نورالدین محمد بن مرتضی کاشانی ۱۱۱۵ ق / قم - انتشارات علمیه / چاپ دوم / جلد ۴ ص ۲۱۰
- (۸) تفسیر نورالثقلین / شیخ عبد علی بن جمعه عروس حویزی ۱۱۱۲ ق / قم - کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی / جلد ۲ / ص ۱۰۱۵
- (۹) البرهان فی تفسیر القرآن / سید هاشم حسینی بحرانی ۱۱۰۷ ق / تهران - بنیاد بعثت / جلد ۴ / ص ۲۱۰
- (۱۰) الصافی فی تفسیر کلام الله (تفسیر صافی) مولی محسن ملقب به فیض کاشانی ۱۰۹۱ ق / مشهد - انتشارات دارالمرتضی / جلد ۴ ص ۷۵
- (۱۱) تفسیر جوامع الجامع / امین الدین ابو علی فضل بن حسن طبرسی ۵۴۸ ق / تهران - انتشارات دانشگاه تهران / چاپ سوم / جلد ۳ / ص ۲۰۳
- (۱۲) مجمع البیان فی تفسیر القرآن / امین الدین ابو علی فضل بن حسن طبرسی ۵۴۸ ق / بیروت - دار احیاء التراث العربی / جلد ۴ / ص ۲۳۳
- (۱۳) التبیان فی تفسیر القرآن / ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی ۴۶۰ ق / قم - مکتب اعلام اسلامی / جلد ۸ / صفحه ۱۲۰
- (۱۴) تفسیر قمی / علی بن ابراهیم بن هاشم قمی ۳۰۷ ق / قم - دارالکتب / چاپ سوم / جلد ۲ / صفحه ۱۳۰
- (۱۵) اطیب البیان فی تفسیر القرآن / سید عبدالحسین طیب ۱۴۱۱ ق / تهران - انتشارات

- اسلام / چاپ سوم / جلد ۱۰ / ص ۱۸۹
- (۱۶) تفسیر نمونه / آیت الله ناصر مکارم شیرازی / تهران - دارالکتب الاسلامیه / جلد ۱۵ / ص ۵۴۸
- (۱۷) حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر (تفسیر بلاغی) / سید عبدالحجت بلاغی / قم - چاپ حکمت / جلد ۵ / صفحه ۸۹ تفسیر جامع / سیدابراهیم بروجردی / تهران - انتشارات صدر / چاپ سوم / جلد ۵ / ص ۱۳۶
- (۱۸) انوار درخشان در تفسیر قرآن / سید محمد حسینی همدانی / تهران - انتشارات لطفی / جلد ۱۲ / ص ۱۶۹
- (۱۹) تفسیر شریف لاهیجی / بهاء الدین محمد شیخعلی شریف لاهیجی ۱۰۸۸ق / تهران - مؤسسه مطبوعاتی علمی / جلد ۷ / ص ۵۹
- (۲۰) منهج الصادقین فی الزام المخالفین / ملا فتح الله کاشانی ۹۸۸ق / تهران - کتابفروشی اسلامیة / چاپ دوم / جلد ۷ / صفحه ۵۹
- (۲۱) روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (تفسیر ابو الفتوح رازی) / حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی نیشابوری ۵۵۲ق / مشهد - بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی / جلد ۱۵ / ص ۷۷
- (۲۲) جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گازر) / ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی (اواخر قرن نهم) / تهران - انتشارات دانشگاه تهران / جلد ۷ / ص ۱۴۵

مجلس سوم

روایت امام صادق علیه السلام در باب رجعت

در دو جلسه گذشته مسائلی پیرامون رجعت مطرح شد. در این جلسه با تمسک به روایتی از امام صادق علیه السلام از زاویه خاصی به موضوع رجعت نگاه می‌کنیم. این زاویه از بعد جامعه‌شناسی و تربیتی است و شاید هیچ کدام از کسانی که در باب رجعت حرف زده‌اند از این زاویه نبوده است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضَ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ أَنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ وَ هِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الشُّرْكَ مَحَضًا»^۱

اولین کسی که زمین بر او شکافته می‌شود و او به زمین بازمی‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است و این رجعت عمومی نیست، بلکه تنها مخصوص کسانی است که ایمان خود را خالص گردانیده یا به طور محض، شرک ورزیده‌اند.

در این روایت حضرت می‌فرمایند: اولین کسی که از زمین بیرون می‌آید و رجعت می‌کند، سیدالشهداء علیه السلام است این طور نیست که همه مردم و انسانها در رجعت برگردند، بلکه رجعت یعنی مخصوص خواص است. خواص انسانها چه آنها که خواص در شرک هستند و چه آنها که خواص در ایمان هستند. این روایت روشن می‌کند که عالم رجعت، چیزی غیر از عالم قیامت است. درست دقت کنید! در عالم رجعت خبری است و در عالم قیامت، خبری دیگر است. بعد از رجعت، قیامت و حشر جمعی

است که در آن همه انسانها محشور می شوند.

این روایت گونه‌های مختلف بیان شده است، ولی مضمون همه این است که کسی جز مؤمنین و مشرکین محض باز نمی گردند.

در جایی امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَتَلَ إِلَّا سَيَرَجُ حَتَّى يَمُوتَ وَلَا أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

مَاتَ إِلَّا سَيَرَجُ حَتَّى يُقْتَلَ»^۲

احدی از مؤمنین نیست که کشته شده باشد، الا اینکه در رجعت برمی گردد و به مرگ طبیعی می میرد و احدی از مؤمنین نیست که به مرگ طبیعی مرده باشد، الا این که برمی گردد و کشته می شود.

درمی یابیم که بحث رجعت، برای همه مسلمانها و همه کفار و همه کسانی که در روی زمین زندگی کرده اند، نیست. چون اگر همه برگردند، می شود قیامت.

مقایسه معاصرین با قدما، از دیدگاه جامعه‌شناسان و

روانشناسان تربیتی

اگر به عنوان یک نظر جامعه‌شناسانه یا روان‌شناسانه تربیتی به کل مجموعه نگاه کنیم، می بینیم به تناسب کم‌رنگ شدن بحث رجعت در بین انسانها، تقید دینی کمتر شده است. یعنی در گذشته به علت اینکه بحث رجعت یکی از بحث‌های متداول و رایج بین مردم بوده است، دیانت مردم نیز قرص‌تر و محکم‌تر بوده است و تقید به مسائل شرعی، به حفظ حرمت‌ها و رعایت نکات شرعی بیشتر بوده است. - البته فعلاً در بین شیعه صحبت می‌کنیم - اما به مرور که بحث رجعت در جامعه کم‌رنگ‌تر شده، آن روشن ضمیری و روشن بینی که در گذشته بوده است و آن تقید دینی و صداقت و سلامتی که گذشتگان داشتند، کم‌تر شده است.

ثواب و عقاب و اثر تربیتی آن

حال این سؤال مطرح است که این مسأله، چه ارتباطی با بحث رجعت دارد؟ و نکات تربیتی و فایده تربیتی بحث رجعت چیست؟

عرض شد که زاویه بحث، کاملاً خاص است و شاید هیچ کس از این زاویه به بحث رجعت نگاه نکرده باشد. خداوند برای این که مردم را به رعایت دستورات ترغیب کند، مسائلی را به عنوان عذاب و ثواب مطرح می فرماید. در قیامت آنهایی که نیکوکارند، اجر اخروی خوبی نصیبشان می شود و آنهایی که نابکارند، اجر که ندارند هیچ، بلکه عذاب های سنگینی را هم باید تحمل کنند. فلسفه بیان عذاب و ثواب در قیامت، این است که انسان ها به رعایت مسائل شرعی مقید شوند. توجه داشته باشید مقدماتی که عرض می کنم، برای این است که می خواهیم به نتایجی برسیم چه دلیلی دارد که خداوند بفرماید، فردای قیامت عده ای را عذاب خواهد کرد؟ فردا هر وقت برسد. همه خواهند دید و دیگر احتیاجی به گفتن آن نیست. بحث عذاب و ثواب قیامت، ثمره اش در دنیا است، یعنی انسان ها در این دنیا، عامل به مسائل شرعی بشوند.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۳

اگر کوچک ترین عمل خوبی انجام بدهی، عملت را خواهی دید و کوچکترین عمل بدی هم که انجام دهی، عملت را می بینی. یعنی این قدر مسأله را ظریف فرموده است.

«أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا»^۴

ایشان از نتیجه اعمال خود بهره مند خواهند شد.

اصلاً جزای تو همان عملی است که کرده ای. عملت را به تو عرضه می کنند و این بیشترین جزای توست. حالا اگر عملت خوب باشد، همان

جزای توست و اگر عملت بد باشد باز همان جزای توست. بحث عذاب و ثواب، تأثیر مستقیم تربیتی در رعایت مسائل شرعی انسانها دارد. در این بحث می‌خواهیم یکی از غامض‌ترین مسائل را در همین الفاظ مطرح کنیم. شاید مقداری هم به قول معروف از سطح صحبت معمولی بالاتر برود. و باید حرفهایی را گفت که جاهای دیگر یا وقت‌های دیگر نمی‌شود بیان کرد.

بیان عذاب و ثواب باعث می‌شود که انسان مقید به مسائل شرعی بشود. یک عده نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، دزدی نمی‌کنند، تهمت نمی‌زنند، غیبت نمی‌کنند، نگاه حرام ندارند، شنیدن حرام ندارند، گفتن و خوردن حرام ندارند. چون فردای قیامت، عذاب خواهند شد. از آن طرف خیرات دارند، مبرات دارند، دست مردم را می‌گیرند، به جهاد می‌روند، به مبارزه می‌پردازند و ایثار می‌کنند و تلاش می‌کنند. به این امید که در روز قیامت پاداشی بگیرند. بر همین اساس خیلی‌ها هستند که زندگی مرتبی دارند. یعنی حرام ندارند، واجبات و مستحبات را خیلی رعایت می‌کنند و بیشتر امید به قیامت دارند. خدا هم از این شیوه تربیتی استفاده کرده است. اما ثواب‌هایی که در روز قیامت مطرح شده است، اولین اثر تربیتی این مسائل است. لذا شما می‌بینید که اهل تسنن رعایت مسایل شرعی و آن چیزی که خودشان به عنوان شرع به آن قائل هستند، چقدر خشک و دقیق اجرا می‌کنند. اگر موقع نماز اول وقت است، واقعاً نماز اول وقت ترک نمی‌شود.

حالا ببینیم، ما در جمع چند درصدمان نماز را اول وقت می‌خوانیم؟ چند درصدمان نماز جماعت می‌خوانیم؟ در اهل تسنن، این نیست مگر این که بعضی آخوندهای درباری، یک سری واجبات و محرّمات را به آنها می‌گویند تا مردم روی این مسائل زیاد مقید شوند. یک علت این است که آنها از دیانت، مسایل ثواب و عذاب اخروی را خوب گرفته‌اند.

زیانهای تربیتی دیدگاه عذاب و ثواب

اگر مسأله عذاب و ثواب، تنها مطرح بشود، اثر اولش رعایت مسایل شرعی است. اما اثر دوم آن یأسی است که در انسانها ایجاد می‌کند. یعنی بنده که این همه گناه دارم، یک محاسبه می‌کنم و می‌بینم با این قدر گناه، این قدر جهنم! و در این دو روز، این پنج سال، این ده هزار سال، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که مرا به بهشت ببرد. بنابراین بی‌خیال می‌شوم. آب که از سر گذشت، چه یک نی چه صد نی. یعنی یأس از رحمت، من را دیگر از کار خیر باز می‌دارد، اگر هم باز به کار خیر پردازم، دیگر روحیه ندارم. همه‌اش از قیامت می‌ترسم. ولی این چیزی نیست که خدا از ما انتظار داشته باشد. ترس و وحشت از قیامت، از ما خواسته نشده است، بلکه حساب بردن از قیامت را از ما خواسته‌اند. پس اگر بحث، فقط عذاب و ثواب باشد، تأثیر این طرح، فقط یک روحیه منفی، یأس، دلمردگی، گرفتگی، افسردگی و سرخوردگی در مردم خواهد بود. چون هیچ کس نیست که بگوید من هیچ گناهی ندارم و در آن دنیا با خیال راحت می‌خواهم بروم و کارهایم را انجام دهم. هیچ کس نیست. همه بالاخره یک طوری یک گناهی کرده‌اند. ما و شما هم - که البته خیلی عزیز و گرانقدر هستید - سلمان فارسی، ابوذر و مقداد و میثم که نیستیم، بنابراین همه مردم گناه داشته‌اند و این عبارتی که می‌گوید انسان جایزالخطا است، البته غلط است. انسان ممکن الخطا است. خطا جایز نیست. مثلاً فرض کنید از خط ممتد در خیابان دور زدن جایز نیست، اما ممکن است آدم وقتی عجله‌ای دارد چنین خطایی بکند. این یعنی ممکن الخطا یعنی باید جریمه‌اش را بدهد. اما جایزالخطا یعنی اشکالی ندارد، خطا بکن. این عبارت غلط است. شما حساب کنید، با این همه خطا و گناههایی که

دارید، چه باید بکنید؟

مسیحیت و ثواب و عقاب

در مسیحیت گناه‌ها را چه کار می‌کنند؟ یکشنبه به یکشنبه، می‌روند پیش کشیش. مثل اینکه شما رفته‌اید به یک رستوران غذا خورده‌اید و حالا آمده‌اید پای دخل و دارید حساب می‌کنید. آخر هفته به کلیسا می‌آید. آقا چه داشتید؟ مثلاً سه تا دزدی، چهار تا تهمت، چهار تا عمل خلاف داشتیم کشیش فرضاً با ده هزار دلار می‌شود بهشت را خرید!!

راه امید کجاست؟

اما در اسلام این حرفها را نداریم. و به هر حال گناهی که می‌کنیم، می‌دانیم عواقبی دارد. وجدانمان از آن عذابی که می‌خواهد ما را فراگیرد، ناراحت می‌شود. این مسأله را چه باید کرد؟ شیعه بحثی دارد به نام شفاعت که این مشکل حل می‌کند. یأس، دلمردگی، افسردگی، ناامیدی، ترس و وحشت از قیامت، با مسأله شفاعت از بین می‌رود. آدم اگر چند تا گناه کرد، نمی‌شود بگوید ما که آب از سرمان گذشت، چه یک نی چه صد نی!! می‌گوید کاری می‌کنیم که در حد شفاعت شوندگان باشیم و روز قیامت از ما شفاعت بشود. یعنی دو تا گناه باید باعث شود، آینده هم پر گناه بشود. می‌بینیم شیعه، همین وضعیتی می‌شود که متأسفانه خیلی‌ها دارند؛ یعنی قلبها خوب است، اعتقادات تقریباً خوب است، ایمان تقریباً خوب است، ولی کسی عمل درست و حسابی ندارد و عذاب و عقاب خدا را خیلی جدی نمی‌گیرد. چون چیزی به نام شفاعت داریم. لذا تقید دینی در چند صد سال اخیر، به نسبت سال‌های گذشته یا به نسبت کسانی

که این جور به قضیه شفاعت معتقد نیستند، کمتر است. مسأله اصلی این جاست که شفاعت می آید مسأله را حل کند. اما خود مسأله‌ای که شفاعت ایجاد می کند را چه چیز حل می کند؟ بالاخره این مشخص می شود که تو در حد کلای یمان داری، دیانت داری، عملت هم که خیلی بد نیست. حالا دو تا خطا هم کرده‌ای، توبه هم کرده‌ای و استغفار هم کرده‌ای؛ بالاخره بعداً شفاعت می شوی و از شما می گذرند و به بهشت می روی ما نمی خواهیم مسلمانها و شیعیان، تقید به دین نداشته باشند، از طرفی اگر بخواهیم با تقید باشند. آن وحشت و ترس از قیامت را، با شفاعت برداشته‌ایم. چه پیش می آید؟

نه برای بهشت و نه از ترس جهنم

هر چند به زبان خیلی صریح نباید گفت، ولی خدا می بیند گروهی از مردم هستند که در دنیا همه‌اش می گویند حسین علیه السلام. چیز دیگری هم نمی شناسند. چیز دیگری نمی فهمند. اینها را به عذاب و آتش و جهنم و بهشت و گلابی و عسل نمی شود کشاند. ان شاء الله ما نیز همین طور هستیم. اگر هم نیستیم، ادای آن تیپ‌ها را در می آوریم. یک نگاهی به دلمان بکنیم. تمام عشق دل ما این نیست که به آن نهر عسل برسد، یا به سیب و گلابی برسد. این چیزی که در دنیا خواسته‌اش بوده و در آخرت هم خواسته‌اش بوده است و از دین و دنیا و آخرت و همه جهان فهمیده یک کلمه بوده است به نام حسین علیه السلام به نام امیرالمؤمنین علیه السلام. دارم به زبان صریح می گویم، البته احترام و ادب ایجاب می کند که جور دیگری بگوییم اما گفته‌اند:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هر چه می خواهد دل تنگت بگو
چون قرار است ما فقط یک بار این حرفها را بزنیم. اقللاً این یک بار را

راحت حرف بزنیم. وقتی سیدالشهداء علیه السلام به اصحابش می گوید که فردا و شهید می شویم، کسی نمی پرسد زن و بچه ام چه می شود؟ کسی نمی پرسد، بعد برای ما چه می کنند و آیا مثلاً ما را گلباران می کنند؟ مقبره درست می کنند؟ نمی کنند؟! حتی کسی نمی پرسد ما در قیامت به بهشت می رویم یا نه؟ فقط می گوید تو چه می خواهی؟ در برابر این منطق چه می شود گفت؟ مثلاً بگوییم اگر فلان کار را بکنی می روی جهنم یا می روی بهشت. عشق او یک طرف دیگر است؛ همه حواسش یک سوی دیگر است. توجه اش، انگیزه اش، کشش و کوششش، همه در یک سمت دیگری است. این را باید به زبان دیگری وادار کرد، که مسایل را رعایت کند. دیگر به او نمی توان گفت که به شما روز قیامت، گلابی و سیب و انگور می دهند. با او باید حرف دیگری زد. خدا جایزه افراد خاصش را رجعت قرار داد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ وَ هِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ
الْإِيمَانَ مَحْضاً أَوْ مَحَضَ الشُّرْكَ مَحْضاً»

این رجعت عمومی نیست، بلکه تنها مخصوص کسانی است که ایمان خود را خالص گردانیده یا بطور محض شرک ورزیده اند. یعنی شما اگر دو تا گناه کنی، اما مسلمان خوبی هم باشی روز قیامت شفاعت می شوی و چون توبه کرده ای و آدم خوبی شده ای، به بهشت می روی. اما توفیق رجعت نصیب آنهایی می شود که چشم و گوش و این دست و پایشان رعایت قیودات شرعی را کرده باشد تا صلاحیت حضور در رکاب حضرات معصومین علیهم السلام را در این دنیا داشته باشند. چون رجعت عمومی نیست. شفاعت خیلی دایره اش گسترده تر از رجعت است. بنابراین حالا که رجعت مخصوص است، اگر بنده را در رجعت

آوردند، باید طوری بشود که اگر یکی از خدا سؤال کرد، چرا او را آوردی و مرا نیاوردی؟ بگوید از شما این دو خطا سر زده، تو این چهار کار را انجام دادی، آن یک لقمه حرام باعث شد که دیگر در رجعت برنگردی. اما در شفاعت عمومی است. همه مؤمنین را یک طوری شفاعت می‌کنند. وقتی همه را می‌گوییم، نه واقعاً همه را، آنها که در یک کلیتی حرمت‌ها را حفظ کنند، اعتقادات را داشته باشند و رعایت مسائل را بکنند. اینجا یک دایره گسترده‌ای نیست. دایره خاصی است و مخصوص آنهایی است که فقط عشق ندارند. فقط ایمان و اعتقاد ندارند. رعایت کرده‌اند. من اگر ده شب نان و پنیر بخورم، یا حتی نانی بخورم که پنیر هم ندارد، اما لقمه شبه‌ناک نخورم، سخت است. اما من یک عمر نان خشک می‌خورم، به عشق این‌که که روز رجعت، دستم در دست حسین ابن علی علیه السلام باشد، آن وقت گوارا می‌شود و مال شبه‌ناک نمی‌خورم. وقتی انواع و اقسام کشش‌های غریزی و دنیوی و نفسانی، آدم را به سمت گناه می‌کشد، البته نباید مأیوس شود، بحث شفاعت مال همین جاست. این ترتیبی که برای مباحث عرض کردم جداً باید به آن توجه شود و چیزی نیست که جای دیگری دستتان بیاید. ترتیب بحث عذاب و ثواب، تأثیر آن و بعد بحث شفاعت و تأثیرش و بعد جایگاه رجعت. از بحث رجعت این طرف می‌گوید: من فقط نمی‌خواهم در روز قیامت از من شفاعت بشود، به جهنم بروم و بروم به بهشت بروم و آنجا یک عمری را خوش بگذرانم. من دنبال چیز دیگری هستم. بهشت و جهنم من این است که دستم در دست

ابی عبدالله علیه السلام باشد.

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست

هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

گر بزنندم به تیغ، در نظرش بی دریغ
دیدن او یک نظر، صدچو منش خون بهاست
اگر قرار است من این همه سختی را تحمل کنم که در رکابش شهید بشوم، می ارزد.
گر برود جان ما، در طلب وصل دوست
حیف نباشد که دوست، دوست تر از جان ماست
این است که شیعه معتقد به عذاب و ثواب، معتقد به شفاعت، حرمتها را هیچ
گاه ولو یک لحظه زیر پا نمی گذارد. نه به هوای جهنم و نه به هوای بهشت.

عشق شیعه به رجعت

شیعه به عشق رجعت است که پایمردی می کند.

«صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ»^۶

خدایا، بر عذابت صبر می کنم ولی چگونه بر فراقت صبر کنم.
عرض کردم قدما، بحث رجعت در منابر و مجالس و محافلشان زیاد
مطرح می شد. که در میان می گفتند: شفاعت که ممکن است از ما بشود.
عشق ابی عبدالله علیه السلام را هم داریم. هر کس یک قطره اشک برای ابی
عبدالله علیه السلام بریزد، مثلاً در قیامت چه می شود. البته این مسایل به آدم امید
می دهد. اما نگفته اند، هر کس این طور باشد در رجعت هم می آید.
نه! در رجعت آنهایی می آیند که هم عشق دارند، هم پای عشقشان
ایستاده اند. و فردا اگر قرار شد بین یک میلیون آدم صد تایی آنها در رجعت
برگردند باید خدا برای بقیه جواب داشته باشد. که چرا از میان یک
میلیون، این صد نفر آمدند؟! زیرا اینها یک بار هم چشمشان به حرام
نیفتاده است، یا اگر قبل از بحث رجعت افتاده، دیگر توبه کرده اند.

لقمه حلال و رجعت

اینها لقمه حرام نخورده اند. این حرفها را اصلاً نباید در هیئات بگوییم.

اما متأسفانه چون بعضی وقتها جاذبه‌ها آن قدر شدید است و رنگ‌ها آن قدر لطیف و ظریف است، حتی ما را هم به عمل حرام می‌کشد. آن وقت می‌بینی که در هاله‌ای از حرام قرار گرفته‌ای و خود هم نمی‌دانی و دائم خودت را توجیه می‌کنی.

حکایت بهلول و هارون الرشید

روزی هارون الرشید به بهلول گفت: آداب غذا خوردن بلدی؟ گفت: نه من بلد نیستم. گفت: عمرت فنا شده است. گفت: شما که بلدید، چیست. بگو.

هارون الرشید شروع کرد به گفتن، که لقمه را که وقتی می‌خواهی بخوری، بهتر است سفره رو به قبله باشد، پشت به چی باشد، آفتاب از آن طرف بتابد، صورت اینجوری بشود، سر هر لقمه بسم‌الله بگویی و آخر لقمه هم الحمدلله بگویی و...

بهلول گفت: این شرطهایی که تو در غذا خوردن گفتی مستحب است ولی یک شرط واجب دارد که در غذای تو اصلاً نیست. آن هم این که لقمه باید حلال باشد. حالا لقمه حرام را هر چه بسم‌الله سرش بخوانی، باز همان است. اینهایی که گفته‌اند، برای لقمه حلال است. اثرش در لقمه حلال است، نه در لقمه حرام.

زبان عاشقان حسین علیه السلام

انواع و اقسام شبهاتی که آدم را به حرام می‌کشد، خدا می‌بیند. برای کسانی که دنیا و آخرتشان حسین علیه السلام است، نمی‌شود فقط با زبان عذاب قیامتی حرف زد. نمی‌شود فقط با زبان مطامع بهشتی حرف زد. اینها دنبال چیز دیگری هستند. آن زمان به اینها می‌گویند: این هم ابی‌عبدالله علیه السلام، حالا چه کارش داری؟ چه چیزی می‌خواستی؟

گفتم که در وصالت بس رنجه‌ها کشیدم

گفتا که نیست مخفی رنجت ز دیدگانم

گفتم که تیر عشقت در قلب من اثر کرد

گفتا که نیست قلبت زیرا شدی از آنم

گفتم که گفتگویت بر من بسی گواراست

گفتا که زنده باشد عاشق از این بیانم

گفتم که دوست دارم روی تو را ببینم

گفتا که هست قلبت خود بهترین مکانم

عشق سیدالشهداء علیه السلام نمی‌گذارد، یک گرد روی صورت ابی

عبدالله علیه السلام بنشیند گردِ توی قلب چیست؟ گرد قلب تو، گناه است. تویی

که مکان ابی عبدالله علیه السلام را این طور توی قلبت پاک می‌کنی، جزایت را،

خدا قبل از جزای قیامت، در رجعت می‌دهد و می‌گوید: جزایتان این

است که مدّتی را در همین دنیا با ابی عبدالله علیه السلام بگذرانید. مدّتی را

در همین دنیا با امیرالمؤمنین علیه السلام و با سایر اهل بیت علیهم السلام بگذرانید.

شما که وزهای جمعه، همیشه در دلتان این بود:

«عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى»^۷

بر من سخت ناگوار و سنگین است که همه را ببینم و تو را نبینم.

«وَ لَا اَسْمَعُ لَكَ حَبِيْسًا وَ لَا تَجْوَى»^۸

و صدای گرم و نجوای تو را نشنوم.

تو که با این گوش این دنیایی، با این چشم این دنیایی، دوست داشتی

امام زمانت را ببینی، ما تو را دوباره بعد از مرگ محشور می‌کنیم و می‌گوییم ثمره

این تقیّد تو، ثمره نماز اوّل وقت، ثمره روزه تو، ثمره نگاه حلال تو، گفتن حلال تو،

این شد که در دنیا بتوانی چهره منور امام زمان (عج) را ببینی.

به همین دلیل است که وقتی بحث رجعت از بین ما رخت برمی بندد، ما در ثواب و عقاب هم سست می شویم. چون آن چیزی که بیشتر دل ما را به درد می آورد، بیش از عذاب جهنم، نگاه گله آمیز ابی عبدالله علیه السلام است. عذاب یک عاشق ابی عبدالله علیه السلام این است. دیگر سوزش جهنم به تن و رویی که اینگونه سوخته است، کاری نمی تواند بکند.

تن و رویی که با نگاه گله آمیز حضرت حجّت (ارواحنا فداه) سوخت، دیگر آتش جهنم بیش از این نمی تواند بسوزاندش.

با نفس لثیم در نبردم چه کنم؟ از کرده خویشتن به دردم چه کنم؟ گیرم که به فضل درگذاری گنهم با آنکه تو دیده ای چه کردم چه کنم؟ رجعت، دوی درد عاشقان ابی عبدالله علیه السلام است. رجعت، زبان و کلامی است که خدا می تواند با عاشقان خالص ابی عبدالله علیه السلام حرف بزند. به جای اینکه صحبت از بهشت و جهنم بکند، صحبت از رجعت می کند. صحبت از محشور شدن در رکاب ابی عبدالله علیه السلام می کند. صحبت از محشور شدن در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام می کند. به جای اینکه بگوید، ثواب شما این است که از نعمت های خوردنی برخوردار شوید، می گوید: ثواب شما این است که ببینید آقایان با آن دو نفر چه می کنند. من می دانم، دل شما این طور آرام می گیرد. و این در رجعت ممکن است. لذا حضرت فرمود: همه نمی آیند، یا آنهایی که خیلی خوب بودند یا آنهایی که خیلی بد بودند می آیند. مشرک محض و مؤمن محض، عالمی است در رجعت.

شما می گوید: من در دنیا می گویم حسین علیه السلام و در آخرت هم می گویم حسین علیه السلام؛ به بهشت و جهنم کاری ندارم.

«لَئِنْ تَرَكَتَنِي نَاطِقًا... و لَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ»^۹

اگر در آنجا هم مرا آزاد بگذارند، با صدای بلند تو را می خوانم و

می‌گویم کجایی ای یاور مؤمنین.

من نمی‌گویم اینجا گرم است و سوختم. می‌گویم تو کجایی؟! با چنین افرادی نمی‌توان به غیر از زبان رجعت با زبان دیگر حرف زد. بهشت و جهنم را برای اینها نمی‌شود به تصویر کشید. باید گفت در رجعت، آن کسی که از داغ سیدالشهداء علیه السلام سوخت، آتش جهنم نمی‌تواند بسوزاندش. چون سوزش داغ ابی‌عبدالله علیه السلام بیشتر از سوزش جهنم است.

«مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ»^{۱۰}

چه مصیبت بزرگی و چه داغ گرانی بود در اسلام.

از مصیبت ابی‌عبدالله علیه السلام چیزی داغ‌تر نیست. لذا دلی که به خاطر ابی‌عبدالله علیه السلام و مصایب اطرافیان ابی‌عبدالله علیه السلام سوخت، دیگر از این سوخته‌تر نمی‌شود. لذا جهنم دیگر نمی‌تواند او را بسوزاند. او فقط جزایش رجعت است. جزایش این است که در این دنیا و آن دنیا بیاید و چشمش بیفتد به جمال ابی‌عبدالله علیه السلام. اینجا است که دل آدم یک جهت دیگری می‌گیرد، یک سمت دیگری می‌رود. می‌گوید: یک عمر فکر می‌کردیم قیامت ما آنجاست؛ ولی نه قیامت ما همین جاست. اگر دور و بر ابی‌عبدالله علیه السلام می‌رود، اگر متوسل به ابی‌عبدالله علیه السلام و دوستان ابی‌عبدالله علیه السلام و فدایی‌ها و عاشقان ابی‌عبدالله علیه السلام می‌شود، به خاطر این است که آنها وصلشان کنند به همین بهشت.

همین امر را ابی‌عبدالله علیه السلام در مورد اهل بیت علیهم السلام و دوستان خود رعایت می‌کرد. آنها بیشترین پاداششان این نیست که بگویند شما در بهشت چنین می‌شوید و چنان می‌شوید. تویی که شهید شده‌ای یا تویی که می‌خواهی شهید بشوی، یا تویی که پدرت شهید شده، پاداشت این است که ابی‌عبدالله علیه السلام تو را در آغوش بگیرد.

پاداش فرزندان مسلم

این پاداش بچه‌های مسلم است. حالا وقتی به بچه‌های مسلم می‌گویند، بابایتان شهید شده است، آن دنیا به شما اجر می‌دهیم. می‌گویند: این که بابای ما نمی‌شود، مسلم نمی‌شود. پاداش بچه‌های مسلم از خود مسلم بالاتر است.

حالا ثمره این که پدرشان پیش‌مرگ ابی‌عبدالله علیه السلام شد، این است که چند لحظه در بغل او نشستند و ابی‌عبدالله علیه السلام دست یتیم‌نوازی بر سر آنها کشید و با همین دست، که بر سر آنها کشید، آنان را حسینی کرد، کربلایی کرد و دایره شهدای کربلا را به بیرون از کربلا گسترده گردانید، آن وقتی که در کنار آن رودخانه، یتیمانه، غریبانه و مظلومانه، تنها این دو برادر به چشم همدیگر نگاه می‌کردند و آن ظالم را نگاه می‌کردند و نمی‌دانستند با چه زبانی به این ظالم بگویند نزن؟ ما کاری نکرده‌ایم و نمی‌توانیم کاری بکنیم. ما را به امان خودمان در این بیابان رها کن، شاید از گرسنگی بمیریم. لذا آنهایی که جسد این دو برادر را دیده‌اند، می‌گویند: این دو برادر دست به گردن هم انداخته، بدون سر، در آن بیابان افتاده بودند.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

پی‌نویس‌های مجلس سوم

- (۱) تفسیر برهان/ جلد یک/ صفحه ۵۹۹ و بحارالانوار/ جلد ۵۳/ صفحه ۳۹
- (۲) بحارالانوار/ جلد ۵۳/ صفحه ۴۰
- (۳) سوره زلزله/ آیه ۷ و ۸
- (۴) سوره بقره/ آیه ۲۰۲
- (۵) تفسیر برهان/ جلد یک/ صفحه ۵۹۹ و بحارالانوار/ جلد ۵۳/ ص ۲۹
- (۶) بحارالانوار/ جلد ۷۰/ ص ۱۹۶/ (دعای کمیل ابن زیاد نخعی)
- (۷) بحارالانوار/ جلد ۱۰۲/ ص ۱۰۸/ (دعای ندبه)
- (۹) بحارالانوار/ جلد ۷۰/ ص ۱۹۶/ (دعای کمیل بن زیاد نخعی)
- (۱۰) بحارالانوار/ جلد ۱۰۱/ صفحه ۲۹۲ (زیارت عاشورا)

مجلس چہارم

آیات رجعت

در قرآن آیات دیگری نیز هست که ذیل آنها، ائمه معصومین علیهم السلام و حتی گاهی خود پیامبر صلی الله علیه و آله، در مورد رجعت مطالبی را بیان فرموده‌اند. یکی از آیات، که شاید اکثر عزیزان به گوششان آشنا باشد، این آیه است:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۱

هر کس که از ذکر من اعراض کند به درستی که برای او معیشت سختی خواهد بود و در روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم.

این آیه را شاید زیاد شنیده باشید، عمدتاً افرادی که از نظر دیانت و وضعشان خوب نیست، معمولاً از نظر دنیا و وضعشان خیلی خوب است. ولی با توجه به آیه فوق، «که هر کس از ذکر من روی بگرداند به راستی برای او معیشت سختی خواهد بود»، این سؤال برای ما مطرح می‌شود که این افراد چه معیشت ضنکایی دارند؟

معیشت سخت چیست؟

یک بعد این است که اینها واقعاً بهره‌ای از زندگی نمی‌برند. یعنی مقصود، هدف و فلسفه خلقت و حیات را درک نمی‌کنند و یک زندگی سخت و تنگ و بی‌روح و بی‌مایه‌ای دارند. و تشویش، اضطراب، بی‌هدفی و بی‌هویتی وجدان‌ها ایشان را فراگرفته است. این عده از خدا و معنویت و... به دورند و چیزی از این بدتر نمی‌شود.

یکی از مهمترین و بدترین عذاب‌های خدا این است که توفیق ذکر و توفیق مناجات را از انسان بگیرد. یک تفسیر و یک نتیجه در چنین آیه، این می‌شود که این افراد، معنی و فلسفه درست زندگی را درک نمی‌کنند و یک زندگی پوچ و بی‌هدف و بی‌معنایی دارند و معمولاً آن‌قدر تشویش در وجود اینها زیاد است که در پایان، زیر بار همین تشویش‌ها جان می‌دهند. پولدارترین افراد از همین تشویش‌ها یا می‌میرند، یا خودکشی می‌کنند. آنها در مسایل مادی چیزی کم ندارند، اما زندگی را بر خود هنوز تنگ می‌بینند. روز اول ممکن است فکر کنید که اگر یک خانه داشته باشید، همه مشکلاتتان حل می‌شود و زندگی را به راحتی خواهید گذراند و درک خوبی از زندگی خواهید داشت. لذا یک خانه درست می‌شود، بعد می‌گویید اگر دو تا بود بهتر بود. یک خانه، دو خانه، یک پاساژ، یک مملکت، همه دنیا را هم که به تو بدهند، چیز دیگری کم است. معیشت ضنکا برای چنین انسانی، این است که مفهوم زندگی را نگرفته است. فلسفه و مایه زندگی را درک نکرده است. لذا همیشه این تشویش برایش وجود دارد که من چرا به وجود آمده‌ام؟ بعدش کجا خواهم رفت؟ چطور خواهم رفت؟ آینده چطور خواهد شد؟ این بی‌هدفی و پوچی و بی‌معنی بودن، بیشترین ضربه را به انسان می‌زند. در دعای عرفه، سیدالشهداء علیه السلام به خدا عرض می‌کند:

«مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ»^۲

آن کسی که تو را ندارد چه دارد؟

«وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»^۳

کسی که تو را پیدا کرد و تو را داشت، چه کم دارد؟

یک تعبیر معیشت ضنکا همین است.

اما معصومین علیهم السلام در ذیل این آیه تأویل دیگری فرموده‌اند. اگر مطلب اول را تفسیر آیه بدانیم، مطلب دوم تأویل آیه می‌شود. تفسیر آیه علی القاعده باید قریب به همان معنایی که عرض کردیم باشد و کسی که از ذکر خدا و دین خدا دور بیفتد، معیشت سختی دارد ولی این معنا نیست که لنگ لقمه نانش باشد، بلکه لنگ تمام وجود خودش است و همه چیز را باخته است.

خسارت واقعی چیست؟

نمی‌خواهیم خیلی غلظت رجعت در بحث ما زیاد باشد، به دلیل این که ممکن است خودمان اول کسی باشیم که بپریم. بنابراین بیشتر به مسائل جانبی که آنها هم برای زندگی ما خیلی لازم است، در مباحثمان اشاره می‌کنیم. توجه بفرمایید! شما اگر یک تومان از دست داده باشید، نسبت به یک تومان خسارت دیده‌اید. و خسارت شما نسبت به همین یک تومان معیشت شما، ضنکا است.

معیشت سخت و تنگ و دلگیرکننده است. حالا اگر کسی پنج تومان از دست بدهد و یکی ده تومان، یکی جوانی اش را، یکی پیری اش را، یکی ده سال از عمرش را و یکی همه وجودش را، همه اینها خسارت دیده‌اند.

«قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ»^۴

بگو آنهایی خسارت دیده واقعی هستند، که به خودشان ضرر زده‌اند.

در معامله هستی، اینها همه چیز را باخته‌اند.

هر چه باشد در جهان دارد عوض در عوض، حاصل شود ما را غرض بی عوض دانی چه باشد، در جهان عمر باشد، قدر عمرت را بدان شما عمری را دادید و چه گرفتید؟ اگر یک تسبیح را که ده تومان می‌ارزد، پانزده تومان خریدم، خسارت دیده‌ام، یا اگر تسبیح را ده تومان

خریده‌ام و حالا هشت تومان از من می‌خرند، من دو تومان خسارت دیده‌ام. اما قرآن می‌فرماید: زیان‌کاران کسانی هستند که به خودشان ضرر زدند. شما خودت را دادی و چه گرفتی؟ در این شصت، هفتاد سال دنیا، تو داری مدام خودت را خرج می‌کنی. عمرت را خرج می‌کنی. وجودت را خرج می‌کنی، آن سرمایه مکنونت را خرج می‌کنی، دلت را مایه می‌گذاری. به جایش چه گرفتی که به این دل بیرزد؟! چه گرفتی که به این وجود بیرزد؟! خود را در بند دنیا و مادیات می‌اندازی. پس تو داری خودت را می‌بازی! شبانه‌روز به دنبال مادیات می‌دوی و بعد هم آنها را ارث می‌گذاری برای نفر بعدی!!

امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل قبور

امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ صفین برمی‌گشتند، رسیدند به یک قبرستان. اصحاب دیدند ایشان حال دیگری دارند. همه منتظرند ببینند چه شده است که حضرت اینجا ایستاده‌اند. حضرت شروع کرد با اهل قبرستان صحبت کردن و اصحاب گوش می‌کردند.

حضرت خطاب به اهل قبور فرمودند: من اوّل به شما خبر بدهم یا شما اوّل خبر می‌دهید؟ بعد فرمودند: من خبر می‌دهم. بعد از شما در این دنیایی که این قدر به آن وابسته بودید،

«أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَ أَمَّا الدُّوْرُ

فَقَدْ سُكِنَتْ. هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟»^۵

اموالتان همه‌اش تقسیم شد، همسرانتان ازدواج کردند، در خانه‌هایتان دیگران ساکن شدند، این خبری است که نزد ما است. آن خبر پیش شما چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام به مرده‌ها نمی‌گوید، برای زنده‌هاست؛ یعنی برای من و شما است. خانه شش دانگ تبدیل شد به دو تا. سه دانگ شد و از وسط نصف شد. یکی را این برداشت و یکی را آن. اگر الآن به دنیا برگردی هیچ سندی به نامت نیست. خانه، ماشین، فرش، قالی و انگشتر و... دعوا هم شد. سر و کله یکدیگر را هم زدند و خونریزی هم شد. کلی هم قهر و قهرکشی در فامیل صورت گرفت. همان خانه‌هایی که شما در آن می‌نشستید، فکر کردید همین طور خالی می‌ماند؟! بعد از اینکه شما مردید، حالا کس دیگری در آن می‌نشیند. کسانی که شما به آنها دل بسته بودید، یا همسرانتان رفتند به سراغ دیگری. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: این خبری است که پیش ماست. خبر آن چیزی که پیش شماست چیست؟ بعد به اصحاب فرمود: جواب آنها این است در دنیا هر چه داشتیم مصرف کردیم، نه سود است و نه زیان. آنهایی را هم که پیش فرستادیم الآن اینجا پیش ماست، در آن عالم.

«فَقَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَاهُ وَرُبِعْنَا مَا قَدَّمْنَا وَ خَسِرْنَا مَا خَلَقْنَا»^۶

به درستی پیدا کردیم آنچه که به ما وعده داده بودند، و رسیدیم به آن چه پیشاپیش فرستاده بودیم، و زیان دیدیم از آنچه بر جای گذاشتیم. چند تومان دادیم و یک نفر را نجات دادیم، آبرو دادیم، جان دادیم، دست دادیم، پا دادیم، سلامتی دادیم، هر چه فرستادیم، این جا الآن نزد ماست و هر چه را به جا گذاشتیم، فقط خسارت دیدیم و آنها را ضرر کردیم.

همرهان واقعی بعد از مرگ

آن یکی وافی و آن دو عذرمند

در زمانه مر تو را سه هم‌رهند

سه تیپ رفیق داری، سه نفر.

مال ناید با تو بیرون از قصور یار آید لیک تا بالای گور
 به سلامتی بعد از صد و بیست سال، دویست سال، حالا کسی خبر
 ندارد بیست سال، دو سال دیگر از دنیا رفتیم،
 مال ناید با تو بیرون از قصور

فرشها در تشییع جنازه ما راه نمی‌افتند، همه همان طور در قصر باقی
 هستند. مال از قصرها بیرون نمی‌رود و همان جا سر جایش هست. ما
 شده‌ایم حافظ و نوکر اموالمان و به پای اموال پیر شدیم.

یار آید لیک تا بالای گور

رفیقت هم می‌آید. اما تا کجا؟ تا بالای سر قبرت. همسر، بچه، رفیق...
 خیلی که به تو وفادار باشند، همه که رفتند او می‌نشیند و ده دقیقه بیشتر
 گریه می‌کند. از آن گریه هم چیزی به تو نمی‌رسد بعضی‌ها عقلشان
 می‌رسد که یک حمدی، فاتحه‌ای، زیارت عاشورایی بخوانند. ده دقیقه
 یک ربع بعد هم می‌روند. دیگر آنجا چادر نمی‌زنند که مقیم شوند.

چون تو را روز اجل آید به پیش یار گوید با زبان حال خویش
 بیش از این ما با تو همراه نیستیم بر سر قبرت زمانی ایستیم
 چند دقیقه‌ای سر قبرت می‌ایستیم و صلواتی و فاتحه‌ای و بعد
 خدا حافظ شما. همه می‌روند سراغ کارهایشان.

پس تکلیف چیست؟

فعل تو وفا می‌است زان کن متحد کاندر آید با تو در قعر لحد
 مصطفی فرمود بهر این طریق با وفاتر از عمل نبود رفیق
 گر بود نیکو ابد، یارت شود ور بود بد در لحد، نارت شود
 خاسر کسی است که عمرش را داده است و الآن دست خالی است و
 هیچ چیزی ندارد.

تأویل آیه چیست؟

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۷

یک تفسیرش این است که کسی که در خط خدا نباشد، و با خدا نباشد، دنیای سختی دارد و خسارت دیده است. در تفسیر آیه، مفسرین ممکن است با زحمت به آن برسند؛ اما تأویل آیه را جز معصومین علیهم السلام کسی نمی‌داند.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»

تأویل آن را جز خدا و راسخون در علم کسی نمی‌داند.

تأویل این آیه را امام صادق علیه السلام چنین می‌فرمایند:

هِيَ وَاللَّهِ لِلنَّصَابِ^۹

به خدا سوگند تأویل این آیه مربوط به دشمنان ماست.

شما کی دیده‌اید. که این‌ها در دنیا زندگی‌شان سخت باشد؟ پس آیه کی تحقق پیدا می‌کند؟ در رجعت. این کسانی بوده‌اند که در دنیا مخالف اهل بیت علیهم السلام بودند. به عبارت روایت، ناصبی بوده‌اند. ناصبی‌ها از هر فرصتی برای سب کردن اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌کردند. بخصوص سب امیرالمؤمنین علیه السلام. نمی‌دانم چه کینه‌ای با امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان داشتند که در هر برنامه‌شان این حرکت را داشتند. اینها دنیای خوبی داشتند. حکام وقت همه از اینها بودند یا حداقل از این گروه حمایت می‌کردند، و در عوض شیعیان بودند که لای جرز دیوار قرار می‌گرفتند. شیعیان بودند که در زندان‌های حجاج آن‌گونه زندگی را می‌گذرانند.

ولی حضرت می‌فرماید: این زندگی، پنجاه، شصت سال است؛ زندگی

رجعت طولانی است؛ در همین دنیا هم هست.

پس بحث، بحث قیامت نیست. چون آیه می فرماید:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

أَعْمَى^{۱۰}»

یعنی قیامت بحث دیگری است. رجعت بحث زندگی این دنیایی

است که از زبان امام صادق علیه السلام تأویل می شود.

زندگی کفار و مشرکین و ناصبی ها و آنهایی که در خط ایشان نیستند،

در رجعت زندگی سختی خواهد بود.

فِي الرَّجْعَةِ يَا كُلُّونَ الْعَذْرَةَ^{۱۱}

افرادی که این قدر در دنیا همه با ایشان بد بودند و این قدر اذیت

شدند، در دوران رجعت تمام دنیا متوجه آنها است.

بهشت عاشقان

بهشت برای کسی که عاشق ابی عبدالله علیه السلام است، همین رجعت

است. وقتی ابی عبدالله علیه السلام آمدند تا بر مسند حکومت بنشینند، ابی

عبدالله علیه السلام گویی یاقوت است^{۱۲}. برق می زند، جلوه آرایبی می کند و همه

توجه دنیا به جمال مبارک سیدالشهداء علیه السلام است. از گوشه و کنار دنیا همه

می آیند برای زیارت سیدالشهداء علیه السلام. این انصافاً دیدن ندارد؟! این از

بهشت برتر نیست؟ ان شاء الله قسمتمان بشود.

قرآن وقتی می خواهد بهشت را تفسیر و تعبیر کند، می گوید بر تختها می نشینند.

عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ

مُخَلَّدُونَ^{۱۲}

برتختهای زربافت، با عزت روبروی هم نشستند، پسرانی

همیشه جوان گرد آنها می‌گردند.

این چیزها که خیلی خوب است. اما این کجا که کسی بر تخت بنشیند و شروع کند به صحبت کردن، و آن که بیند در همین دنیا، در همین کربلا و کوفه‌ای که از اول تا حالا این همه مصیبت دیده، ابی‌عبدالله علیه السلام تخت حکومت نهاده است و مردم از گوشه و کنار دنیا این توفیق را می‌توانند داشته باشند که بیایند دست ابی‌عبدالله علیه السلام را ببوسند. چهره ابی‌عبدالله علیه السلام را ببوسند. چهره‌اش را نگاه کنند. نور بگیرند. فیض بگیرند. این در رجعت است.

لذا در روایت است که زمانی را مکه به خود آمد، افتخاری کند. خطاب آمد که درست است که تو محترمی، اما هر چه هست در کربلاست. ما این جا سنگ خانه‌مان را گذاشته‌ایم و گفته‌ایم بیت‌الله، اما آنجایی که به موسی گفتیم:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ»^{۱۴}

کربلا بوده است. خیلی فرق می‌کند «بیت‌الله» و «اناالله». آیا از این بهتر برای ما پاداشی می‌شود؟ برای مؤمن، برای کسی که اهلش هست، از این بیشتر فیض هست که بیند اربابش بر مسند کل دنیا نشسته است. البته الآن هم نشسته است - الآن را باید با چشم دل دید ولی آن زمان را با همین چشمهای معمولی می‌توان دید و مردم می‌توانند، از اطراف و اکناف دنیا بیایند و بینند. هر که را می‌بینی، راهی به سوی ابی‌عبدالله علیه السلام است. این در رجعت است.

سلمان و رجعت

سلمان آمده خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و عرض می‌کرد: یا رسول الله! من دارم می‌ترکم، مگر چه شده است؟ من دلم خیلی می‌سوزد. مگر چه شده

است؟ این همه از اهل بیت علیهم السلام تعریف می‌کنید. این آقا زاده‌ها را می‌بینیم. البته در زمان امامتشان نیست. ولی نور را دارند. می‌بینیم و استفاده می‌کنیم. خود شما را می‌بینیم، امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌بینیم. بقیه ائمه علیهم السلام چه؟ ما می‌خواهیم همه‌شان را ببینیم. شما این همه در وصف فرزندان و ذریه سیدالشهداء علیهم السلام حرف می‌زنید، در وصف اهل بیت علیهم السلام حرف می‌زنید. آخر چرا این حرفها را می‌زنید؟ می‌خواهید بیشتر دل ما را بسوزانید؟! اگر قرار است ما ایشان را نبینیم، اگر قرار است ما بمیریم صد سال، پنجاه سال و دویست سال دیگر اینها تشریف بیاورند، چرا اینطور وصفشان را می‌گویید که ما دلمان بسوزد، دلمان بشکند؟

فرمود: سلمان! برای تو و امثال تو رجعتی است. برمی‌گردید و خودتان همه اینها را به چشم می‌بینید. بنابراین من دارم شما را برای آن موقع آماده می‌کنم.^{۱۵}

بخشی از آیات رجعت

ائمه علیهم السلام در ذیل آیه

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»^{۱۶}

آنگاه شما را بروی آنها برمی‌گردانیم.

که یک شأن نزول و تفسیر آن در مورد بنی اسرائیل است و در تأویلشان بحث رجعت را مطرح می‌کنند.^{۱۷} در رجعت است که شما دوباره برمی‌گردید. و این آیه قرآن که می‌فرماید:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۱۸}

و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ضعیف، در روی زمین منت

گذارده و آنها را امامان و وارثان خلق قرار دهیم.

این آیه در مورد بنی اسرائیل گفته شده است. در مورد امام زمان (عج) گفته شده است. اما لحن آیه جمع است. نمی‌گویید فقط یک نفر. یعنی فقط قضیه امام زمان (عج) نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه تأویلش در رجعت است. همه ما برمی‌گردیم.^{۱۹}

اسماعیل صادق الوعد و رجعت

اسماعیل صادق الوعد که قرآن به او صادق الوعد خطاب می‌کند. به خاطر صداقت در وعده و به خاطر این که پیمان را با خدا خوب امضاء و اجرا کرده است. عرض می‌کند: خدایا! فرموده‌ای، به اهل بیت پیامبر علیهم السلام ایمان بیاورید، من هم ایمان آوردم. گفتید که من از شما میثاق می‌گیرم که اگر قرار شد اینها را کمک کنید، کمک کنید. ولی این بالاخره کی می‌شود و ثمره این میثاق بالاخره کی آشکار می‌شود؟ فرمود: شما در روزی که سیدالشهداء علیه السلام رجعت می‌کند، پشت سر آن حضرت محشور می‌شوید. یکی از انبیایی که با سیدالشهداء علیه السلام محشور می‌شود، همین اسماعیل صادق الوعد است.^{۲۰}

در روایت دارد، که هفتاد رفیق سیدالشهداء علیه السلام محشور می‌شوند و هفتاد نبی مثل انبیاء بنی اسرائیل که با موسی بودند نیز، محشور خواهند شد. این هم توفیقی است که خدا نصیب همه ما کرد. خدا به پیشنهاددهنده‌اش خیر بدهد. اصلاً خود خدا را باید شاکر باشیم که این توفیق را به ما داد و این چند شب مطالبی را گفتیم.

انبیایی که با موسی بودند هفتاد نفر بودند.

«وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»^{۲۱}

و موسی هفتاد نفر از قوم خود را برای میقات خدا اختیار کرد.
موسی آن هفتاد نبی را با خود به میقات برد و حسین علیه السلام هم هفتاد
رفیق دارد که برای قیامت ما اختیار کرده است. اینها در رجعت می آیند.

بر سر بالین امام زمان (عج)

شما در شب های محرم و صفر خیلی شنیده اید که سیدالشهداء علیه السلام بر
بالین یاران آمد و به آنان رسیدگی کرد، اما این مطلب را شاید شما نشنیده
باشید که بر بالین امام زمان (سلام الله علیه و ارواحنا له فداه)، بعد از این که
ظهور ایشان تمام بشود، خود سیدالشهداء علیه السلام حضور پیدا خواهد کرد و
آن کسی که حضرت را درک می کند، آن کسی که بر حضرت نماز
می گذارد، آن کسی که حضرت را غسل می دهد، وجود مقدس
سیدالشهداء علیه السلام است.

چه حکمتی است در کار حسین که هر کس قرار است مردنش، مردن
عالی و اعلی باشد، باید به دست حسین علیه السلام انجام شود؛ حتی امام
زمان (عج). این یکی از رمزهایی است که ایشان اولین کسی هستند که بعد
از امام زمان (عج) رجعت می فرمایند. هر وقت شما به آیه

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»^{۲۲}

آن گاه شما را بر روی آنها برمی گردانیم

در قرآن برخورد کردید، بگویید یا حسین علیه السلام! یعنی تو دوباره
برمی گردی به سوی ما.

پی‌نویس‌های مجلس چهارم

- (۱) سوره طاهّا / آیه ۱۲۴
- (۲ و ۳) بحار الانوار / جلد ۹۸ / ص ۲۲۶
- (۴) سوره زمر / آیه ۱۵
- (۵) بحار الانوار / جلد ۳۲ / ص ۶۱۹ و نهج البلاغه ابن ابی الحدید / جلد ۱۸ / ص ۳۲۲
- (۶) بحار الانوار / جلد ۸۲ / ص ۱۸۵
- (۷) سوره طه / آیه ۱۲۴
- (۸) سوره آل عمران / آیه ۷
- (۹) تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۳ / ص ۹۳ / و تفسیر جامع / جلد ۴ / ص ۳۰۹ و تفسیر قمی / جلد ۲ / ص ۶۵ و تفسیر برهان / جلد ۴ / ص ۴۷ و تفسیر نورالثقلین / جلد ۳ / ص ۴۰۵ و تفسیر کنزالدقائق / جلد ۸ / ص ۳۸۶
- (۱۰) سوره طه / آیه ۱۲۴
- (۱۱) تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۳ / ص ۴۰۵ و تفسیر کنزالدقائق / جلد ۸ / ص ۳۸۶
- (۱۲) تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۲ / ص ۷۷۷
- (۱۳) سوره واقعه / آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷
- (۱۴) تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۲ / ص ۴۷۱
- (۱۵) دلائل طبری / ص ۴۳۷
- (۱۶) سوره اسرا / آیه ۶
- (۱۷) تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۲ / ص ۷۷۷
- (۱۸) سوره قصص / آیه ۵
- (۱۹) تفسیر انوار درخشان / جلد ۱۲ / ص ۱۸۵ و تفسیر جامع / جلد ۵ / ص ۱۰۵
- (۲۰) در ذیل آیه / ۵۴ سوره مریم (انه كان صادق الوعد): تفسیر برهان / جلد ۴ / ص ۱۵ و تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۳ / ص ۲۴ و تفسیر منهج الصادقین / جلد ۵ / ص ۴۳۲
- (۲۱) سوره اعراف / آیه ۱۵۵
- (۲۲) تاریخ طبری / جلد ۶ / ص ۲۵۶ و لهوف سیدبن طاووس / ص ۱۲۲ و ارشاد مفید / ص ۴۶۵

مجلس پنجم

آیه‌ای دیگر از رجعت

یکی دیگر از آیاتی که پیرامون مسأله رجعت است، آیه‌ای است که عزیزان زیاد شنیده‌اند و در مباحث نبوت و دین‌شناسی اشاره زیادی به آن می‌شود.

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»^۱

و چون خداوند از پیامبران پیمان تبلیغ دین را گرفت، به شما کتاب و حکمت بخشید. سپس پیامبری برای شما آمد که به درستی کتاب و شریعتی که پیش شماست گواهی داد، تا به او ایمان آورید و او را یاری کنید.

این آیه اشاره دارد به میثاقی که بین خدا و انبیاء برقرار شده است. در این میثاق، خداوند از همه انبیا پیمان گرفته که به پیامبر و آن جریانی که مد نظر است، هم ایمان بیاورند و هم کمکش کنند.

طرح سؤال اساسی آیه

خدا از انبیا و پیامبران گذشته میثاق گرفته که آن پیامبر را و جریان بعدی را یاری کنند. ولی پیامبران گذشته همه قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، پس چطور یاری بکنند؟

یک بحث تفسیری می‌شود کرد و گفت شما وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تعریف کنید و بشارت دهید به پیامبر آینده. که همه پیامبران چنین خصیصه‌ای را داشتند. اما باز

«لِتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرَنَّ»

نمی‌شود. یعنی اینکه به او ایمان بیاورند، حالا ایمان می‌آورند. اما به علاوه اینکه لحن آیه می‌فرماید:

«ثُمَّ جَاءَكُمْ»

یعنی این قضیه بعد از این است که کتابی داشتید، پیامبری داشتید، کتاب و حکمت داده شده بود و وقتی که همه کارهایتان تمام شد، اگر بعدش پیامبری آمد. نصرتش کنید.

روایت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام، دری از درهای بهشت را به روی ما می‌گشایند و از خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما حرف می‌زنند، که گویا امیرالمؤمنین علیه السلام آن روزها در حال خاصی بودند و با شنوندگانی که ظرفیت آن حرفها را داشتند سخن نمی‌گفتند. شاید مضمون این آیه و تأویل آن قدری در این بیان بیشتر روشن شود.

امام باقر علیه السلام راوی نهایی این روایت است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند، در ابتدای خلقت تکلم به کلمه‌ای می‌کند. ^۲ در لسان ما تکلم فقط حرف زدن نیست. آیات و چیزهایی که از خداوند صادر می‌شوند نیز گاهی کلمه‌اند. شاید لفظ «صادر» هم خیلی لفظ دقیقی نباشد و همان لفظ امیرالمؤمنین علیه السلام یقیناً بهتر است. - خداوند تکلم به کلمه‌ای می‌کند و آن کلمه نوری می‌شود که آن، نور پیامبر صلی الله علیه و آله و من است؛ و از دل آن نور، ذراره من و ائمه علیهم السلام به وجود می‌آیند. بعد از آن تکلم به کلمه دیگری می‌کند و در آن روح خود را قرار می‌دهد و آن روح چیزی است که در کلمه اول داخل می‌شود و آن همین وجود عادی و طبیعی

می شود که شما از اهل بیت امیرالمؤمنین و پیامبر ﷺ می بینید و اینکه مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند که علم گذشته و آینده نزد من است. صاحب لوای اصلی من هستم. قسیم جنت و نار من هستم. من کسی هستم که اهل بهشت را در جاهاشان مستقر می کنم و مطالب زیاد دیگری... و بعد اشاره به این آیه می کنند و می فرمایند: این آیه در مورد ماست. خدا از همه پیامبران میثاق گرفته که ما را یاری کنند. میثاق گرفته که به ما ایمان بیاورند و کمکمان بکنند. در حالی که همه آنها قبل از امامت من آمده اند و رفته اند و سوگند به پروردگار این در رجعت اتفاق خواهد افتاد. موقعی که من برگردم، پیشاپیش من همه انبیاء برمی گردند. - (البته عبارت خیلی ثقیل است.) من فقط همین عبارت را به فارسی می گویم و توضیح آن برای خودتان باشد. - موقعی که من به این دنیا رجعت بکنم و تمام انبیا از آدم تا خاتم، پیش روی من جهاد می کنند. - جنگ بزرگی اتفاق خواهد افتاد. من حکومت خواهم کرد. به خدا قسم که من صاحب رجعت های بسیار هستم. من علی، صاحب حکومت های عجیب هستم. من علی، شاهد رجعت های مکرر و متوالی هستم. موقعی که من رجعت می کنم و حضور پیدا می کنم مردگانی که شایسته هستند با فریاد

«لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ»

از قبر سر بیرون می آورند و به من می پیوندند. آن موقع من حکوت را به شما نشان خواهم داد.

این طور که امیرالمؤمنین علیه السلام در این کلام می فرماید، گویا در زمانی از زمان های حکومت ایشان همه اهل بیت علیهم السلام حضور دارند، همه ائمه، انبیا و اولیا حضور دارند.

در روایت این طور توضیح می دهد که تمام ائمه و تمام انبیا و تمام اولیا

در زمان حضرتش به خدمتش می آیند و هر کس در منطقه‌ای از این عالم، نایب او است. فرمود: تمام زمین، شرق و غرب عالم، در حکومت من هستند. این عجیب نیست. این که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید، من صاحب حکومت‌های عجیب هستم را باید گشت و پیدا کرد یا وقتی می فرمایند در آن زمان من حضور پیدا خواهم کرد و حکومت خواهم کرد، انبیا و اولیا همه پیش روی من موظفند جهاد کنند، چیست؟

این همان آیه‌ای است که خدا فرمود:

وَ إِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتَكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرَنَّهُ

از همه نبیین می‌گیرد. نبیین خودش جمع است. الف و لام هم بر سر آن هست. یعنی افاده عموم کند، همه نبیین بدون استثناء هستند. یک معنی رسول آن پیامبری است که برای دیگران حرف دارد. در این معنی، رسول، خاص و نبی، عام است. یک معنی رسول، یعنی هر کسی که از جانب خدا برای کاری فرستاده شده است. در این جا رسول، عام و نبی، خاص می‌شود. یا عموم و خصوص من وجه می‌شوند. به تعبیر دیگر نبی تنها، رسول نیست. لذا اینجا می‌فرماید:

ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ

آن فرستاده من که همه چیزها و همه کتاب‌ها و همه پیام‌های شما را تأیید خواهد کرد. شما موظفید که به او ایمان بیاورید. آن موقع، من و شما نیستیم که بر فراز مناره‌ها اذان می‌گوییم. انبیا هستند. موسی است. ابراهیم است. عیسی است. هر کدام در وادی که مبعوث بوده‌اند، باید فریاد بزنند که:

«أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ»

شما موظفید که همه به او ایمان بیاورید. همه باید بیایند از محضر امیرالمؤمنین علیه السلام بگذرند و بگویند:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ وَليُّ اللَّهِ»

ما اصلاً به تو ایمان آوردیم. عبارت ایمان آوردیم در قرآن، به هیچ کس اطلاق نشده در سراسر قرآن، هرگاه ایمان با حرف «ب» می آید فقط برای خدا به کار می رود یا چیزی که منتسب به خدا باشد؛ مثل کتاب و... وقتی صحبت از فرد می شود، ایمان را با «ل» می آورد. مثلاً:

«فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى»^۴

فقط و فقط اینجا است که می فرماید: «لِتُؤْمِنَنَّ بِهِ»

شما باید به او ایمان بیاورید. یعنی آن موقع دیگر قضیه توحید حل شده است. همه فهمیده اند که خدا هست. همه. «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را گفته اند، الآن وقت آن است که همه بیایند و بگویند که ما ایمان به علی علیه السلام آورده ایم. آن هم نه انسانهای عادی، بلکه انبیا و کسانی که سردمداران توحید بوده اند. آنها که بزرگان مبارزه با شرک بوده اند. آنها که سردمدار مبارزه با هر نوع بت پرستی بوده اند. آنها که می آمدند و به مردم می گفتند: فقط به خدا ایمان بیاورید. چنین افرادی باید بیایند و پیش از همه صف بکشند و بگویند: علی ما به تو ایمان آورده ایم.

آن وقت همه ائمه و همه انبیاء، به تناسب آن رابطه ای که دارند، مأمور حکومت علی علیه السلام در جای جای نقاط این عالم می شوند.

مهلت شیطان کی تمام می شود؟

بعد سؤال می کنند، این که در قرآن، شیطان می گوید: خدایا به من مهلت بده و خدا می گوید تو تا وقت معلوم مهلت داری، این وقت معلوم

کی است؟ می فرماید: وقت معلوم در زمان حکومت علی علیه السلام است.^۴

جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام و شیطان

بعد می فرماید:^۵ گویا می بینم که در کنار شطّ فرات، سپاهیان علی علیه السلام در برابر سپاهیان شیطان، صف کشیده‌اند و بر سپاه شیطان می تازند. جنگی به این عظمت در عالم اتفاق نیفتاده است. اینها عبارات روایات است، من خیلی از خودم حرف نمی زنم. به دلیل اینکه مسأله خیلی حسّاس است.

جنگ علی علیه السلام و شیطان، جنگ خدا و شیطان و جنگ حق و باطل است. هر اسمی که شما دوست دارید بگذارید. این جنگ در یک وضعیت خطرناکی قرار می گیرد. حتی بسیاری از سپاهیان علی علیه السلام از شدت این جنگ عقب نشینی می کنند و بعضی هاشان از عقب نشینی در فرات می افتند!!

پیامبر صلی الله علیه و آله آخرین ضربه را بر کتف شیطان می زند

در اثنای این جنگ، در بحران و شور این جنگ است که امیرالمؤمنین علیه السلام می جنگد و پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه دارد که بیاید و او را در این جنگ یاری کند. اوست که آخرین ضربه را خواهد زد و آن ضربه تعیین کننده جنگ است و جنگ علی علیه السلام با شیطان، به دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروز می شود. از این تشبیه دقیق تر و عمیق تر شما کجا دیده اید؟ در این عالم قبل از رجعت، (در صدر اسلام) علمدار، امیرالمؤمنین علیه السلام بود و فرمانده و فرماندار اصلی جنگ خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. امیرالمؤمنین علیه السلام علمدار بود و کسی بود که بالاخره حرف آخر جنگ را می زد. حالا در رجعت، جنگ علی علیه السلام و شیطان معروف است. این جنگ، آن قدر بحرانی است که بعضی تار و مار می شوند. بعضی به سوی فرات عقب نشینی می کنند و در فرات می افتند و در آب غرق می شوند. در این

مرحله است که ضربه آخر پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر کتف شیطان و بر چشم و بر پیکر شیطان وارد می شود، علی علیه السلام را در جنگ با شیطان پیروز می کند و این همان است که خود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در رجعت، همه انبیاء از آدم تا خاتم خواهند آمد و در پیش روی من جهاد خواهند کرد.

عکس العمل مردگان در رجعت علی علیه السلام

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از قبور انبیاء و مؤمنین رد می شود، این گویا صور اسرافیل زده شده است. یا آن نفسی که صور اسرافیل را ایجاد کرده، از کنارشان گذشته است. همان طور از خاک بلند می شوند و می گویند:

«لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ»

حجّ دیگری رقم زده می شود. لیبک دیگری رقم زده می شود. جهاد دیگری رقم زده می شود. این رجعت، رجعت عجیبی است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من صاحب رجعت های مکرر هستم. من صاحب حکومت های عجیب هستم. آدم دوست دارد از این حرفها، بال دریاورد و بال هم درمی آورد. از خود بی خود می شود.

شاید ز عشقش مرده هم مست از قبور آید برون

با نعره های یاعلی از خاک گور آید برون

زان صبح روشن تا کنون از کعبه نور آید برون

نی نی که این تابندگی تا نفخ صور آید برون

و آن گوی مشکین تا ابد از زلف حور آید برون

شاید ز عشقش مرده هم مست از قبور آید برون

خصم زبون خیره سر آن روز کور آید برون

از خشم همچون اشتران اندر دهان آورده کف

در روایت دارد به وقتی از قبور می‌گذرد، مردگان را مثل آهن‌ربا از قبر بیرون می‌کشد. لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ

حکومت‌های متعدّد علی عليه السلام

بعد امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید: این همان وعده‌ای است که خداوند در قرآن فرموده است و شما در سوره نور قرائت فرموده‌اید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۶

و خداوند به کسانی از شما که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، وعده فرمود که آنان را در زمین خلافت دهد. و همانطور که امت پیامبران قبلی جانشین آنها شدند، و دین پسندیده آنان را تمکین و تسلط بخشد و پس از خوف، ایمنی عطا کند تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک قرار ندهند و هر کس بعد از آن کافر شود، از فاسقان خواهد بود.

این آیه اشاره به استخلاف‌های متعدّدی دارد که قبل از آن اتفاق افتاده است. فرمود: در زمان حکومت علی عليه السلام که شرق و غرب عالم را فرا گرفته است، دیگر تقیّه از بین می‌رود. برای دین داشتن هیچ کس ترسی ندارد. از همه جای عالم صدای یا علی می‌آید. هر جا که می‌روی یک نایب علی عليه السلام آنجا هست.^۷

این آیه، با تعبیر امیرالمؤمنین عليه السلام، معنای روشنتری پیدا می‌کند و الا اگر از همه مفسرین سؤال بکنید، این که خدا میثاق گرفته است، تا رسول بعدی را یاری کنید؛ اولاً: آن رسول کیست؟ اگر او خودش پیغمبر است،

آیا همهٔ نبیین موظفند که رسول را یاری کنند؟

ثانیاً: این نصرت کی اتفاق افتاده است؟ در گذشته چنین نصرتی را کسی شاهد نبوده است.

این علی علیه السلام بود که در زمان انبیا گذشته، آنها را یاری کرد و فرمود:

«كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعَ مُحَمَّدٍ جَهْرًا»

من با همهٔ انبیا، پنهانی بودم و با محمد صلی الله علیه و آله آشکارا همراه بوده‌ام.

اما اگر قرار باشد آنها علی علیه السلام را یاری کنند، کی خواهد بود.

شاید در دل شما این موضوع ایجاد شده باشد که بهشتی از این گواراتر نیست. بهشت ما همان بهشت رجعت است. لذا فرمود: در رجعت، ملکی در قبرستان مؤمنان می‌آید، بالای هر قبر می‌ایستد و می‌گوید: ای مؤمن، ای بندهٔ خدا، برخیز که مولایت آمده است. اگر دوست داری به این دنیا بیا، اگر هم دوست نداری در همان بهشت از نعمت‌های الهی بهره‌مند شو. همه می‌آیند این طرف. جاذبهٔ علی علیه السلام است که اینها را می‌کشد.

وقتی علی علیه السلام جاذبه‌اش را نشان دهد، دیگر بهشت جاذبه‌ای ندارد. بهشت رنگی ندارد، کشتی ندارد. این عبارت روایت است که بر سر قبر هر مؤمنی، ملکی او را ندا می‌دهد.

من ار به قبله رو کنم، به عشق روی او کنم

اقامةٔ صلوات را، به گفتگوی او کنم

گر از وطن سفر کنم، سفر به کوی او کنم

ز حج بیت بگذرم، طواف روی او کنم

کز احترام مولدش، حرم شد دست محترم

الا که رحمت آیتی، ز رحمت علی بود

همه کتاب انبیاء حکایت علی بود
 بهشت و هر چه اندروست، عنایت علی بود
 اجل نعمت خدا، ولایت علی بود
 در این ولا بگو نعم، که هست اعظم نعم
 علی علیه السلام را کسی تا قبل از رجعت نمی شناسد. و تا همه مردم علی را
 شناسند، روز قیامت، وقتی فرمودند:

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»

امروز سلطنت عالم از آن کیست؟

نمی توانند بگویند:

«لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»

از آن خداوند یکتا و قهار

این حکومت علی علیه السلام تمام نمی شود. لذا فرمود: حکومت های من
 متعدد است؛ حکومت های عجیب است؛ رجعت های بسیار است. به
 خدا من صاحب رجعت های بسیارم. بارها و بارها برمی گردم. ما یک
 چیزی از علی علیه السلام می گوئیم و چیزی از علی علیه السلام می شنویم!

برجستگان در رجعت

در اکثر روایات رجعت، از ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نام کلی برده
 شده است. ولی هرگاه خواسته اند به طور مشخص حرف بزنند، یا در
 مورد امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند، یا در مورد سیدالشهداء علیه السلام.

سیدالشهداء علیه السلام در رجعت

امام صادق علیه السلام فرموده است: گویا روبروی خودم در کربلا می بینم،
 تختی از نور برقرار شده است. حسین بن علی علیه السلام بر فراز آن تخت نشسته

است و بر فرازش قُبّه‌های آن تخت یاقوت سبز است^۱ همه مردم را می‌بینم که به سراغ حسین علیه السلام می‌آیند و حسین علیه السلام به دوستان و یاران خوش در طی زمان، می‌گوید که بیایید و هر چه می‌خواهید از من بپرسید. شما خیلی سختی کشیده‌اید. خیلی رنج دیده‌اید. خیلی درد کشیده‌اید. حالا هر چه می‌خواهید، از من بخواهید. چه لحظه‌ای از این گواراتر. اگر آدم یک عمر عبادت خدا را برای این لحظه بکند، هنوز کم عبادت کرده است. یعنی می‌شود که یک روز در چنین موقعیت، ارباب خودمان را ببینیم؟ یک نگاه خاص. نه، همان نگاه عامی که به ما بکند، کافی است. همه می‌آیند تک‌تک از جلوی حضرت رد می‌شوند. بار عام است. آنها چه می‌خواهند؟ بهشت به آن عظمت را رها کرده‌اند و آمده‌اند. خودش را می‌خواهند. می‌گویند چه کنیم که پیش تو بمانیم؟ چه کنیم تا تو را ببینیم؟ گفتم که در وصالت بس رنجها کشیدم

گفتا که نیست مخفی رنجت ز دیدگانم

گفتم که گفتگویت بر من بسی گواراست

گفتا که زنده باشد عاشق از این بیانم

گفتم که تیر عشقت بر قلب من اثر کرد

گفتا که نیست قلبت زیرا شدی از آنم

گفتم که دوست دارم روی تو را ببینم

گفتا که هست قلبت خود بهترین مکانم

یا ابا عبد الله علیه السلام این آتشی که در دل ما افتاده، غیر خودت هیچ کس

حریفمان نیست. دیگر آرزویمان عوض شده است. ما رجعت می‌خواهیم. حضور

در کنار تو را می‌خواهیم. گذشتن از جلوی آن تخت نورانی را که امام صادق علیه السلام

فرمود، می‌خواهیم. می‌خواهند بیاییم. پای آن تخت را ببوسیم.

پی‌نویس‌های مجلس پنجم

(۱) سوره آل عمران / آیه ۸۱

(۲) بحارالانوار / جلد ۵۳ / ص ۴۶ و تفسیر برهان / جلد ۱ ص ۶۴۶ و جلد ۴ / ص ۱۴۵

(۳) سوره یونس / آیه ۸۳

(۴) بحارالانوار / جلد ۵۳ / ص ۴۲

(۵) کنزالدقائق / جلد ۷ / ص ۱۲۹

(۶) سوره نور / آیه ۵۵

(۷) تفسیر برهان / جلد ۴ / صفحه ۱۴۵

(۸) سوره غافر / آیه ۱۶

(۹) سوره غافر / آیه ۱۶

(۱۰) تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۲ / ص ۷۷۷

مجلس ششم

بازگشت پیامبر ﷺ

یکی از آیاتی که ذیل آن مطالبی پیرامون رجعت می شود، آیه ای است خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ:

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَرَادُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ»^۱

ای پیامبر بدان خدایسی که احکام قرآن را بر تو واجب گردانید، البته تو را به جایگاه خود بازخواهد گردانید.

شان نزول این آیه موقعی است که مشرکین از هر جهت عرصه را بر پیغمبر ﷺ تنگ کرده بودند و قضیه هجرت پیغمبر ﷺ اتفاق افتاد. حضرت، مدینه را برای محلّ دیانت جدید و نهضت جدید انتخاب کردند. شاید حدود سه سال با مدینه کار کردند و بعد از سه سال به مدینه هجرت کردند. این طور نبود که یک مرتبه مشرکین تصمیم به قتل پیامبر ﷺ بگیرند و ایشان هم بی گدار به آب بزنند و یکسره به مدینه بروند. سه سال در ایام حج به آن مکانهایی که مسافرین مدینه بیشتر حضور داشتند می رفتند و در جمع آنها حاضر می شدند. خود را معرفی می کردند و قدری از اوضاع، کسب اطلاعات می کردند. عده ای در سال اول گرایش پیدا کردند، وسط سال آمدند و مسلمان شدند. حدود دوازده نفر سال بعد. عده ای دیگر همین طور. در مدینه جوّی به نفع پیغمبر ﷺ درست شد و پیغمبر ﷺ تشخیص دادند که اوضاع در مدینه، برای هجرت مناسب و مساعد است. وقتی مشرکین به جنگ تصمیم گرفتند، پیغمبر ﷺ بی مقدمه به سمت مدینه رفتند. ایشان در مورد کسب خبر و

مسائل اطلاعاتی خیلی حسّاس بودند، خیلی شیوه‌های جالب و دقیقی را برای کسب خبر به کار می‌بردند هیچ وقت کاری را بدون کسب خبر و جمع‌آوری اطلاعات لازم انجام نمی‌دادند. با وجودی که ایشان پیغمبر بودند و به ایشان وحی می‌شد، اما طریق عادی کسب خبر و اطلاعات، و انحراف در اطلاعات دشمن را خیلی رعایت می‌کردند. این مسائل روزی باید از گوشه و کنار تاریخ اسلام بیرون کشیده شود. این طور نبوده که پیروزی پیغمبر صلی الله علیه و آله، فقط به این دلیل بوده که ایشان به اصطلاح یک پیغمبری بوده و خدا دوستش داشته و عده‌ای هم مسلمان‌های خوبی بودند و پیروز می‌شدند. نه! تمام نکات رعایت می‌شد. این که چطور رد گم کنند، از دشمن اطلاعات بگیرند، چطور برای دشمن پرازیت بدهند و چطور از کانال‌های مختلف مردمی، اطلاعات دشمن را کسب کنند.

در قضیه هجرت به مدینه هم پیامبر صلی الله علیه و آله کار اطلاعاتی کرده بودند. قبل از مدینه، طائف را در نظر گرفته بودند و بعد دیدند طائف جای مناسبی برای هجرت نیست. لذا هجرت به یثرب اتفاق افتاد و که بعد به نام مدینه معروف شد.

وداع با مکه

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند از مکه خارج می‌شدند، یک حالت عجیبی داشت. مکه در یک گودالی واقع شده است. بلا تشبیه، از نظر حالت جغرافیایی و طبیعی امامزاده‌ای در گودی است، که به آن گودی تپه سلام می‌گویند. تا قبل از تپه سلام چیزی از امامزاده دیده نمی‌شود. ولی وقتی به تپه سلام می‌رسید، امامزاده را می‌بینید. از همان جا همه سلام می‌گویند. موقع خدا حافظی هم همین طور. یک چنین حالت تپه سلامی

بین راه مکه و مدینه بود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که از مکه جدا شدند، از طرفی خیلی مخفی بود و کسی نباید می فهمید، و از طرفی نیز به هر حال زادگاه پیامبر صلی الله علیه و آله است، همه انبیا این جا بوده اند. زادگاه امیرالمؤمنین علیه السلام است. خیلی انس و الفت با مکه دارند و عظمتی در مکه است. پیامبر صلی الله علیه و آله می فهمند که مکه چیست وقتی که به آخرین نقطه ای رسیدند که می شد مکه را دید، برگشتند و چند لحظه ای به سمت مکه نگریستند. و همین طور با مکه حرف می زدند و اشک می ریختند و ناراحت بودند. همین جا بود آیه نازل شد:

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»

آن کسی که قرآن را بر تو واجب کرد و دستور داد که تو مأمور تبلیغ قرآن باشی، مسلماً روزی تو را برخواهد گرداند.

این شأن نزول آیه است و مصداقش در زمان فتح مکه اتفاق افتاد. آن هنگام که تمام مکه، بدون یک قطره خونریزی در اختیار پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و همه، اسلام را پذیرفتند.

اما این آیه تأویلی هم دارد که مربوط به قضایای رجعت است. لذا وقتی که امام باقر علیه السلام می خواهند در باب رجعت صحبت کنند، اشاره ای به این آیه می کنند و می فرمایند: خدا به پیغمبرش فرمود:

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»

خدا تو را در دنیای رجعت برخواهد گرداند.^۲

تأویل آیه و رجعت

به استنادی که امام علیه السلام فرمودند، یکی از کسانی که در رجعت

برمی‌گردند، پیغمبر ﷺ است. آن‌طور که از یک دسته از روایات برمی‌آید، اول امام حسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام رجعت خواهند کرد و حداقل یک زمانی را همه ائمه علیهم السلام با همدیگر هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه (.) و بسیاری از پیامبران گذشته، همه جمع هستند. گویا آن‌جا تمام نقشه آفرینش باید در سطح زمین گسترده شود و آن روز همه ملائکی که سؤال می‌کردند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ»^۳

آیا کسانی را می‌خواهی در زمین قرار دهی که فساد کنند و خون بریزند؟

امروز باید تمام نقشه را ببینند. من در بحث جلسه گذشته این تعبیر را کرده‌ام و الآن هم بر آن پافشاری می‌کنم و تعبیر دقیقی است که یک عده از رجعت هیچ چیز نمی‌دانند و نمی‌شنوند. یک عده از رجعت خوانده‌اند و شنیده‌اند، رجعت را فهمیده‌اند. یعنی انگار بحث رجعت در عالم درون اینها طوری اتفاق افتاده است که انطباقی با این مسائل دارند و درک دقیقی از رجعت یافته‌اند. مرحله بعد آن عده‌ای هستند که با یک جاذبه‌ای که در دلشان اتفاق افتاده، یا یک اطلاعاتی بر عقلشان افزوده شده، رجعتی شده‌اند. این شاء الله ما نیز از آن عده باشیم که رجعتی شده‌ایم.

خصوصیات اهل رجعت

از صدر اسلام تا آن زمانی که بحث رجعت معروف بود، خیلی‌ها می‌دانستند که رجعت چیست. ولی همه‌شان رجعتی نشده بودند. یعنی همان‌طور که ما می‌گوییم ما معادی هستیم، قیامتی هستیم و وقتی می‌خواهیم کاری بکنیم، فقط دنیا را ملاک عمل قرار نمی‌دهیم، بلکه

آخرت را هم برای خودمان طرح ریزی می‌کنیم. (مثلاً اگر الآن یک معامله‌ای به من پیشنهاد می‌شود، یک شغلی، یک گناهی، یک صوابی، فقط دنیوی قضیه را نمی‌بینم. بلکه معاد و قیامت را هم در نظر می‌گیرم.) کسانی هم که رجعتی شده‌اند چشمشان به رجعت است و در این دنیا به امید آن مقصد حرکت می‌کنند. دیگر مقصدشان رجعت است. یعنی با تمام وجود، گوشت و پوستشان، فقط رجعت را می‌بینند. به نظر من اگر کسی آرمان و هدف خودش را در رجعت طرح ریزی بکند، قضایای قیامت چه قبل و چه بعد، همه‌اش حل می‌شود. بعد نتیجه این می‌شود که برای رجعتی شدن، باید تحمل سختی کند، باید زحمت بکشد، باید مایه بگذارد. همین‌طور است کسی در رجعت مبعوث و محشور نمی‌شود. فرض کنید من آدم خوبی هستم، فقط مسلمانم، اما هیچ حال کار کردن برای اسلام و دین و سیدالشهداء و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارم. روز قیامت هم که بشود، روز رجعت هم که بشود، من همان‌طور در قبر می‌مانم. حداکثر این است که عذاب نمی‌شویم، یا اینکه چهار تا سیب و گلابی هم در بهشت به من می‌دهند. اما اگر کسی می‌خواهد در رجعت محشور شود، باید مایه بگذارد. مایه‌ای بیش از این مایه‌ای که می‌گذاریم.

زمان مطرح شدن رجعت

شما ببینید که ائمه علیهم السلام، در چه مواردی رجعت را مطرح کرده‌اند؟ این روایت خیلی جالب است، در روز عاشورا، حضرت علیه السلام اصحاب را جمع کردند و فرمودند: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: تو راهی سرزمینی می‌شوی در عراق. آنجا جایی است که میعادگاه همه انبیا است. ملاقات همه انبیا با یکدیگر در آن جا بوده است. آن جا مکان خیلی عزیز و گرانقدری است.

تو خواهی رفت و شهید خواهی شد.

بعد حضرت به اصحاب خود می فرمایند: اما روزی خواهد شد که پیامبر ﷺ به همین سرزمین بازگشت خواهند کرد و قبل از هر کس، وقتی که هنوز حضرت حجّت (ارواحنا فداه) تشریف دارند، زمین شکاف برمی دارد و من بیرون می آیم. قبل از اینکه دوران من تمام شود، امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف می آورند. ائمه دیگر تشریف می آورند و ما آنجا دنیایی را با حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ترسیم می کنیم. انبیای صالحین و ائمه علیهم السلام، همه می آیند. آن زمان است که گویی خدا می خواهد آرزوی دیرینه همه اولیا را که دوست داشتند خود حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کنند، برآورده می کند. دیگر هر چه دعا کرده اید، مستجاب شد. چه می خواستید؟ می خواستید حسین علیه السلام را زیارت کنید.^۴

رجعت و عاشورا

لذا اصحابی که با حضرت علیه السلام ماندند، سیدالشهداء علیه السلام به ایشان فرمود: من اصحابی بهتر از شما در عالم ندیدم. این را به چه کسانی فرمود؟ به آن هفتاد نفر؟ نه. این جمله را به همه آنهایی که هنوز نرفته بودند فرمود.^۵ یعنی فکر نکنید، آنها که رفتند آدمهای خیلی بدی بودند. آنها فقط رجعتی نبودند. مسلمان هم بودند، نماز هم می خواندند. اعتقاد به امام حسین علیه السلام هم داشتند. بالاخره تا اینجای راه را هم آمده بودند؛ اما رجعتی نشده بودند. آدمهای خیلی خوبی بودند که حضرت این جمله را به آنان فرمود. ولی وقتی قرار است که افراد با محک رجعت انتخاب شوند، می بینیم از هزار و پانصد نفر، چهل نفر می مانند. شب عاشورا چهل نفر ماندند. وقتی که قرار شود یک محک رجعت وسط بیاید، آن

وقت بیست نفر از کسانی که ممکن بود اگر نصف روز دیرتر می رسیدند، از قافله عقب مانده بودند. نیمه شب به خیمه های سیدالشهداء علیه السلام رسیدند. ده نفر هم از لشکر دشمن رسیدند. اگر قرار باشد کسی رجعتی شود، تا روز عاشورا مثل حرّ آن طرف خط است. اما روز عاشورا کشیده می شود به این طرف. اما آنها که تا شب عاشورا با سیدالشهداء علیه السلام بودند، رفتند تا بروند مسائل خودشان را با قیامت حل کنند. بروند بگویند که بیعت از ما برداشته شده و شرعاً هم کسی با ما کار ندارد. اما آیا همین است؟ تاوان این خون تا قیامت برگردن همه مانده است.

حسرت بهشتیان

درست است که بیعت برداشته شد، اما تو رجعت را از دست داده ای. بله دیندار هستی. هر کاری هم که می خواهی بکنی، دنبال کلاه شرعیش می گردی. دنبال یک فتوا هم می روی. بالاخره هم یک جور از این طرف و آن طرف جور می کنی. آیه ای، حدیثی، روایتی و کلاه شرعیش پیدا می کنی. خوب به فرض هم، اگر درست شود، قیامت شما حل است. اما انتظار نداشته باش که در رجعت سیدالشهداء علیه السلام را زیارت بکنی. انتظار نداشته باش آن موقعی که از برابر آن تخت نورانی حضرت - که امام صادق علیه السلام با اشتیاق خاصی آن تخت را توصیف می کنند - حضرت یک نگاهی به شما بکند و بگوید که شما در راه ما خیلی زحمت کشیده اید، حالا از ما چه می خواهید؟ این چنین نیست. وقتی قیامت شد، می گویند شما حلالیت چنین و حرامت چنان است و با شفاعتی قضیه حل می شود. شما بروید به بهشت. اما رجعت بالاتر از بهشت است. رجعت دنیایی است که بهشت شده است. بهشتی که آمده است به همین دنیا. آن موقع

زمین می شود بهشت. بهشتی که تمام بهشتیان، به آنجا حسرت می خورند. سیدالشهداء علیه السلام در همین روایتی که عرض کردم فرمود: تمام ملکوتیان و ملائکه می آیند. کسانی که تا به حال زمین را ندیده اند. کسانی که تا به حال حاضر نبوده اند، از عرش، از آن، آن عالم غیرخاکی بالا، به عالم خاکی بیایند. همه هجوم می آورند. چه خبر شده است در این عالم؟

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا»^۶

و اهل تقوی فوج فوج به سوی بهشت راهنمایی می شوند.

این آیه قرآن، آیه خیلی قشنگی است. بحث آن کلای است. نمی گویم که در باب رجعت است. فعلاً ترجمه اش را داشته باشیم. آنها که تقوا را پیشه کرده اند، به سوی بهشت راهنمایی می شوند. به سوی غرفه ها و باغهای بهشت، قصرهای بهشت. حتی به در بهشت می رسند. آدم وقتی به در جایی می رسد که چند تا نگهبان خیلی قوی دارد، انتظار دارد که اینها از او بپرسند که آقا شما کی هستید؟ با کی کار دارید؟ کجا می خواهید بروید؟ بایستید.

می بینیم که نه، مثل این که آن نگهبانها بیشتر مشتاق اند. همین که اینها به سمت بهشت می روند آنها فریاد می زنند، سلام بر شما. بفرمایید.

وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا

خَالِدِينَ^۷

و درهای بهشت به رویشان به احترام باز می شوند و نگهبانان بهشت به آنها از روی تهنیت می گویند: سلام بر شما، خوشا به حال شما، داخل شوید و در آن جاودانه باشید.

اینجا جای شماست. کسانی که به بهشت رفته اند، نگاهی به دور و بر می کنند و می گویند: الحمد لله. خدا را شکر که وعده اش را به ما وفا کرد.

این بهشتی که در آن آمدی، همان ارض است، زمین است که به میراث به ما رسید.

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ
مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ تَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۸

و بهشتیان می گویند ستایش خدایی را که وعده اش را محقق کرد و ما را وارث زمین گردانید. هر جای آن که بخواهیم منزل کنیم و پاداش نیکوکاران البته بسیار نیکو خواهد بود.

هر طور بخواهید، از این بهشتی که در همین ارض بنا شده، می توانید استفاده کنید.

بهشت روی زمین

حضور سیدالشهداء علیه السلام در زمین، زمین را بهشتی می کند که بهشتیانی که اجازه دارند آنجا را رها کنند، می آیند این طرف. بهشت، بی مشتری می شود. این جا می شود بهشت. چون گل سیدالشهداء علیه السلام از زمین رویده است.

أَوَّلَ مَنْ تَشَقُّ الْأَرْضَ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيِّ عليه السلام وَ أَنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ وَ هِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ
مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضاً أَوْ مَحَضَ الشُّرْكَ مَحَضاً^۹

اولین کسی که زمین را می شکافد و شکوفه می دهد و گل هستی را در عالم نشان می دهد، حسین بن علی علیه السلام است. رجعت، اجر عمل کنندگان است.

اسماعیل صادق الوعد

گذشته از پیغمبری به نام اسماعیل صادق الوعد که از او صحبت به میان آوردم که با اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام فرق می‌کند - آن طور که از این روایت برمی‌آید - او اسماعیلِ دیگری است و از بنی اسرائیل است. اسماعیل صادق الوعد، در قوم خودش مدّتی ماند، خیلی او را اذیت کردند. خیلی رنجش دادند. تا بالاخره به دست قوم خود آن قدر اذیت و شکنجه، که حد نداشت. می‌گویند پوست سر و گردن او را کردند. در آن حال خداوند ملکی - گویا جبرئیل بوده و به همراه او میکائیل و دیگران - را سراغ او می‌فرستد آنها در این حالت خطرناک دور اسماعیل گرد آمده‌اند. و می‌گویند: خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: اسماعیل! می‌خواهی تا من آنها را به خاطر اذیتی که به تو کرده‌اند، عذابشان کنم؟ او نگاهی به این ملائکه می‌کند و می‌فرماید: حق اینها عذاب است، ولی چیزی به من نمی‌رسد. شما این طور به خدا بگویید: آن کس که چند بار مصیبت او را برای ما خواندی و گفتی که خیلی بیشتر از اینها به سرش می‌آید، گفتی که در زمینی خشک و تفتیده و بی‌آب، بچه‌اش را جلویش شهید می‌کنند، خانواده‌اش را می‌زنند، خیمه‌هایش را آتش می‌زنند، انواع و اقسام شکنجه‌ها می‌کنند و ما را با او آشنا کردی؛ دل ما را در گرو او قراردادی، اگر این عمل من پیش تو مقبول شده است همین اجر را به من بده که من در روز رجعت با او محشور شوم. خطاب آمد که دعای تو مستجاب شد. اسماعیل صادق الوعد، تو برای حسین علیه السلام از پوست سر و گردن و سینه‌ات گذشتی. زجرها و شکنجه‌ها را خریدی. آن وقت که ما می‌خواستیم این همه ظلم را تلافی کنیم و قوم را عذاب کنیم، دیدیم که تو صحبت از آن کسی می‌کنی که ما مرثیه‌اش را پیش از این برای تو خوانده‌ایم. از ما می‌خواهی که ما تو را با او در رجعت برگردانیم. باشد.

پذیرفته شد.

لذا امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از کسانی که در زمره یاران سیدالشهداء علیه السلام، در رجعت محشور می شود، همین اسماعیل صادق الوعد است. آن موقعیتی که اسماعیل صادق الوعد، چشمش به جمال سیدالشهداء علیه السلام می افتد، از مصیبتی که به سر خودش آمده خجالت می کشد. می گوید: با وجود این مصیبت تو، با این توشه ای که من به در خانه ات آمده ام، خجالت می کشم. بزرگترین مصیبت من برابری ندارد با کوچکترین مصیبتی که در روز عاشورا بر تو نازل شد.^{۱۰}

پی‌نویس‌های مجلس ششم

- (۱) سوره قصص / آیه ۸۵
- (۲) بحارالانوار / جلد ۵۳ / ص ۶۱ و تفسیر قمی / ص ۴۹۴ و تفسیر برهان / جلد ۲ / ص ۸۰۰
- (۳) سوره بقره / آیه ۳۰
- (۴) بحارالانوار / جلد ۴۴ / ص ۲۵۲
- (۵) تاریخ طبری / جلد ۳ / ص ۳۵۱ و الکامل فی التاریخ / جلد ۲ / ص ۵۵۹
- (۶) سوره زمر / آیه ۷۳
- (۷) سوره زمر / آیه ۷۳
- (۸) سوره زمر / آیه ۷۴
- (۹) تفسیر برهان / جلد ۱ / ص ۵۹۹ و بحارالانوار / جلد ۵۳ / ص ۳۹
- (۱۰) تفسیر برهان / جلد ۴ / ص ۱۵ / و تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۳ / ص ۲۴ و تفسیر منهج الصادقین / جلد ۵ / ص ۴۳۲ (ذیل آیه ۵۴ / سوره مریم)

مجلس هفتم

بازگشت رجعتی و معادی

ماده رجعت، در صورت‌های مختلف در قرآن به کار رفته است. آن منظور عمومی که از اکثر آیات برمی‌آید، رجعت به سوی خداست و شکل مشخص آن، مسأله قیامت است که آیات در این باره زیاد است از جمله:

«و حرامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»^۱

و اهل دیاری که ما هلاک گردانیم، زندگی برایشان حرام است و ایشان را باز نمی‌گردانیم.

«وَ إِلَى اللَّهِ تَرْجَعُ الْأُمُورُ»^۲

و همه کارها به سوی خدا بازمی‌گردد.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳

همه از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.

و آیات زیادی که دلالت بر رجعت عمومی انسانها و بلکه کلیه موجودات به سمت خدا دارد.

این هم یک رجعت است که همه انسانها، خوب و بد، خیلی خوب و خیلی بد و متوسط، و یک طیف گسترده انسانها، به سمت خدا برمی‌گردند و بازگشت، مسأله معاد است و قیامت. خود واژه معاد یعنی محلی که قیامت در آن است. این در لسان شرع کاملاً جا افتاده است. تمام متشرعین می‌پذیرند و پذیرفته‌اند و هیچ یک از فرق اسلامی نسبت به این قضیه شکی ندارند، که همه انسانها، همه قریه‌ها و همه امته‌ها در روز قیامت به سوی خدا رجعت می‌کنند.

آیه‌ای دیگر از رجعت

اما آیه‌ای دیگر است در قرآن است که مضمون آن قدری غامض است و می‌فرماید:

وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ^۴

و اهل دیاری که ما هلاک گردانیم، زندگی بر ایشان حرام است و ایشان را باز نمی‌گردانیم.

اولاً دربارهٔ مضامین این آیه به توضیحی اشاره کنم، تا بعد به بحث خودمان برسیم.

قریه در قرآن

در زبان عربی قریه یعنی روستا، ولی قریه در قرآن به معنای یک مکانی است که عده‌ای در آنجا زندگی می‌کنند که یا اینها از نظر کمی و ظاهری و مادی در وضعیت کوچکی هستند، «مثل یک روستا»، یا از نظر فکری و فرهنگی و اجتماعی یک وضعیت نامطلوب و کوچک و بی‌ارزشی دارند.

یعنی ممکن است از نظر ظاهری، از نظر مردم‌شناسی، تاریخ، جامعه‌شناسی و... اسم اینجا را باید بگذاریم، مدینه (شهر). اما قرآن می‌گوید قریه. لذا در بحث هلاکت، اقوام را معمولاً با قریه به کار می‌برد. در صورتی که مسائل مطرح شده قرآن در مورد هلاکت، مسایلی است که معمولاً در مورد جوامع بزرگ اتفاق می‌افتد.^۵

«وَ اِذَا ارَدْنَا اَنْ نُّهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ

عَلَيْهَا الْقَوْلَ فَدَمَّرْنَا هَا تَدْمِيرًا»^۶

هنگامی که اراده کنیم یک قریه‌ای را هلاک کنیم، بزرگان‌شان را امر

کنیم، ولی ایشان فسق و تبه کاری کنند و ظلم در آن دیار پیش گیرند. پس قول خدا برایشان حق است و ایشان را به هلاکتی هلاک کنیم. برنامه هلاکت، متعاقب اسراف و افساد مترفینش است. این جامعه‌ای که این قدر مترفین دارد، موضوع روستای عادی که چهار نفر کنار جویبار زندگی می‌کنند، خارج است و یک دایره گسترده‌ای دارد. اما قرآن، اسم قریه روی آن می‌گذارد. این فرهنگ قرآن است که اسم را، متناسب با ارزش مسمّا می‌گذارد.

یک مثال جالب قرآنی

یک مثال خیلی جالب در سوره یس هست که شاید شما آیه‌اش را حفظ باشید. وقتی که آن رسولان سراغ قریه‌ای، می‌روند همه مردم آن‌ها را نفی و انکار می‌کنند. اینجا قرآن قریه می‌گوید. اما وقتی که از دل همین مردم، یک انسان فهمیده‌ای در می‌آید و این رسولان را درک می‌کند و می‌فهمد و ارزش این رسالت را می‌فهمد، قرآن همانجا را با لفظ مدینه بیان می‌کند:

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى»^۷

و مردی شتابان از دورترین نقطه شهر رسید.

قرآن در جمله قبل در مورد همین جمعیت، قریه می‌گوید:

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ»^۸

برای این مردم مثل مردم قریه‌ای را بزن که رسولان ما به جانب ایشان آمدند. این نکته خیلی دقیقی است.

ارزش جوامع انسانی

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ

عَلَيْهَا الْقَوْلَ فَدَمَّرْنَا هَا تَذْمِيرًا»^۹

هنگامی که اراده کنیم یک قریه‌ای را هلاک کنیم، بزرگان‌شان را امر کنیم، ولی ایشان فسق و تبه‌کاری کنند و ظلم در آن دیار پیش گیرند. پس قول خدا برایشان حق است و ایشان را به بد هلاکتی هلاک کنیم.

آیه فوق و آیات دیگر، این نکته را می‌رساند که ارزش آن جامعه، هر چقدر هم این شهر بزرگ باشد، اگر آن جامعه و شهر، تمدن دیانتی و الهی نداشته باشد، قرآن اسم قریه روی آن می‌گذارد. (روستا) اما اگر در همین جامعه، یک انسان از دل این جمعیت که انسان با فضیلت و درکی و با فهم و فرهنگ باشد، قرآن اسم مدینه را روی آن دیار می‌گذارد و این یک نکته ظریفی است.

این نکته هم در تفسیر، مسأله دقیقی است و هم برای کسانی که می‌خواهند در خصوص مسائل جامعه‌شناسی اسلامی کار کنند و روی مفاهیم جامعه‌شناسی، بارهای معانی اسلامی را بیاورند، مهم و دقیق است. نه اینکه مطالب ترجمه شده از بیست، سی سال پیش را بیاورند و تحت عنوان اسلامی کم و زیاد کنند. این دید قرآن، یک جامعه‌شناسی قوی است. و می‌فرماید:

«وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»^{۱۰}

و اهل دیاری که ما هلاک گردانیم، زندگی برایشان حرام است و ایشان را باز نمی‌گردانیم.

عذاب کوچک و بزرگ

قرآن در یک آیه دیگر در خصوص رجعت^{۱۱} اشاره می‌کند که:

«وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ

یَرْجِعُونَ» ۱۲

ما به این‌ها را عذاب کوچکتر می‌چشاییم، قبل از عذاب بزرگتر. تا به سوی خدا رجعت کنند.

عذاب بزرگتر عذاب قیامتی است و عذاب ادنی، عذاب دنیا است. کسانی که عذاب اینچنین را چشیده‌اند، یعنی در قریه هلاک شدند حکومتشان سرنگون شد و هیچ آثاری از آثارشان باقی نماند. در همین حیات‌شان در دنیا، ضربه‌های مهلک طبیعت و تاریخ را به خودشان پذیرفته‌اند، این‌ها یک عذاب ادنی را چشیده‌اند. اما کسانی که زمان عذاب‌شان خیلی فراتر از زمان حیات‌شان بوده است - چون حرکت تاریخ، یک حرکت قانونمندی است - اینها در زمان حیات خودشان عذاب دنیوی را نچشیده‌اند. بسیاری از اقوام در تاریخ بودند که مثلاً دوستان سال پیش، این قوم منقرض شده‌اند و به خاطر ظلمی که کرده‌اند هلاک شده‌اند. این نسل‌های آخر، طعم عذاب را چشیده‌اند. ولی نسل‌های دیگر، پادشاهان و حکمرانان قبلی که در عیش و نوش و ظلم و فساد و جور و تزویر و... به شدت می‌تاختند، عذاب دنیا را هم نچشیدند و به مرگ عادی از دنیا رفتند. اینها تکلیف‌شان چیست؟

این آیه، آیه‌ای است که اگر کسی رجعت را نداند، به اعتقاد من بزرگترین معما برای اوست.

رجعت بزرگترین معمای مفسرین

شما بروید و به تفاسیر مراجعه کنید. آنها که خواسته‌اند مثل کبک سر را زیر برف کرده‌اند واقعاً از رجعت چیزی نمی‌دانند.

مفسرین آمده‌اند این آیه را به چه چیزی ترجمه کرده‌اند:

وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ^{۱۳}

و اهل دیاری که ما هلاک گردانیدیم، زندگی بر ایشان حرام است و ایشان را باز نمی گردانیم.

اکثر مفسرین «یرجعون» را در قرآن همیشه به معنی قیامت می گیرند. بعد هم می گویند: مگر می شود که قومی در قیامت برنگردد؟! در صورتی که همه اقوام در قیامت برمی گردند. جالب است که یکی می آید در ذیل این آیه حرام را واجب معنی می کند!! دانستن این بحث کلید خیلی چیزهای دیگر است.

مفسرین بزرگ ما وقتی به این آیه می رسند - البته بیشتر، مفسرین اهل تسنن ولی بعضی ها هم از شیعه - برایشان سخت است که این مسأله را بگویند یا بفهمند. یا نمی فهمند، یا نمی پذیرند. حاشیه زده اند که حرام اینجا به معنی واجب است. مفسر دیگری نتوانسته این طوری قضیه را برگرداند، و بگویند این جا حرام، به معنی واجب است، ولی می گوید که در «لایرجعون»، «لا» زاید است!! این عبارت صریح تفسیر است. بعضی ها آمده اند طفره رفته اند، گفته اند «لایرجعون» یعنی اینکه توبه نمی کنند، آدم نمی شوند. اگر بحث، بحث «اهلکناها» نبود، این توجیه مقداری به دل آدم می چسبید. اگر «اهلکناها» نبود می گفتیم که خدا اینها را گوشمالی داد. «لایرجعون» به این معنی است که اینها بر نمی گردند. آدم نمی شوند و توبه نمی کنند ولی وقتی می گوید «اهلکناها» یعنی آنها را هلاک کردیم، حالا دیگر معنی ندارد که بگوییم دیگر توبه نمی کنند، لذا «توبه نمی کنند» مال آن جایی است که هنوز هم وجود دارد، معنی آیه چیست؟

آیه و دلیل صریح و قطعی رجعت

امام باقر علیه السلام می فرماید: صریح تر از این آیه در مورد رجعت نداریم^{۱۴} که:

وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا إِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ^{۱۵}

و اهل دیاری که ما هلاک گردانیم، زندگی بر ایشان حرام است و ایشان را باز نمی گردانیم.

حالا می بینید با این چند کلمه ای که در این چند مبحث خوانده اید، وقتی این آیه را جلوی شما بگذارند، هیچ مشکلی ندارید. اما بزرگان عالم تفسیر و ادب، وقتی با این آیه برخورد می کنند، مجبورند طفره بروند، مجبورند سرشان را توی برف بکنند و حرفهایی بزنند که با یک عقل ابتدایی هم جور درنیاید. به کسی که الفبایی از تفسیر خوانده، خیلی نمی چسبد که «لا» زاید باشد. آخر به چه دلیل در قرآن «لای» زایده داریم. چند جای قرآن «حرام» به معنی «واجب» آمده است که حالا شما آمده اید و دست گذاشته اید روی این آیه؟! راست بگویید که ما معنایش را نمی فهمیم! تا افراد بروند دنبال کسی که معنی اش را می فهمد. بروند در خانه امام باقر علیه السلام. امام باقر می فرمایند: این آیه دلالت اعظم دارد بر رجعت. لذا به اعتقاد بنده، در آیات دیگری هم که اهل بیت علیهم السلام ذیل آن آیات ما را با بحث رجعت آشنا کردند، نگاه می کنیم می بینیم که هیچ راه فرار ندارد. مخصوصاً آیه فوق.

سؤال مأمون از ثامن الحجج علیه السلام

مأمون (علیه اللعنه) در یکی از محافل، امام رضا علیه السلام را وسط می کشد و می گوید: شما در مورد رجعت برایمان بگویید. حضرت می فرمایند: رجعت، حق است و در امت های گذشته نیز بوده است و قرآن هم در مورد آن حرف زده است.^{۱۷}

یعنی بحث رجعت، یک بحث عادی بود؛ حتی در محاورات عمومی

مردم. شمایی که در مورد مسائل جامعه‌شناسی و فولکلور، کار کرده‌اید، وقتی می‌خواهید بفهمید یک چیزی چقدر در عمق اعتقادات مردم است، یا چقدر در بین مردم گسترده است، باید به این مسائل توجه کنید.

اعتقاد ابوحنیفه به رجعت

ابوحنیفه - که برای خودش دکان و دستگاهی داشت - از یکی از رفقا و شاگردان امام صادق علیه السلام چیزی قرض گرفته بود. هر چه این فرد می‌رفت سراغ ابوحنیفه، او پس نمی‌داد. می‌گفت: ان شاء الله در رجعت به تو می‌دهم. آن فرد هم زرنگ بود و می‌گفت: اوّل تو ثابت کن که در رجعت به صورت آدم حسابی هستی که ما بتوانیم مطالبه کنیم، حرفی نیست. اما من یقین ندارم که تو اصلاً به صورت آدم معمولی در رجعت محشور شوی. معلوم نیست که آن موقع تو چه وضعیتی داری! پس این بحثی بوده که برای همه مطرح بوده است.

مباحثات هشام با حجاج

در مباحثات هشام با حجاج، وقتی که با چند آیه برخورد می‌کنند، حجاج می‌ماند. هشام بحث رجعت را پیش می‌کشد. حجاج می‌گوید: اینها را از کجا می‌گویی؟ می‌گوید: مولای من امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: حجاج وقتی بحث رجعت را از هشام، شاگرد امام صادق علیه السلام می‌شنود، خجالت می‌کشد که بگوید خوشا به حالت، مجبور می‌شود و می‌گوید: به درستی که آب را از سرچشمه زلالش نوشیدی، که این قدر گوارا و متین توانستی بحث رجعت را برای من جا بیندازی.

آیه‌ای دیگر از رجعت

رَبَّنَا أَمَنَّائِثْنَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اِثْنَيْنِ^{۱۸}

خدایا ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی.

خب این دوباره مردن و دوباره زنده شدن، در کجا اتفاق می‌افتد؟ اگر رجعت نباشد، ما الآن که می‌میریم، یک بار مردن است و روز قیامت که زنده می‌شویم، یک بار زنده شدن است. اگر در رجعت باشد، یک بار الآن شما می‌میرید، بعد در رجعت دوباره زنده می‌شوید. این یک اِماتَه و یک اِحیاء است؟ دوباره می‌میروی، می‌شود اِماتَه دوم و در روز قیامت زنده می‌شوی. اِحیاء دوم. باز عده‌ای آمده‌اند چنین توجیه کرده‌اند. که اِماتَه اول موقعی است که انسان نطفه بوده است. باید گفت: ما آن وقت زنده نبودیم که بمیریم. به آن اطلاق اِماتَه نمی‌شود. اِماتَه، یعنی میراندن و باب افعال است. میراندن را زمانی می‌گویند که کسی زنده باشد و آن را بمیرانند.

لذا واقع مطلب این است که این بحث، رگ و ریشه عمیقی در قرآن دارد و بسیاری از آیات قرآن غیر از این بحث توجیه دیگری ندارد و تفسیر و تأویل دیگری ندارد. اما آن‌هایی که نفهمیدند مختلف، یا در ضرورت آن، و یا در تبیین مسأله رجعت مانده‌اند. و مجبور شدند از کنار این مسأله بگذرند.

انذار سورة مدثر رجعتی است

حتی من در یک روایتی دیدم که هم امیرالمؤمنین علیه السلام و هم امام صادق علیه السلام فرموده‌اند، آیه معروف.

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ»^{۱۹}

ای لباس به خود پیچیده برخیز و انذار کن.

مربوط به رجعت است.^{۲۰}

خود پیامبر ﷺ می داند که باید برود و انذار کند، این دیگر گفتن ندارد. بعد هم، همان فردای دعوت مخفی که انذار شروع نشد. «فاء» برای تفریع است. «فاء» این نیست که بعدها و به مرور و سه سال بعد، که دعوت علنی شد، انذار کن. بلکه فرمودند: این آیه مربوط به رجعت است. یعنی ای کسی که پوشیده شده‌ای با غبارهای زمان و غبارهای خاک و انواع و اقسام چیزها تو را پوشانده‌اند! با یک ندای «قُم»! زمین شکافته می شود و پیغمبر اکرم ﷺ رجعت می کنند و در آن موقع انذار می کنند. بعد امام صادق علیه السلام فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا ۚ ۲۲

ما تو را نفرستادیم، جز برای بشارت و انذار عموم بشر.

اصلاً این آیه مال رجعت است.

هنگام نزول آیه، کسی از پیامبر ﷺ اطلاع نداشت. الان هم بعد از هزار و چهارصدسال و این همه تبلیغات و گسترش و... یک چهارم مردم دنیا از پیامبر ﷺ اطلاع ندارند، چه برسد به این که ایمان داشته باشند. لذا ایشان فرمودند:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا ۚ ۲۲

مربوط به رجعت است و آنجاست که همه مردم، جذب نورانیت پیغمبر ﷺ می شوند.

جنگ با شیطان

پیش از این عرض کردم شیطان وقتی از بهشت اخراج می شود می گوید: خدایا به من مهلت بده تا روز قیامت. خدا می فرماید: تو تا آن روز که وقت معلوم هست نه تا روز قیامت!

یعنی شیطان، در رجعت است که نابود می شود. و الا در روز قیامت که شیطان نداریم. در رجعت آن جنگ شدید اتفاق می افتد و فرموده‌اند

شدیدتر از آن جنگ، در عالم نبوده است همه لشکر شیطان از ابتدا تا انتها می آیند و امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش هم هستند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: گویا می بینم که بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام از ترس عقب عقب می روند و گویا همین الآن پای بعضی هایشان را در فرات فرو رفته می بینم. یعنی آن قدر عقب آمده اند که پایشان از عقب به فرات رسیده است. در اثنای این جنگ و در این بحبوحه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف می آورند با یک ضربه شیطان را هلاک می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تمام انبیا موظف اند، در برابر من شمشیر بزنند. پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف می آورند و همه می بینند که شیطان عقب رفت. لشکریان شیطان به او می گویند: داری پیروز می شوی، چرا داری عقب می روی؟! شیطان می گوید: نه. من یک چیزی می بینم که شما نمی بینید. پس از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله شیطان را از پا در می آورند و قضایا به آن شکل در جنگ خاتمه پیدا می کند. حالا تازه باید انذار کنند. حالا دیگر همه مردم مرید پیامبر صلی الله علیه و آله می شوند.

مأموریت حضرت حجّت (عج) و رجعت

فرمود: امام زمان (عج) آن قدر در زمین می مانند و تشریف دارند تا وجود مقدّس سیدالشهداء علیه السلام را همه بشناسند. عبارت این است. وقتی معرفت حسین علیه السلام در همه دلها جا افتاد، آن موقع روایت امام زمان (عج) تمام می شود. ۲۳

خبر دادن زینب علیه السلام از رجعت

زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد می گوید: خدا را شکر که ما را پیروز کرد

و وای بر شما. ۲۴

دستش بسته است! در زنجیر است! چه دیده است زینب؟ قرآن با زینب علیها السلام حرف زده است.

وَ حَرَامٌ عَلَيَّ قَرْيَةً أَهْلَكُنَّهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۲۵

و اهل دیاری که ما هلاک گردانیم، زندگی بر ایشان حرام است و ایشان را باز نمی گردانیم.

بقیه نفهمیده اند که قرآن چه گفته است. لذا نگاه کرد به آن محفل و فرمود: خدا را شکر که ما را بر شما پیروز کرد. هنوز هم ما پیروزی سیدالشهداء علیه السلام و زینب علیها السلام را ندیده ایم. طلیعه اش را هم ندیده ایم. و زینب این را می بیند و یزید هم این را می بیند.

بر بام فلق سپیده قرآن می خواند

خورشید به خون تپیده قرآن می خواند

بر بوسه گه رسول زد چوب، یزید

چون دید سر بریده قرآن می خواند

همه شکست یزید در این جا بود. زینب علیها السلام در این مجلس قرار گرفت

و رجعت را در عیان به همه نشان داد. این رجعت است. لذا برای آنها که

رجعتی هستند، مهم نیست که امروز پیروز می شوند یا فردا، مهم این

نیست که بعد از آن چه می گذرد. آنها آخر را می بینند، رجعت را می بینند.

«و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

پی‌نویس‌های مجلس هفتم

- (۱) سوره انبیاء / آیه ۹۵
- (۲) سوره‌های بقره / آیه ۲۱ و آل عمران / آیه ۱۰۹ و انفال / آیه ۴۴ و حج / آیه ۷۶ و فاطر / آیه ۴ و حدید / آیه ۵
- (۳) سوره بقره / آیه ۱۵۶
- (۴) سوره انبیاء / آیه ۹۵
- (۵) مراجعه شود به سوره‌های اسراء / آیه ۱۶ و ۵۸ و حج / آیه ۴۵ و قصص / آیه ۵۸ و ۵۹ و محمد / آیه ۱۳ و انعام / آیه ۱۳۱ و هود / آیه ۱۱۷ و کهف / آیه ۵۹ و احقاف / آیه ۲۷ و بقره / آیه ۲۵۹ و اعراف / آیه ۴ و ۹۴ و حجر / آیه ۴ و انبیاء / آیه ۶ و ۹۵
- (۶) سوره اسراء / آیه ۱۶
- (۷) سوره یس / آیه ۲۰
- (۸) همان مأخذ
- (۹) سوره اسراء / آیه ۱۶
- (۱۰) سوره انبیاء / آیه ۹۵
- (۱۱) بحار الانوار / جلد ۵۳ / ص ۲۴
- (۱۲) سوره سجده / آیه ۲۱
- (۱۳) سوره انبیاء / آیه ۹۵
- (۱۴) بحار الانوار / جلد ۵۳ / ص ۵۲
- (۱۵ و ۱۶) سوره انبیاء / آیه ۹۵
- (۱۷) بحار الانوار / جلد ۲۵ / ص ۱۳۵
- (۱۸) سوره غافر / آیه ۱۱
- (۱۹) سوره مدثر / آیه ۲ و ۱
- (۲۰) بحار الانوار / جلد ۹ / ص ۲۴۴ و جلد ۱۶ / ص ۹۶ : جلد ۵۳ / ص ۴۲ و ۴۶
- (۲۱ و ۲۲) سوره سباء / آیه ۲۸
- (۲۳) بحار الانوار / جلد ۳۷ / ص ۴۸
- (۲۴) بحار الانوار / جلد ۴۵ / ص ۱۳۵
- (۲۵) سوره انبیاء / آیه ۹۵

مجلس هشتم

یوم‌الله، روز تجلی خداوندی

یکی از واژه‌هایی که در فرهنگ قرآنی و اسلامی ما، مأنوس و آشناست و شاید اکثراً شنیده باشید، کلمه یوم‌الله است.

ترجمه لغوی یوم‌الله، یعنی روز خدا. طبعاً این سؤال پیش می‌آید، که آیا مگر روزی هست که روز خدا نباشد؟

بلکه عبارت یوم‌الله به این جهت است که در آن ایام و روزها، سنت‌های الهی، مشیّت‌های الهی و قدرت الهی تجلی بیشتری پیدا می‌کند. کسانی را که تا دیروز متوجه این سنت‌ها و مشیّت‌ها و قدرت‌ها نبوده‌اند، متوجه می‌کند. به این نسبت، آن روز یوم‌الله می‌شود. لذا به اصطلاح اهل فن، یوم‌الله یک کلی مشکک است.

شمع هم نور دارد. چراغ هم نور دارد. خورشید هم نور دارد. همه اینها نور هستند و دروغ هم نیست. اما نور شمع و چراغ، با نور خورشید قابل مقایسه نیست. این را اصطلاحاً مشکک می‌گویند. یعنی طبقه‌بندی شده و دسته‌بندی شده. همه‌شان یک اسم دارند. اما شدت و ضعف دارند. نور یک کلی مشکک است. به هر روشنایی نور می‌گویند. اما این‌ها با هم مساوی نیستند.

یوم‌الله هم به نوعی، یک کلی مشکک است. بسیاری از روزها یوم‌الله هستند؛ اما شدت و ضعف دارند.

آن روزی که موسی علیه السلام بر فرعون غلبه کرد و فرعون در دریا غرق شد، یوم‌الله بود. آن روزی که موسی علیه السلام توانست بر بسیاری از مشکلات

بیابان‌گردهای همراه خودش غالب شود، یوم‌الله بود. آن روزی که موسی علیه السلام به مناجات رفت و باخودش عده‌ای را برد تا آیات خدا را مشاهده کنند، یوم‌الله بود. آن روزی که گروهی بر دشمنان دین و مردم غلبه کنند و کردند، یوم‌الله است. همه این‌ها یوم‌الله است. چون که یکی از مشیت‌های الهی را به صحنه نمایش عملی و عینی می‌گذارد. گویا انسان تجلی اراده‌ای از اراده‌های خدا، و مشیتی از مشیت‌های خدا را می‌بیند. به این جهت است که می‌گویند: یوم‌الله.

در همین عبارتی که در نماز می‌خوانید.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۱ یعنی صاحب روز جزا. این سؤال ایجاد می‌شود، که مگر خداوند صاحب روزهای دیگر نیست. چرا فقط می‌گویید «مالک یوم‌الدین»؟! چرا. خداوند مالک همه چیز است. مالک همه ایام است. دنیا و آخرت، همه‌اش مال خداست و فرقی نمی‌کند. در دنیا، پوشش‌های مختلف، نگذاشته است همه بفهمند که خداوند مالک است. همه خدا را به عنوان مالک این جهان و همه کاره هستی نمی‌بینند. اما روز قیامت این طور نیست. بلکه همه می‌فهمند.

اگر امروز شما از همه مردم عالم یک فراند می‌بگیرید، که مالک جهان کیست؟ اقلیت مردم خواهند گفت خدا. اما اگر روز قیامت از همه مردم سؤال کنید:

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»^۲

امروز سلطنت زمین از آن کیست؟

همه خواهند گفت:

«لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^۳

خدا هم الآن مالک است و هم در روز قیامت. اما تجلی مالکیت

خداوند در روز قیامت آشکارتر است و همه مالکیت‌ها که در دنیا به صورت مجازی بوده، در قیامت سلب خواهد شد.

روز تجلی خداوندی

همه ایام، ایام‌الله است. همه روزها روز خدا است. اما اصطلاح یوم‌الله، مال آن روزی است که تجلی از خدا دیده شود و عده‌ای خدا را حاضر در صحنه ببینند. ممکن است که عده‌ای از ما در اعتقاداتمان خدا را قبول داشته باشیم و خدا را حاضر و ناظر ببینیم. اما عده زیادی به این موضوع اعتقاد ندارند.

اگر تحوّل، تحرّک و حرکت خاصی در زمین روی دهد، که آن جا عده زیادی رو به خدا کرده و خداگرا بشوند و خدا را حاضر در صحنه ببینند، این می‌شود «یوم‌الله».

حضور خداوند (جلّ و علا) در رجعت

اصطلاحی در یکی از روایات باب رجعت هست که می‌فرماید: روزی که خداوند می‌آید ملائکه می‌آیند و سیدالشهداء علیهم‌السلام را یاری می‌کنند و از ایشان دفاع می‌کنند. شارحین معمولاً می‌نویسند: خدا می‌آید، یعنی آیات خدا می‌آیند.

اما تعبیر دیگرش این است که همه، خدا را حاضر در صحنه می‌بینند. نه اینکه خدا واقعاً جسم باشد. اما حضور خدا در صحنه، برای هر کسی معلوم شده است.

الآن با عقل خدا را می‌بیند، آن موقع گویا حس شما نیز تجلیات زیادی و هم سنت‌ها و مشیّت‌های زیادی از خدا دیده است. گویا خدا به آن عالم

آمده است. تشبیه یک چنین حالتی به جسم محال است و شرک.
 اَمَّا آن قدر تجلی خدا روشن و آشکار است و حالتی می شود که
 عبارت می گوید:

«إِنَّهُ يَأْتِي النَّاسَ»^۴

همانا خداوند به سوی مردم می آید.

در قرآن هم شبیه این عبارت داریم.^۵

روز خداگرایی

پس ایام الله، آن روزهایی هستند که تجلیات خدا در آن روز زیاد و مشهود است و به تناسب این تجلی، خداگرایی بیشتر می شود. مثل آهن ربایی که از فاصله زیادی، خودش را حاضر در صحنه ای می کند. حالا ممکن است کسی آهن ربا را هم ببیند، اَمَّا مغناطیس آهن ربا در این صحنه آن قدر زیاد شده است که تمام براده های آهن، به سمت این آهن ربا جذب می شوند. شاید خودش را هم ببیند. اَمَّا مغناطیس آن، آنها را می کشد. جاذبه این آهن ربا، براده ها را به سوی خودش منظم می کند. همه به سمت این آهن ربا و مغناطیس صف می بندند.

یوم الله، روزی است که مغناطیس و تجلیات الهی، بیشتر و مشهودتر از گذشته شده است و عده زیادی که در صف و خط نبوده اند، اکنون به سمت خداگرایش جذب می شوند.

روز حادثه عجیب

یوم الله، روزی است که حادثه عجیبی در آن روز اتفاق می افتد. خلاف حادثه های عادی که همه به آن عادت کرده اند. چون ما معمولاً به چیزی

که تکراری باشد، عادت می‌کنیم و حضور خدا را در آن چیزهای تکراری حس نمی‌کنیم.

مثلاً تیک‌تاک ساعت، آن قد گوش شما را پر می‌کند، که شما وقتی مطالعه می‌کنید، یا حرف می‌زنید و یا هر کاری می‌کنید، اصلاً حواتان به آن نیست. چون تکراری است. همین الآن در همین محفلی که نشسته‌اید، می‌بینید که صداهای تکراری و مداوم زیاد است. منتها به دلیل اینکه مدام هستند، کسی به آن توجه نمی‌کند. اگر الآن یک صدای خاص بیاید، همه توجه‌ها به آن جلب می‌شود. خدا هر روز در حال تجلی برای انسان‌ها است.

پنهان، از شدت آشکاری

خدا هر روز در شأن خالقیت، رازقیّت و تجلی است. اما این حالت‌های تکراری باعث شده، که افراد زیادی منبع این تجلی را حس نمی‌کنند و نمی‌دانند او کیست.

اگر خورشید در یک حال بودی شعاع او، به یک منوال بودی
ندانستی کسی، کاین پرتو اوست نبودی فرق او، از مغز تا پوست
اگر خورشید یک سره طلوع می‌کرد، دیگر کسی به خورشید توجه نمی‌کرد. فقط همه، همین طور روشنایی را حس می‌کردند.

این شعر، بسیار دقیق است:

جهان را جملگی، تو نور حق دان

حق اندر وی ز پیدایی است، پنهان

جهان همیشه و مداوم، روشن از فروغ نور حق است و به خاطر شدت پیدایی است که خدا پنهان است.

این که می‌گویید:

«هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ»^۶

خداوند آشکار و پنهان است، همین است.

«وَ اخْتَفَى عَنِ الْبَصَائِرِ وَ الْأَبْصَارِ بِظُهُورِهِ»^۷

ای کسی که از شدت نور مخفی هستی

«الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ»

آن ظاهری که در عین ظهورش، باطن است.

روز احساس خدا

در ایام الله، تجلیات خاص، توجه را جذب می کند. عده زیادی که تا آن

روز حتی خدا را نمی شناختند، قبول نداشتند، جذب نشده بودند، نگرفته

بودند، حس نکرده بودند، آن روز خدا را حس می کنند. نه حس جسمی، بلکه

کاملاً می گیرند. درک می کنند. با عمق وجود می فهمند، که خدایی هست.

روز قیامت یکی از این روزهاست. لذا انبیا موظف بوده اند که مردم را

آماده کنند. ایشان را آشنا کنند و برای مردم ایام الله را تحلیل کنند. قرآن

خطاب به موسی می فرماید:

«وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»^۵

و ایام الله را به یاد ایشان بیاور.

اگر کسی هم بحث ایام الله را خوب فرا بگیرد، همان روز برای او یکی

از ایام الله است. چون این بحث در آن انوار الهی جلوه می کند. هر چه این

تجلی بیشتر و بیشتر باشد، ایام الله خاص تر است. تا جایی می رسد که در

قبال چند ایام الله خاص - به دلیل شدت این تجلی دیگر شما به چیز

دیگری ایام الله نمی گوید.

یوم الله از زبان امام صادق علیه السلام

وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کنند، ایام‌الله کدام است؟ می‌فرمایند:
«ایام‌الله ثلاثة»^۹

ایام‌الله سه تا هستند.

نه این که غیر از اینها نداریم، نه! در کنار این پرتو نورانی خورشید، ماه دیده نمی‌شود. نه این که ماه نداریم. بلکه شما ماه را در شب می‌بینید، هنگامی که خورشید در غروب است. در اوقات دیگر دیده نمی‌شود. به این معنی که ماه نیست، شدت نور خورشید و استقلال نور خورشید نسبت به نور ماه، باعث می‌شود که ماه دیده نشود.

وقتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: ما سه یوم‌الله داریم. به این معنی نیست که، بقیه روزهایی که شما فکر می‌کردید یوم‌الله است، دیگر یوم‌الله نیست، نه. بلکه آنقدر این یوم‌الله‌ها، شدید و نورانی است و استقلال در نور و شدت دارد، که بقیه یوم‌الله‌ها در کنار این‌ها دیده نمی‌شوند. بلکه بقیه یوم‌الله‌ها خصلت «یوم‌الله»ی خود را از این سه تا گرفته‌اند.

یوم‌الله ظهور

روزی که حضرت حجّت (ارواحنا فداه) ظهور می‌فرمایند، «یوم‌الله»ی است که تمام یوم‌الله‌های تاریخ را، پشت سر خودش محو می‌کند.

کسی که چشمش به روز ظهور بیفتد، اصلاً معجزات موسی و عیسی و ابراهیم و سایر پیامبران علیهم السلام و تجلیاتی که در روزهای دیگر شده است، به چشمش نمی‌آید. نه این که آن‌های دیگر نبوده‌اند. بلکه در کنار این پرتو نورانی ظهور حضرت حجّت (ارواحنا فداه)، بقیه دیده نمی‌شوند.

لذا فرمود: یکی از این ایام‌الله‌ها، روزی است که حضرت حجّت (ارواحنا فداه) قیام می‌کنند. شرق و غرب عالم، مطلب را می‌گیرند. حتی

کسانی که دشمن هستند. اصلاً تجلی از این بارزتر نمی شود، که خود حضرت (عج) را در لباس قیام، در لباس حکم به تنزیل و تأویل، در لباس حکم به «ما اراد الله» ببینید. بالاتر از این تجلی اصلاً نداریم. آن روز که ایشان تشریف می آورند، تکیه به دیوار کعبه می کنند می فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا الْحُجَّةُ»^{۱۰}

ای همه مردم، من حجتی هستم که منتظرش بودید.

و همه دلها جذب می شود. مثل آهن ربایی که همه را به سوی خودش می کشد.

یوم الله رجعت

دومین این روزها، «یوم الکره» هست. یعنی روز رجعت.

اگر حضرت سیدالشهداء علیه السلام شهید می شود و آن قضیه کربلا اتفاق می افتد و آن خطبه آتشین حضرت زینب علیها السلام اتفاق می افتد، انعکاس یوم الله حسین علیه السلام است. حسین علیه السلام چون در روز رجعت آن تجلی عظیم را خواهد کرد، یک موج از این تجلی، عاشورا می شود. یک موج از این تجلی، در دل زینب علیها السلام می افتد و آن خطبه آتشین را بیان می فرماید. یوم الله رجعت، بقیه یوم الله ها را تحت پوشش خود قرار می دهد.

یوم الله قیامت

سوم: روز قیامت. اگر موسی علیه السلام قیام می کند و در قیامش پیروز می شود، به خاطر یوم الله ظهور و یوم الله قیامت است. اگر معجزه ابراهیم علیه السلام یوم الله بود، قطره ای از یوم الله قیامت است.

ای پیغمبر، ای موسی، برای مردم از ایام الله بگو. یعنی اینها را آماده

ایام الله بکن.

اعتقاد به رجعت

ما موظف هستیم همان طور که معتقد به قیامت و ظهور هستیم، معتقد به رجعت باشیم. این باعث می شود که اعمال ما، رجعتی شود. ما این جا در این عالم هستیم؛ اما چشمان دارد رجعت را می بیند. همه سختی ها را به جان می خریم تا ان شاء الله، کنار ارباب هایمان محشور شویم و دولت سیدالشهداء علیه السلام را بینیم. بینیم آن نور تخت دولت سیدالشهداء علیه السلام را که امام صادق علیه السلام با یک حلاوتی از آن تعریف می کند.

مردان خاص خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف مردان خاص خدا می فرماید: اینها کسانی هستند که:

«وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَعَلِّ الْأَعْلَى»^{۱۱}

اینها بدن هاشان در این دنیا است و روحشان در محل بلندی می بینند.

شهادت برای رسیدن به رجعت

چطور می شود که حبیب بن مظاهر، زهیر بن قیس و بقیه یاران اهل بیت (.) و خصوصاً یاران سیدالشهداء علیه السلام، درد را حس نمی کنند. در بیان روایات رجعت، این روایت وارد شده که فرمود، به علت این است که اینها چشم به جای دیگر دوخته اند. همان طور که آتش بر ابراهیم علیه السلام سرد شد، ضربه های شمشیر بر پیکر یاران ابی عبدالله علیه السلام گوارا شد.

اگر قرار است با خوردن این ضربه شمشیر، من در رجعت نزد

ابی عبدالله علیه السلام بیایم، پس ای تیغ‌ها بر فرق من فرود آید. کسانی که در دلشان عشق ابی عبدالله علیه السلام نباشد، این حرفها را نمی‌فهمند.

سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست
بگذارید اینها راحت باشند.

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی

تا همچنان بمیرد، در درد خودپرستی
کسی که هنوز نفهمیده، نفخه عشق، زنده می‌کند و می‌میراند. این فرد رجعت را هم نخواهد فهمید.

خیلی‌ها خواستند در بحث رجعت نفوذ کنند، و سر و ته آن را دریابورند،
اما چون تلقی درستی از خدا و مشیت الهی نداشتند، مطلب را نگرفتند.
چه کسی که در وصف رجعت صحبت کرد و چه کسی که در نقد رجعت
سخن گفت، خودش را خراب کرد.

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

تویی که فقط اسمی از حسین علیه السلام می‌دانی و در دلت نام حسین علیه السلام نقش
نیسته، رجعت را نمی‌فهمی.

در بعضی از زیارات هست که:

«وَلَا أَنْكِرُ لِلَّهِ قُدْرَتًا وَلَا لَهُ مَشِيئًا»

من قدرت خدا را انکار نمی‌کنم و مشیت او را هم انکار نمی‌کنم.

مشیت خدا این است که به همه عالم، یک بار حسین علیه السلام را نشان دهد.

مشیت خدا این است که یک بار همه اهل بیت علیهم السلام را کنار همه مردم ببیند

و آن موقع مقام و منزلت سیدالشهداء علیه السلام روشن بشود.

روایت صریحی است در اصول کافی که فرمود: امام زمان آن قدر می ماند تا معرفت حسین علیه السلام در همه قلب‌ها جا گیرد.^{۱۲}

وقتی معرفت سیدالشهداء علیه السلام در قلب‌ها جای گرفت، این می شود یوم الله.

به هنگام وداع دوست با دوست

خداوندا خزان گردیده گلزار

به شیرینی وصل و وقت دیدار

رسانم آن گل خوش بوی بی خار

خدایا ما دوست داریم آن لحظه‌ای که بعد از قرن‌ها، اربابهای ما، یعنی امام زمان (ارواحنا فداه) از یک طرف و سیدالشهداء علیه السلام از طرف دیگر به هم می‌رسند، بدانیم اولین حرفشان چیست؟ به هم چه می‌گویند؟ آن موقع امام زمان (عج) از کدام مصیبت امام حسین علیه السلام اشک می‌ریزد؟

پی‌نویسهای مجلس هشتم

- (۱) سوره فاتحه / آیه ۴
- (۲) سوره غافر / آیه ۱۶
- (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / جلد ۳ / ص ۲۲۶ و همچنین مراجعه کنید به مستدرک الوسایل / جلد ۱۱ ص ۱۰۲ و جلد ۷ / ص ۱۶۹
- (۵) سوره مریم / آیه ۳۸ و سوره هود / آیه ۸ و ۱۰۵ و سوره انعام / آیه ۱۵۸ / و سوره اعراف / آیه ۵۳
- (۶) سوره حدید / آیه ۳
- (۷) بحار الانوار / جلد ۶۷ / ص ۱۳۹
- (۸) سوره ابراهیم / آیه ۵
- (۹) تفسیر برهان / جلد ۳ ص ۳۰۵ و تفسیر المیزان / جلد ۱۲ / ص ۱۵ و تفسیر شریف لاهیجی / جلد ۲ / ص ۶۲۰ و تفسیر اثنی عشری / ج ۷ ص ۱۶ و تفسیر قمی / جلد ۱ / ص ۳۶۷ و تفسیر صافی / جلد ۳ / ص ۸۰ و تفسیر احسن الحدیث / جلد ۵ / ص ۲۷۱ و تفسیر روان جاوید / جلد ۳ ص ۲۲۰ و تفسیر کنز الدقائق / جلد ۷ ص ۲۸ و تفسیر انوار درخشان / جلد ۹ / ص ۲۵۶
- (۱۰) ارشاد شیخ مفید / صفحه ۳۴۲ و بحار الانوار / جلد ۵۱ ص ۷۳
- (۱۱) همان مأخذ
- (۱۲) نهج البلاغه فیض الاسلام / جلد ۶ / کلمات قصار / ص ۱۰۸۵

مجلس نهم

آیه‌ای دیگر از رجعت

یکی از آیاتی که در ذیل آن گاهی بحث رجعت مطرح شده یا به این آیه در باب رجعت استناد شده است، آیه شریفه‌ای است که همه شنیده‌اند:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۱

هر انسانی مرگ را خواهد چشید.

البته این معنی، تأویل این آیه است و آن عمومیت بحث تفسیری را ندارد. و اشاراتی است که از ائمه علیهم‌السلام در این باب رسیده است.

سؤال زراره از امام صادق علیه‌السلام

زراره یکی از اصحاب با فضیلت امام صادق علیه‌السلام است و حضرت ایشان را گاهی به عنوان نماینده خودشان، در امور دینی و شرعی، به جاهای مختلف می‌فرستادند. حتی ایشان را به بصره فرستادند و می‌فرمودند: در مسجد سکنی بگیر و آن جا بنشین و برای مردم فتوی بده.

او می‌گوید، می‌خواستم یک سری سؤالاتی در باب رجعت از امام جعفر صادق علیه‌السلام برسم. ولی خجالت می‌کشیدم و فکر می‌کردم، شاید انتظار این باشد که من می‌بایست مسأله رجعت را خوب بلد باشم.^۲

لذا از یک موضوع دیگری سؤال کردم، که به موضوع خودم هم برسم. سؤال کردم یا بن رسول‌الله، آیا می‌شود نام کسانی را کشته شده‌اند، را مرده گذاشت؟ حضرت فرمودند: خیر. آن کسی که کشته شده است، کشته شده به

حساب می آید و آن هم که مرده است، مرده به حساب می آید. قتل با موت فرق می کند. مقتول با میت فرق می کند.

بعد استشهاد کردند به آیه شریفه ای که در مورد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که می فرماید:

«أَفَانُ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ»^۳

اگر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرد یا کشته شد، شما به عقب برمی گردید؟

از این آیه برمی آید که موت دوتاست. و اگر قتل هم جزو موت بود،

می فرمود، اگر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرد، شما به عقب برمی گردید؟ چون بالاخره قتل هم

یک نوع موت است. پس با این استشهاد حضرت، قتل و موت دو تا هستند.

آیه دیگری هست که می فرماید:

«وَلَيْنَ مُمُّ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُخْشَرُونَ»^۴

اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می شوید.

باز اگر موت شامل قتل می شد، لازم نبود که موت و قتل بگوید اگر

موت می گفت، کافی بود. به اصطلاح «التفصيل قاطع للشركة»

حضرت به این دو آیه اشاره می کنند. می فرمایند: بنابراین موت با قتل

فرق می کند.

زراره که مطلب را گرفته است، سؤال می کند، یابن رسول الله! پس این

آیه که می فرماید:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۵

هر انسانی مرگ را خواهد چشید.

هر انسانی، یا اگر بخواهیم تعبیر تأویل کنیم، هر مؤمنی مرگ را خواهد

چشید. در این صورت آنها که کشته شده اند، موت را نچشیده اند. در

صورتی که آیه می گوید. همه موت را می چشند. این جا حضرت

می فرمایند: تو مگر بحث رجعت را نمی دانی؟ کسانی که در راه خدا کشته

شده باشند، زنده می‌شوند و در رجعت مدتی هستند و در آن جا به مرگ طبیعی خواهند مرد و دیگر کشته شدن ندارند.

این روایت حاوی یک سری از مباحث درست و دقیقی است. زراره یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام و آدم با فضل و با سواد است که، سؤالها و جوابها را اینچنین با دقت مطرح کرده است.

اهل عراق و رجعت

روایت دیگری از امام محمد باقر علیه السلام است. ایشان می‌فرمایند: من کوچک بودم و سنم زیاد نبود. همراه پدرم به مکه رفته بودیم. در مکه من مریض شده و در گوشه خیمه خوابیده بودم. آمدند به پدرم گفتند، یک عده از اهل عراق می‌خواهند خدمت شما برسند و شما را زیارت کنند. پدرم فرمودند: که بگویید به خیمه بیایند. من گوشه خیمه بودم که اینها آمدند و صحبت کردند. در اثنای صحبت دیدم، پدرم تبسم می‌کنند و لبخند می‌زنند و از مسأله‌ای راضی به نظر می‌رسند.

بعداً که آنها رفتند. از پدرم، امام سجاد علیه السلام سؤال کردم، موضوع چه بود، که شما خوشحال به نظر می‌رسیدید و تبسم می‌کردید؟ پدرم فرمود: من دیدم این‌ها که از اهل عراق و شیعیان ما هستند، با وجود این که فاصله زیادی از نظر مکانی با ما دارند، (آن موقع این طور نبود که وسایل ارتباط جمعی، کتاب، روزنامه و رادیو و تلویزیون، مسائل را منتقل کند. کسی که از منبع علم فاصله داشت، علم کمتری هم داشت. مگر این که یک عالمی متصل به حضرت، در آن جا باشد و مسائل را به آنها بگوید) چیزی می‌گویند، که از اعتقادات مسلم شیعه است و به هر حال، راضی بودم از این که این مسأله را با وجود آن که عده‌ای نمی‌دانند و عده‌ای هم به عمد

انکار می‌کنند، این عده معتقدند و درباره‌اش صحبت می‌کنند. می‌گفتند: اگر ما به مرگ طبیعی بمیریم، آیا فرصتی برای شهادت در رکاب شما در رجعت خواهیم داشت؟ این یک بحث دقیقی است و یک مقدار هم امیدوارکننده است؛ مخصوصاً برای کسانی که عمری را زحمت کشیده‌اند. پا داده است که شهید شوند ولی به ادلهٔ مختلف نشده‌اند. یک عده هم که سعادت آن را نداشته‌اند. عده‌ای هم ممکن است ظاهراً شهید شوند، ولی شهید واقعی نباشند. آن قدر قضیه برای اهل عراق روشن بود که گویا داشتند با حضرت قرار و مدار می‌گذاشتند. حضرت هم تصدیق و تأیید کردند و از لحن بیان آنها و از درک اینها خوشحال شدند.

توفیق شهادت مؤمنین

همیشه که این موقعیت نیست که آدم شهید بشود، اگر یک موقعی فرصتی یا امکانی نبود، اگر درست زندگی بکند، این فرصت را ان شاء الله به او خواهند داد که در رجعت، توفیق شهادت نصیب او شود. بنابراین کسانی که می‌بینند فرصت‌های از دست رفته دارند. خودشان را باید آماده بکنند. توفیقات خود را باید زیادتر بکنند، توسلشان را به اهل بیت علیهم‌السلام زیادتر بکنند، شاید بتوانند در رجعت، در رکاب سیدالشهداء علیهم‌السلام و در رکاب امام زمان علیه‌السلام باشند.

پیش‌مرگان امام زمان (عج)

این روایت معروف که می‌فرماید: کسی که در زمان غیبت سالم زندگی کند، درست زندگی کند و تقوی داشته باشد، مثل کسی است که در جلوی چشم حضرت و در جلوی خیمه ایشان، پیش‌مرگ امام زمان علیه‌السلام شده است.^۶

هنوز فرصت باقی است

در عین این که نباید غرور ما را بگیرد و فراموشی ما را بپوشاند، نباید یأس به خودمان راه دهیم. هنوز یک فرصت باقی مانده است تا ماهمه هستیمان را در برابر خدا به نمایش بگذاریم. نمی شود کسی که با نیت خالص و از ته دل، به زیارت سیدالشهداء علیه السلام می رود زیارت او مورد نظر آقا نباشد و در رجعت، خدمت ایشان شهید نشود.

در زیارتی که امام صادق علیه السلام برای ما تعلیم داده اند عرض بکنیم، این عبارت هست:

«و نُضْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ»^۷

من تمام یاری ام را و تمام توانم را برای شما می گذارم، تا آن زمانی که خدای بزرگ، دینش را به وسیله شما زنده کند.

عبارتی که زیاد در زیارات و روایات شنیده اید، این است:

«فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ»^۸

پس هر که با شماست با دیگران نیست.

خیلی بد است که الآن این حرفها را خدمت سیدالشهداء علیه السلام بزنیم، بعد در روز رجعت عمل ما، نیت ما و حرکت ما خلاف این را ثابت کند. آن یک درد است و این که ما چطور می خواهیم به چشم آقا نگاه کنیم، دردی بالاتر است. تو همان بودی که در دنیا می گفتی:

«فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ»^۹

چطور شد که در رجعت خدا تو را با غیر ما گذاشت؟ - ان شاء الله چنین چیزی برای ما نشود - من عرض کردم که دایره شفاعت، خیلی گسترده است. اما فرموده اند: کشانی که در رجعت باید بیایند، یا باید مؤمن درست و حسابی و بی کم و کسر و بی غل و غش باشند، یا باید مشرک محض باشند.

حالا این گوی و این میدان. هر کدام که می خواهید باشید. البته اگر

مشرك باشی عیب دارد؛ ولی به هر حال در رجعت برمی گردی. ما که مشرك نمی توانیم باشیم. کسی که شراب الهی را که همان نام مقدس سیدالشهداء علیه السلام است، چشیده باشد، منکر ساقی نمی شود. این فرد، تعدد خدا را انتخاب نمی کند. چون می داند که همه چیز در دست خداست و خدا را از رشحه بوی حسین علیه السلام انتخاب کرده و در انتها به خدا رسیده است. بنابراین، مادام که اسم حسین علیه السلام و ارادت او در ما باشد، مشرك نمی شویم.

راه دیگری مانده و آن ایمان محض، اسلام سالم و بی غلّ و غش، بی توجیه و بی کلاه شرعی است. خوش به حال آنهایی که الآن جای خودشان را در رجعت، می بینند.

جایگاه سلمان در رجعت

رجعتی بودن بعضی از افراد را پیامبر یا ائمه علیهم السلام به آنها فرموده اند. مثلاً در روایت است که سلمان از کسانی است که در رجعت می آید. می دانید که سلمان، از کسانی است که به مرگ طبیعی مُرد. کسی که این قدر عظمت دارد و این قدر به اهل بیت علیهم السلام نزدیک است و «منا اهل البيت» شده است. حیف است که دیگران شهید شده باشند و او نشده باشد. ابوذر، مقداد و همه رفقای امیرالمؤمنین علیه السلام که در دوران تنهایی علی، دوران درددل علی، دور و بر او بوده اند، در رجعت می آیند. اینها را نمی شود جدا کرد، چون جدایی پذیر نیستند. آنان در همه دورانها با علی علیه السلام بوده اند.

از علی علیه السلام جدا نشویم

شما هم اگر دستتان را به دست علی علیه السلام بدهید و بگویید که: به هیچ قیمت و بهانه ای من از شما جدا نمی شوم. اگر هم از من بدت بیاید، من که

از شما بدم نمی آید. من به ریسمان والای شما چنگ زده‌ام. حالا سعی می‌کنم یک طوری شما را راضی کنم. سعی می‌کنم خیلی کار ناشایست انجام ندهم. هر جا شما بروید، من هم می‌روم. او در رجعت برمی‌گردد، شما هم با او برمی‌گردید.

ابوذر، رجعتی است

عده‌ای را اسم برده‌اند فرصت نیست که اسامی آنها را یک یک بیان کنیم. امشب همه فرصت کافی برای این کارها نیست یک فرصت مفصلی می‌طلبید تا بتوان گفت که چرا مثلاً سلمان باید برگردد؟ چرا ابوذر باید برگردد؟ چون ابوذر، علی را سیر نگاه نکرد. نگذاشتند که نگاه بکند. دایم در مأموریت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در آن زمان که خلیفه‌ای حاکم بود و او را به اسم خلیفه اسلام در داخل و کشورهای خارج می‌شناختند. اگرچه امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله و به عنوان اول شخص اسلام، حضور داشت ولی عده‌ای حتی او را به عنوان خلیفه قبول نداشتند. علی، علی بود. اگر قرار بود با خلیفه دربیفتند، اساس اسلام در خطر بود.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی برخورد ظاهری نمی‌کردند. اما ابوذر، خودش را فدای علی علیه السلام کرد و آن چیزی که در دل علی بود، از زبان ابوذر بیرون می‌آمد. آخر هم تبعیدش کردند. درد ابوذر این نبود که شهیدش بکنند، دردش این بود که از علی علیه السلام جدایش می‌کنند.

لذا وقتی که تبعیدش کردند، ممنوع بود و کسی حق بدرقه کردن او را نداشت. تنها و تنها باید بیابان ریزه را در پیش بگیرد و برود تا آنجا از گرسنگی و تشنگی بمیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. کسی که به علی نمی‌تواند چیزی بگوید. همه عالم هم به

علی بگویند تو حق نداری به بدرقه ابوذر بروی. بگویند.
 علی علیه السلام در رفاقت، یک است. هیچ کسی حتی در عالم و روابط
 انسانی و همان مسائل عادی، به پای علی علیه السلام نرسید. این قدر، با
 دوستانش رفیق بود.

آنها خودشان را مرید و مأمور می دانستند. اصلاً فاصله مشرق و
 مغرب بین خودشان با علی علیه السلام قایل بودند. در حدّ این نبودند که خودشان
 را رفیق علی علیه السلام بدانند. اما علی علیه السلام اینها را رفیق خود می دانست.

بنام به بزم محبت که آنجا گدایی به شاهی مقابل نشیند
 علی علیه السلام، مقداد و ابوذر و سلمان را رفیق خود می دانست. کسی هم که
 با علی علیه السلام رفیق باشد، کارش تمام است.

امیرالمؤمنین با امام حسن و امام حسین علیهما السلام که جوان یا نوجوانهایی
 هستند، ابوذر را بدرقه می کنند. گویا فرزند ابوذر هم همراهش بوده است.
 آن چیزی که ابوذر را رجعتی کرد، آن نگاه نیمه تمام ابوذر به چهره
 امیرالمؤمنین علیه السلام بود. هنوز از دیدن علی علیه السلام سیر نشده بود. تا توانسته بود
 در راه علی علیه السلام فداکاری کرده و کتک خورده بود. آخر هم به خاطر علی و
علیه السلام به عشق علی علیه السلام تبعید شد. و از گرسنگی و تشنگی مُرد. این انصافاً
 یک مرگ سنگینی است که کسی را این طور در یک بیابان برهوت رهاش
 کنند، اما برای ابوذر شیرین بود. اگر من این قدر توفیق داشتم که در راه تو
 علی، به من بگویند، برو از گرسنگی و تشنگی در بیابانها بمیر، از این
 توفیق، بالاتر نیست. چیزی که برای ابوذر سخت بود، این بود که دارد از
 علی (.) جدا می شود و این آخرین دیدار در چشم ابوذر ثابت ماند. تا
 ان شاء الله روز رجعت بیاید و در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد.

بیایید رجعتی باشیم

ممکن است کسی پرسد اگر یک زمانی از عمرش گناهی کرده باشد،

رجعت او چه می شود؟ کیست که گناه نکرده باشد. مهم این است که دیگر گناه نکنیم. در پس پرده گناهان، شما چشمتان را به رجعت بیندازید. سالم باید زندگی کنیم. ممکن است این سالم زندگی کردن، دنیای خیلی راحتی هم نداشته باشد. اما باید سالم زندگی کرد. باید خون دل بخورید، بخورید باید گناه نکنید. اگر گناهی از شما سر زد، بلافاصله استغفار کنید. ما که نباید پا در باتلاق گناه بگذاریم. بالاخره حال و هوای دور و بر خودتان را حال و هوای رجعتی بکنید. نگاهی به خودتان بکنید، ببینید این دست و پا و چشم و گوش، لیاقت رجعت دارند؟ آیا این دست من، شایستگی دارد که در رجعت، در دست ابی عبدالله علیه السلام قرار بگیرد؟ نمی دانم.

خطاب به مولایمان اباعبدالله علیه السلام، کار ما از حدّ غسل توبه گذشته است. پاک شدن ما به یک نگاه شماست. به یک عنایت شماست. با این کلمات شما معصومین، آتشی در دل ما افتاده که جز با رجعت، خاموشی پذیر نیست. ما برای این که این رجعتمان را به رجعت واقعی متصل کنیم، دنبال شما می افیم.

... تا مجلس دهم

پایان سخن

اگرچه پیرامون بحث رجعت، مسائل زیادی باقی مانده است که ما در این مدت مختصر توفیق گفتن همه آنها را نداشتیم، اما به فضل خدا در این چند بحث کوتاه، امّات مسایل و اساس و بنیان مسأله رجعت تا حدودی گفته شد و در این بخش این بحث پایان می پذیرد. تا بعداً اگر توفیقی بود، اشاراتی نسبت به سایر مباحث آن نیز داشته باشیم.

برای آخرین جلسه «رجعت» - که در واقع برگزار نگردید - بر آن بودم تا عناوینی در جمع بندی و تکمیل مباحث گذشته ذکر کنم. ولی هر چه تلاش کردم نتوانستم خودم را راضی کنم، تا اینکه نذر کردم «مجلس دهم» را در خود «رجعت» و در کنار ائمه ایمان به پا کنیم و این میقات راستین حضرت حق (جلّ و علا) و عشره کامله را در بزم محبت شاهی به پا کنیم. که تالو نور نگاه او روشنی بخش تمامی مجالس خدایی است و آن گاه نغمه شادمانه سر دهیم که:

رواق منظر چشم من آشیانه توست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

دلت به وصل گل ای بلبل صبا خوش باد

که در چمن همه گلبانگ عاشقانه توست

ان شاء الله

إِنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته